Rahe Tudeh

راه توده

۶ دهه پیکار توده‌ای!

دوره دوم «۱۱۱» مهرماه ۱۳۸۰

گزارش دریافتی از ایـــران: مردم در ایران به حادثه نیویورک چگونه می‌نگرند!

(ص ۴)

سخنرانی "رهبر" از دل یک جلسه پر تنش بیرون آمد!

در جلسه شورایعالی امنیت ملـــی طـرح دوری از تنش با امریکا و دفاع از منـــافع ملی را خاتمی عنوان کرد و فرمانده سپاه پاسداران طرح دفاع نظامی از طالبان را!

(ص ۴۰)

برج

دو قلوی آیت‌الله مهدوی‌کنی در قلب تهران بزرگ

(ص ۱۰)

خطر رو به افزایش حمله نظامی به ایران

آنچه که در نیویورک و واشنگتن روی داد و تحت عنوان عملیات تروریستی در امریکا شهرت یـافت، فصل جدیدی را در جهان رقم زد. مقدمات آغاز این فصل با فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم و بویژه اتحاد شـوروی و پایان جنگ سرد فراهم شد. پایان جنگ سرد، سرآغاز جنگ‌های منطقه‌ای در گوشه و کنار جهان بر سر تقسیم غنائم پیروزی در این جنگ بین اعضای پیمان نظـامی نـاتو بـود، کـه اکنـون در قـامت یـک جنـگ متکـی بـه پیشرفته‌ترین سلاح‌های جنگی (حتی "هسته‌ای") و در زیر آتش پرقدرت تبلیغات فاشیستی "نژادی-مذهبی" پیـش برده می‌شود.

بنابراین، حوادث نیویورک و واشنگتن را هرگز نبـاید و نمی‌تـوان یـک رویـداد مـهیب تروریسـتی بـه مفهومی که امریکا و کشورهای عضو ناتو آن را تبلیغ می‌کنند بازشناخت و تسـلیم بمبـاران تبلیغـاتی شـبکه‌های عظیم خبری-تلویزیونی امریکا در این زمینه شد.

آن اراده خلل ناپذیری که بی اعتناء به تمامی رسوائی‌های ناشی از تقلب در انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده، "جورج دبلیو بوش" را، پس از یک دوره طولانی کشاکش‌های حقوقی بر سـر شـمارش آراء ایـالت "میامی" و شمارش آراء صندوق‌های خارج از خاک ایالات متحده به کاخ سفید واشـنگتن فرسـتاد، بـرای پیشـبرد استراتژی نظامی-سیاسی جدید امریکا در سطح جهانی موانع موجود بر سر راه اجرای این استراتژی را می‌خواست از سر راه خود بردارد و چنین نیز کرد. حوادث نیویورک و واشنگتن که جهان را در حـیرت و نابـاوری فـرو بـرد، ادامه همان عزم راسخ برای پیشبرد استراتژی نظامی-سیاسی جدید امریکا در سطح جهانی بود!

رکود اقتصادی ماه‌های اخیر در امریکا و کاهش شدید رشد اقتصادی ۹ ساله اخیر امریکـا (دوران پـس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم) به طراحان استراتژی جدید امریکا، که نمایندگان و مجریان آن در کابینـه نیمـه نظامی "جورج دبلیو بوش" حضور دارند، امکان و ضرورت شتاب را دیکته کرد!

در این استراتژی، برتری منافع (غارت) جهانی امریکا بر منافع کشـورهای بـزرگ سـرمایه‌داری عضـو پیمان نظامی ناتو قرار دارد و این خود به معنای رشد تضاد میان کشورهای بزرگ سـرمایه‌داری اسـت کـه حتـی علیرغم همنوائی‌های اخیر کشورهای اروپائی عضو ناتو با امریکا، گرچه کم‌رنگ، اما آشکارا خود را نشان می‌دهد!

از همان نخستین ساعات رویدادهای تروریستی نیویورک و واشنگتن، توپخانـه‌های پرقـدرت تبلیغـاتی امریکا منطقه‌ای را نشانه گرفتند که کشور ما در آن قرار دارد. منطقه‌ای که نفت و گاز، پـول و بـازار در آن قـرار دارد و برتری و تسلط امریکا بر جهان و حتی دیکته سیاست‌های خود به کشورهای بزرگ سرمایه‌داری عضو نـاتو جز با تسلط بر آن ممکن نیست! همچنان که جلوگیری از رکود اقتصادی و رفتـن بـه سـوی رشـد اقتصـادی در ایالات متحده جز با چنگ اندازی به منافع (غارت) سرمایه‌داری کشورهای اروپائی و نظامی کردن اقتصاد امریکـا ناممکن است و این درست همان انگیزه‌های اساسی و پایه‌ای دو جنگ اول و دوم جهانی بود. **(بقیه ص ۲)**

"لاریجانی" و تقلید از "ریگان"

(ص ۱۵)

حقانی‌ها از پیشاور تا ایران

(ص ۳۲)

ضرورت اتحاد در برابر امریکا

(ص ۲۶)

پیوند لژهای سبز ج.ا با اخوان‌المسلمین

(ص ۲۹)

تشویق ارتجاع مذهبی در امریکا

(ص ۵)

خطر رو به افزایش حمله نظامی به ایران

این امر که تکنولوژی امروز جهانی قابل مقایسه با تکنولوژی ۴۰-۵۰ سال پیش نیست و جهان امروز با جهان جنگ اول و دوم جهانی غیر قابل قیاس است، هرگز نمی‌تواند به معنای نفی دلائل علمی، طبقاتی و اقتصادی آن دو جنگ، که امروز نیز می‌خواهد سرنوشت جهان را تعیین کند نیست و نمی‌تواند باشد!

درک دقیق حوادث امروز جهان، ارزیابی انگیزه‌ها ونتایج و پیامدهای حوادث نیویورک و واشنگتن و آن خطری که بر فراز کشورما " ایران" در پرواز است و می‌تواند موجودیت تاریخی آن را با مخاطرات بسیار جدی همراه کند، جز با مراجعه به تحلیل علمی دلائل جنگ‌ها و نیروهای طبقاتی آغاز کننده و نفع برنده از آنها ناممکن است۰ با چنین درک و تحلیلی می‌توان به سرنوشت و موجودیت آینده ایران اندیشید؛ نه تنها اندیشید، بلکه بایستی سهم خویش را برای کمک به ادامه موجودیت آن و مقابله عملی با از بین برندگان استقلال ایران بر عهده گرفت۰

اطلاعیه "راه‌توده" در باره رویدادهای نیویورک و واشنگتن، چند ساعت پس از وقوع حادثه (۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱) و بدنبال جلسه فوق‌العاده شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده منتشر شد۰ آن اطلاعیه،که با اشاره به حوادث منجر به جنگ دوم جهانی، حوادث اخیر در امریکا را "رایشتاک قرن ۲۱ اعلام داشت، با همین نگرش به رویدادهای جهانی و در مطابقت کامل با دیدگاه‌های شناخته شده حزب توده‌ایران پیرامون حوادث ایران و جهان تدوین و منتشر شد۰ (متن کامل این اطلاعیه را در همین شماره راه‌توده می‌خوانید۰)

امروز بزرگ‌ترین و مهم‌ترین سئوالی که مطرح است آنست که چگونه می‌توان در برابر تهاجم امریکا ایستاد و از منافع ملی کشور دفاع کرد؟

این سئوال هم در داخل کشور و در میان طرفداران اصلاحات مطرح است و هم در اپوزیسیون جمهوری اسلامی.

در بخش‌هائی از هر دو جبهه، نشانه‌هائی از پذیرش و یا همگامی با سیاست امریکا به چشم می‌خورد. این درحالی است که بخش‌هائی از اپوزیسیون و حتی اصلاح طلبان درون و پیرامون حاکمیت این مسئله مهم را مطرح می‌کنند که نباید، در جریان دفاع از استقلال کشور و مقابله با سیاست‌های امریکا به گونه‌ای عمل کرد که منجر به تقویت موضع ارتجاع در حاکمیت شود؛ عده کمتری نیز بر این گمانند که قرار گرفتن جمهوری اسلامی در تیررس امریکا این حسن را درنهایت امر می‌تواند در بر داشته باشد که بساط جمهوری اسلامی را به سود یک حکومت معقول‌تر و ملی جمع می‌کند. البته، حساب این دسته از جریانات سیاسی از حساب سلطنت طلب‌هائی که می‌خواهند زیر آتش توپخانه نظامی امریکا به سلطنت در ایران باز گردند کاملا جداست. همانگونه که حساب مافیای اقتصادی-تجاری ایران، که از نظامی شدن اوضاع، جمع کردن مطبوعات، یورش به جنبش و رفتن به سوی مذاکرات مستقیم و پذیرش بردگی امریکا استقبال می‌کند جداست!

از دل همه این بحث‌ها، که گاه آشکارا در مطبوعات مطرح است و گاه در پشت صحنه، انواع پیشنهادها برای اتخاذ سیاست خارجی متناسب با اوضاع کنونی ایران و جهان، فعال کردن دیپلماسی‌خارجی، پرهیز از شعار و تبلیغاتی که جنبه تحریک امریکا را داشته باشد، احتیاط مطبوعات و۰۰۰ بیرون می‌آید و همه اینها به معنای یک تکاپوی ملی برای دفاع از استقلال کشور و جلوگیری از وقوع یک فاجعه نظامی برای کشور است.

با هر پیشنهاد معقولی می‌توان موافق بود و از آن حمایت کرد، اما در تمام این تکاپوها چند نکته محوری را هرگز نباید فراموش کرد، چرا که همه این پیشنهادها در صورت بی توجهی به این محورها به هیچ نتیجه‌ای نخواهد رسید!

محورها کدامند؟ و دیدگاه‌های راه‌توده نسبت به استراتژی جهانی امریکا چیست؟

حوادثی که در نیویورک و واشنگتن روی داد، قابل پیش‌بینی نبود، اما سیاستی که امریکا با سرعت تمام در ماه‌های اخیر به سوی آن گام بر می‌داشت ناشناخته نبود و حتی اطلاعاتی نیز در باره آن وجود داشت.

راه‌توده در سرمقاله شماره ۱۰۹ خود- مرداد ماه ۱۳۸۰- با عنوان "خطر جدی تهاجم نظامی به ایران!"، اطلاعاتی را در باره همین روند رو به تشدید منتشر ساخت، که شاید دوباره خواندن آن در لحظات کنونی توجه بیشتری را جلب کند. راه‌توده نوشت:

« تاسیسات نیروگاه اتمی بوشهر بعنوان هدف اصلی در نظر گرفته شده‌است و نیروهای نظامی امریکا و انگستان در منطقه خلیج فارس آماده اجرای این حمله شده‌اند. سکوت سئوال برانگیز مطبوعات امریکا پیرامون انتخابات ریاست جمهوری ۸۰ و در سایه قرار دادن آرای ۲۲ میلیونی محمدخاتمی در این انتخابات وتحرکات دوران اخیر سلطنت طلب‌ها که با تحریم انتخابات شدت گرفت نشانه دیگری در زمینه همگامی باسیاست‌های امریکا در رابطه با ایران و مافیای حاکم در جمهوری اسلامی است. گفته می‌شود که درکنفرانس سران اتحادیه اروپا که ماه گذشته در کشور سوئد برگزار شد، خواست اسرائیل برای تضمین امنیت این کشور مطرح شده‌است. اسرائیل پیشرفت مذاکرات صلح در منطقه و تن دادن به تشکیل دولت فلسطین را در گرو نابودی خطر اتمی جمهوری اسلامی مطرح کرده‌است. گفته می‌شود همین امر در کنفرانس کشورهای بزرگ سرمایه‌داری در "جنوا"ی ایتالیا با استدلال‌های جدید و اطلاعاتی دقیق‌تر، تحت پوشش ضرورت صلح در خاورمیانه و کنترل نظامی جمهوری اسلامی از سوی جورج دبلیوبوش مطرح شده‌است.»

این بخش‌های سرمقاله شماره ۱۰۹ راه‌توده، که در شماره ۱۱۰ نیز مورد تاکید قرار گرفت، با هدف تبلیغ دیدگاه‌های راه‌توده و حزب‌توده‌ایران پیرامون حوادث ایران و جهان منتشر نمی‌شود، بلکه هدف از آن جلب دقت بیشتر پیرامون حوادث اخیر جهانی، دست یابی به درک استراتژیک از روند رویداد و ارائه دلائل تائید کننده ارزیابی منتشره در راه‌توده از حوادث اخیر امریکا تحت عنوان بسیار پرمعنای "رایشتاک" است.

در ادامه همین درک و تحلیل از اوضاع ایران و جهان است، که راه‌توده به هیچ وجه تسلیم جنجال‌های تبلیغاتی امریکا در باره "اسامه‌بن‌لادن" و "مقابله با تروریسم" نشده و همه این ترفندها را بخشی از نقشه بزرگ و استراتژیک امریکا برای تسلط بر سیاست واقتصاد جهان می‌داند، گرچه نخستین منطقه عملیاتی امریکا افغانستان ویا عراق و یا هر دو کشور بصورت همزمان باشند!

امریکا در پی مقابله جدی با اروپای واحد و دراختیار گرفتن کنترل اقتصادی آن از یکسو و محاصره روسیه و تسلط بر نفت و گاز قفقاز و حتی سیبری از سوی دیگر است! همچنان که صهیونیسم بین‌المللی در پی وصل اسرائیل به آب‌های خلیج فارس است!

نخستین پیامدهای حوادث نیویورک و واشنگتن استقرار نظامی امریکا در بقیه کشورهای تازه تاسیس اتحاد شوروی سابق، مانند ترکمنستان، تاجیکستان و ازبکستان باید می‌بود، که عملی شد و گام بعدی بدست آوردن همین امکانات در افغانستان و رسیدن به مرزهای هندوستان و مرز استراتژیک و کوتاه افغانستان با چین است. کاری که نیازمند عملیات نظامی چندان وسیعی نیست و از طریق مذاکرات دیپلماتیک–نظامی پیش برده خواهد شد و دولت طالبان که گردانندگان آن خود از وابستگان به سازمان‌های جاسوسی امریکا و انگلیس‌اند، صحنه و زمینه را برای این استقرار فراهم می‌کنند. همچنان که در سال‌های حاکمیت خود چنان جان مردم را در افغانستان گرفتند، که اکنون افغان‌ها به تب رضایت می‌دهند!

بنابراین، هرنوع ارزیابی اپوزیسیون مترقی جمهوری اسلامی و طرفداران صادق اصلاحات انقلابی در حاکمیت و پیرامون حاکمیت جمهوری اسلامی اگر این دورنما را در نظر نداشته باشد و متکی به حادثه‌آفرینی‌ها و جنجال‌های تبلیغاتی بخواهد حرکت کند، بسرعت از دایره واقع بینی خارج خواهد شد و اسیر واکنش‌های مرحله‌ای و مقطعی باقی خواهد ماند.

با کدام پشت جبهه

این نگرانی که مقابله با استراتژی امریکا می‌تواند منجر به تقویت مواضع ارتجاع درحاکمیت جمهوری اسلامی شود، می‌تواند آنقدر ادامه یابد تا به فلج سیاسی ختم شود، مگر حرف، شعار، سخن و ارزیابی ما نه از موضع دفاع از حاکمیت موجود در جمهوری اسلامی، بلکه از موضع دفاع از منافع ملی ایران و دفاع همه جانبه از جنبش مردم ایران برای آزادی، استقلال و عدالت حرکت کند. یعنی ما از تحول و جنبش مردم دفاع کنیم و همراه جنبش مردم به مقابله برخیزیم.

برای اتخاذ این سیاست، ابتدا باید با این خیال باطل که همکاری با امریکا می‌تواند ایران را از زیر ضربه نظامی این کشور بیرون آورد و با این خوش خیالی کودکانه که امریکا جمهوری اسلامی را سرنگون کرده و یک حکومت آزادیخواه و دمکرات را بر کشور ما حاکم خواهد کرد خداحافظی کرد. امریکا، به بهانه حوادث اخیر نیویورک و واشنگتن در حال بستن فضای سیاسی کشور خود با سرعت برق و باد است. همین روند ابتدا از انگلستان آغاز شده و در آینده نزدیک دیگر کشورهای اروپائی را نیز شامل خواهد شد. بنابراین چگونه می‌توان با این امید کودکانه سر بر بالین گذاشت که امریکا و دیگر کشورهای امپریالیستی به ایران حمله نظامی می‌کنند تا جمهوری اسلامی را برداشته و یک جمهوری و یا حتی سلطنت آزادی‌خواه، مشروطه طلب و دمکراتیک را بر سر کار آورند؟

آنها خواهند کوشید با فشارهای سیاسی، شانتاژ تبلیغاتی و عملیات نظامی نزدیک‌ترین متحدان خود در حاکمیت جمهوری اسلامی را تقویت کنند. این متحدان، بصورت طبیعی متحدان طبقاتی امریکا باید باشند و لاغیر! بنابراین هر نوع عملیات نظامی و هر نوع همکاری و همسوئی با امریکا بیش و پیش از همه از سوی مخالفان اصلاحات تشویق و ترغیب خواهد شد، زیرا می‌دانند مذاکرات نیز با آنها صورت خواهد گرفت. حتی اگر مجبور شوند بخشی از غارت مافیائی خود را با سلطنت طلب‌های مدعی و مورد حمایت امریکا از دست بدهند و با آنها شریک شوند!

برپایه این ارزیابی است که با صراحت و اطمینان کامل می‌توان گفت که شعارهای مقاومت و مقابله با امریکا که از سوی مخالفان اصلاحات، غارتگران اجتماعی و ضد انقلابی که بنام "انقلاب" بر حاکمیت جمهوری اسلامی تسلط یافته، سرداده می‌شود، حتی ارزش تبلیغاتی برای گمراه کردن مردم را هم ندارد. آنها خود هموار کننده جاده مداخله نظامی امریکا در ایران بوده‌اند و هیچ پروائی در همراهی و همگامی با امریکا نیز نخواهند داشت!

توده مردم ایران، بسیار دقیق‌تر حوادث اخیر امریکا را ارزیابی و تحلیل کرده‌اند و بدقت می‌دانند در حاکمیت چه می‌گذرد و چه کس و یا کسانی قصد موج سواری روی حوادث را دارند و چه کسانی در کنار آنها از جنبش، از اصلاحات و از وحدت ملی دفاع می‌کنند!

با این شناخت است که برای سخنان اخیر "رهبر"، که در اساس خود خارج از واقع بینی و ماجراجوئی نبود آنجا می‌توان ارزش و اعتبار قائل شد، که عزمی را برای ا و تانکی برای دفاع از کشور در برابر استراتژی نظامی امریکا کاراتر و عملی‌تر از حمایت مردم از حاکمیت نیست. آیا حاکمیتی که یک سر آن مستقیما به نهاد رهبری وصل است و با نفرت عمومی روبروست قادر به ایجاد چنین پشت جبهه‌ایست؟ پشت جبهه مقاومت در برابر خطر خارجی و خطر حمله نظامی امریکا به ایران با مشتی شکنجه‌گر، گفتگو کننده در زندان‌ها، پرکردن زندان‌ها از میهن دوستان و ملیون، حمایت از عده‌ای روحانی مورد نفرت عمومی در قوه قضائیه، با تضعیف مجلس، با تسلط یجاد پشت جبهه مقاومت در برابر خطر امریکا مشاهده کرد. هیچ توپمافیای تجاری بر مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس خبرگان و شورای نگهبان و با چند گرداننده مطبوعات مورد نفرت مردم تامین می‌شود؟

با قاطعیت می‌توان گفت **خیر!** همانگونه که در برابر آن بخش از اپوزیسیون که مداخله نظامی امریکا در ایران را راهگشای تحولات دمکراتیک در ایران می‌داند با قاطعیت باید گفت **نه!**

آن **خیر** و این **نه** صحنه جدیدی را در برابر اپوزیسیون ملی و میهن دوست ایران قرار می‌دهد:

خطر نظامی امریکا و بیرون کشیدن ایران از زیر ضربات نظامی استراتژی جدید این کشور در منطقه و مقابله با این خطر ابتدا از درون خانه و از مبارزه قاطع با آن بخش از حاکمیتی آغاز می‌شود که عملا متحد طبقاتی این استراتژی و از بین برنده وحدت ملی و خالی کردن پشت دولتی است که با رای مستقیم و قاطع مردم بر سر کار است! همزمان با این مقاومت است که مردم در صحنه باقی می‌مانند و هیچ قدرتی را یارای نه سرکوب نظامی این قدرت است و نه یارای دیکته کردن سیاست‌های خود به آن.

دستآورد اجتناب ناپذیر چنین مقاومتی و چنان عزمی به زیر کشیدن مافیای اقتصادی–سیاسی از ارکان حکومتی، خط بطلان کشیدن بر مرزهای فاشیستی **"خودی"** و **"غیرخودی"** و ایجاد وحدت ملی در کشور است. آنها که بر شعارهای **فاشیستی** در داخل کشور پای می‌فشارند نمی‌توانند مدعی مبارزه با آن عملیات فاشیستی باشند که امریکا پرچم دار جهانی آن شده‌است.

حزب توده‌ایران از این شعار و از این سیاست پیروی می‌کند و راه‌توده بر این مشی و سیاست پای می‌فشارد!

گزارش‌های دریافتی از داخل کشور!

مردم ایران حوادث امریکا را چگونه می‌بینند؟

دبلیوبوش، چهره‌ای منفور در میان مردم

مردم مانند مخالفان جنبش از حوادث اخیر امریکا وحشت زده نشده و دست و پای خودشان را گم نکرده‌اند. روحیه ضد امریکائی که در انقلاب به وجود آمده هنوز وجود دارد، اما شکل بسیار عاقلانه‌ای به خود گرفته‌است. بحث روز در خیابان‌ها، اتوبوس، صف و میهمانی‌ها حوادث اخیر امریکاست. می‌توان گفت در موارد زیر بین نخبگان و مردم این اجماع وجود دارد:

۱- حمله تروریستی در امریکا کاری بود که از درودن امریکا و یا با حمایت آن انجام شده‌است. مردم که اخبار را به دقت دنبال می‌کنند به این نتیجه رسیده‌اند که این یک نقشه ازقبل طراحی شده بود.

۲- حتی افرادی که بانظر بالا موافق نیستند، می‌گویند که این اقدام نتیجه سیاست‌های امریکاست.

۳- بوش بشدت منفور است. سابقه تقلب د رانتخابات و نحوه و روش حرف زدن‌او و حضورش با لباس نظامی در جلسات جنگ این نفرت را بشدت در ایران دامن زده‌است.

۴- مواضع خاتمی، در مجموع مورد تائید همگانی است. تندروی پذیرفته نیست. اکنون با دقت بیشتری می‌توان گفت که خاتمی رهبر واقعی اکثریت مردم ایران است. مواضع او در قبال مسئله امریکا به دلها نشسته‌است.

در حکومت :

۱- بشدت از احتمال حمله امریکا ترسیده‌اند. ۲- این روحیه بویژه در جناح راست موجب شده تا ابتکار عمل در اختیار خاتمی قرار گیرد. او می‌کوشد کنفرانس اسلامی را با نظرات خود همراه کند۳- تحلیل حاکمیت این استکه بعد از افغانستان و عراق نوبت ایران خواهد بود. اخیر آقای میردامادی عضو هیات رئیسه مجلس و عضو رهبری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز تحلیل ارائه داده است که حاصل آن همین برداشت از ادامه عملیات نظامی امریکا در منطقه است.

تشدید فشارهای تبلیغاتی

همزمان با رویدادهای اخیر امریکا فشارهای تبلیغاتی علیه ایران نیز در سطح جهان تشدید شده، که در داخل کشور مردم آن را بسیار ملموس درک می‌کنند. به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

- شرکت کنندگان خارجی جشنواره کودک که از ۱۴ مهر در اصفهان آغاز می‌شود اعلام کرده‌اند که نگران جان خود هستند و به ایران نمی‌آیند!
- عربستان و مالزی که از کشورهای دعوت شده برای حضوردر مسابقات ورزشی زنان اسلامی هستند، اعلام کرده‌اند که در صورت نداشتن تامین جهانی در مسابقات شرکت نخواهند کرد. این دومین دوره این مسابقات است که امسال قرار است در اصفهان برگزار شود.

این مسابقات زیر نظر فائزه هاشمی، دختر هاشمی رفسنجانی برگزار می‌شود و برای دوره دوم آن تاکنون ۴ میلیارد تومان هزینه شده‌است!

نظر سنجی در ایران

همچنین، گفته می‌شود که در روزهای اخیر بصورت بسیار محرمانه یک نظر سنجی در ایران انجام شده تا دانسته شود چند در صد مردم از درگیری نظامی با امریکا و جنگ حمایت می‌کنند. حاصل این نظر سنجی نشان می‌دهد که تنها ۱۵ در صد مردم با چنین روندی موافقت کرده‌اند و ۸۵ در صد صریحا با جنگ مخالفت کرده‌اند. یکی از دلائل در انزوا قرار گرفتن دیدگاه‌های فرمانده سپاه پاسداران و ماجراجویانی در جناح راست که منتظر فرصت جنگی در کشورند نتیجه همین نظر سنجی بوده‌است، چرا که دایره و محدوه آن عمدتا توده مردم مذهبی و حتی وابستگان به نهادهای وابسته به دم و دستگاه رهبری، کمیته امداد، بسیج و سپاه پاسداران بوده‌است.

محفل "استادان" در ج.ا

قدیمی‌ترین رهبران باقی مانده از حجتیه، هیات‌های موتلفه و فدائیان اسلام، که همه آنها، به شیوه لژهای فراماسونی "استاد" نامیده می‌شوند یک محفل عالی تشکیل داده‌اند و نظیر لژهای فراماسونی اعمال سیاست در جمهوری اسلامی می‌کنند و با خارج از کشور نیز در ارتباط قرار دارند. علاوه بر تشکل‌های یاد شده در بالا، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، جامعه روحانیت مبارز، جامعه اسلامی مهندسان، بنیاد رسالت، شورای تبلیغات اسلامی، جامعه وعاظ و شورای عالی سیاستگذاری ائمه جمعه نیز از تشکل‌های مرتبط با محفل "استادان" به حساب می‌آیند. در میان روحانیون از ناطق نوری، آیت‌الله راستی کاشانی، موحدی کرمانی و احمدجنتی و از میان غیر روحانیون حبیب‌الله عسگراولادی، محسن رفیقدوست، اسدالله بادامچیان، علی‌اکبر پرورش مرتضی نبوی و صادق امانی در این محفل حضور دارند، که از جمع آنها از عسگراولادی، علی‌اکبرپرورش و اسدالله بادامچیان صریحا با لقب "استاد"ی در مطبوعات نام برده می‌شود. رهبران و اعضای با نفوذ تشکل‌های یاد شده بالا بصورت زنجیره‌ای به این محفل وصل‌اند، همچنان که همین محفل نیز بصورت زنجیره‌ای با محفل بالاتر و مخفی‌تری که در راس آن آیت‌الله واعظ طبسی قرار دارد وصل است! تصمیمات اساسی در محفل عالی گرفته می‌شود، در محفل استادان زمینه‌های اجرائی آن بررسی می‌شود و هر عضو محفل تصمیمات اتخاذ شده را در تشکل‌ها و واحدهائی که از آن در بالا نام برده شده پیش می‌برد! برخی فرماندهان بسیج و انصارحزب‌الله از طریق موحدی کرمانی به این محفل وصل‌اند.

این دو محفل حلقه‌های کوچکی را نیز رهبری می‌کنند که امثال علی‌اکبر ولایتی، مصطفی میرسلیم، محمدغرضی و... در آن بصورت سازمانی و متشکل فعالیت می‌کنند.

ورود وزیر خارجه انگلستان به ایران و نحوه برخورد با این مسافرت در مطبوعات جناح مخالف اصلاحات به یکی از بحث‌های پر مشاجره در این دو محفل تبدیل شد، که ریشه آن باز می‌گردد به ارتباطهای سنتی اعضای این محفل و "استادان" حاضر در آن با انگلستان! در محافل مطبوعاتی ایران گفته می‌شود، که مشاجرات و اختلافات بر سر نحوه برخورد با سفر وزیر خارجه انگلستان به ایران موجب یک سلسله بحث‌ها و مشاجرات در این محافل شد، که نخستین نتیجه آن افشای جزئیاتی از وجود چنین محافلی در جمهوری اسلامی است.

در امریکا و اسرائیل تبلیغ فرا رسیدن آخرالزمان همان قدر رایج است که ظهور امام زمان در جمهوری اسلامی

ظهور محکوم به سقوط

ارتجاع دینی!

ترجمه و تنظیم- م. امین

بنیادگرائی در اسرائیل، هیچ دست کمی از بنیادگرائی در میان وابستگان به محفل حقانی و حجتیه در ایران ندارد. همانگونه که در ایران ارتجاع مذهبی وابسته به محافل یاد شده مروج ارتجاع مذهبی‌اند، در اسرائیل نیز اراده بنیادگرایان یهود بر سیاست و سیاستمداران این کشور پیوسته سایه افکنده‌است. هماآنگونه که در ایران محافل یاد شده متکی به ثروت و تشکیلات مافیائی عمل می‌کنند، در اسرائیل نیز بنیادگرائی متکی به قدرت مالی و بانکی در این کشور است. درعرصه جهانی، صهیونیسم جهانی از بنیادگرائی در اسرائیل، در پارلمان (کنیسه) و دولت این کشور حمایت می‌کند و قدرت مالی عظیم جوامع یهودی پشتیبان آنست، در جمهوری اسلامی نیز حمایت از ارتجاع مذهبی و بنیادگرائی و محافل یاد شده در بالا را شبکه‌های فراماسونی و اخوان‌المسلمین حمایت می‌کنند.

همین بنیادگرائی، بصورت فرقه گرائی مسیحی در ایالات متحده رو به گسترش است و اتفاقا همه آنها تبلیغ رستاخیز می‌کنند و ظهور عیسی مسیح و مانند حجتیه منتظر ظهور امام دوازدهم اند! در امریکا نیز محافل بنیادگرا، که همگی بصورت مافیائی سازمان داده شده و رهبری می‌شوند، از پشتوانه مالی محافل قدرت و ثروت برخوردارند.

دراین میان، نقش بیت‌المقدس، بعنوان مرکز ظهور قیامت، که درکتاب مقدس مسیحیت نیز به آن اشاره شده نقشی مرکزی شده و پافشاری غاصبانه اسرائیل برای دراختیار نگهداشتن آن، با حمایت‌های مذهبی توسط فرقه‌های مذهبی نوظهور در ایالات متحده نیز همراه شده‌است!

دراین میان، باصطلاح پیشگوئی های فردی بنام "گرشون سولومون" رهبر فرقه "تمپل برگ" در اورشلیم، که پایان نزدیک جهان و فرا رسیدن روز قیامت و زیر و رو شدن جهان و فروریختن آسمان و... در خاورمیانه را هشدار می‌داد بیشتر به یک تهدید جنگ هسته‌ای شبیه است تا وعده‌ای الهی. با بررسی دقیق در سوابق و روابط این فرقه آشکار می‌شود که سولومون و تمام دارو دسته متعصبان مافوق صهیونیستی او تنها ابزاری در دست بنیادگرائی پروتستان، کاتولیک و افراطیان یهودی امریکائی هستند. این بنیادگرایان امریکائی- که کانال‌های رادیوئی و تلویزیونی عادی و ماهواره‌ای را به همراه تعداد کثیری کشیشان و وعاظ رادیو- تلویزیونی مسلط به انواع و اقسام حقه‌بازی‌ها و شعبده‌بازی‌ها دراختیار دارند- در زندگی سیاسی ایالات متحده نقش قابل توجهی بازی می‌کنند. درجریان انتخابات اخیر ایالات متحده، تمامی این کانال‌های رادیو- تلویزیونی که در اروپا و آسیا نیز قابل دریافت هستند، به شکلی بسیار همآهنگ به تبلیغ برای جورج بوش و بر ضد ال‌گور مشغول بودند. اینکه نه ال‌گور تعیین کننده سیاست در امریکاست و نه جورج بوش، بلکه بانک‌ها و بورس‌ها، شرکت‌های نفتی و کارتل‌ها نبض سیاست را در این کشور دراختیار دارند امر شناخته‌شده‌ایست و به همین دلیل شیوه مقابله تبلیغاتی- مذهبی با ال‌گور و دفاع از جورج بوش جالب است. این کانال‌ها، مرتبا کاندیدای حزب دمکرات را به ارتداد و کفر متهم می‌کردند. گوئی تدارک بازگشت دوران "مک کارتیسم" دیده می‌شود.

یکی از دلائل شکست مذاکرات معروف به "کمپ دیوید ۲" در ماه نوامبر سال ۲ هزار و آغاز درگیری های شدید در فلسطین، جانبداری کلینتون و تسلیم او در مقابل گروه‌های متعصب و بنیادگرای مذهبی بود. برای آنکه نفوذ سیاسی و مالی این بنیادها در امریکا واهمیت رابطه آنها با بنیادهای مشابه در اسرائیل مشخص شود جالب است بدانیم که هنگامی که ماجرای "مونیکا لوینسکی" باهدف فشار به کلینتون شروع شد، او فورا در واشنگتن با دعا به سراغ انجمن "صبحانه با دعا" رفت و از آن پس رفت و آمدهایش در این انجمن رامنظم و زیاد کرد. او در این انجمن، همراه افرادی که خود را رهبران مذهبی معرفی کرده بودند به دعا برای آمرزش گناهانش و رستگاری روح پرداخت! همین مناسبات را بعدها "هیلاری کلینتون" همسر بیل‌کلینتون نیز برقرار کرد. البته او در نیویورک به سراغ این انجمن‌ها رفت. زیرا قرار بود از آنجا سناتور شود. او در انجمن‌های بنیادگرای نیویورک توانست حمایت صهیونیست ها را برای رفتن به سنای امریکا کسب کند!

یکی از رهبران فرقه مذهبی "صبحانه با دعا" فردی است بنام "بیلی گراهام" که در سال ۹۱-۹۰ فتوای مذهبی برای حمله وحشیانه امریکا و انگلیس با عراق را با رای جورج بوش (پدر) صادر کرد!

دو گروه در برابر هم

بنیادگرائی در امریکا یک مسئله بسیار جدی است و بسیاری می‌خواهند بدانند این گروه‌ها و فرقه‌ها از چه طریق صاحب چنین قدرتی می‌شوند؟

بنیادگرائی در نیمه دوم دهه ۶۰ میلادی که علائم ناتوانی ارتش امریکا برای پیروزی در جنگ ویتنام نمایان شد و بازگشتگان از جنگ جنبش اعتراضی را سامان می‌دادند تشدید شد. این بنیادها کوشیدند مسیر جنبش اعتراضی علیه جنگ ویتنام و بویژه تشکل‌های مربوط به بازگشتگان از جنگ ویتنام را تغییر داده و جنبه‌های مذهبی به آن بدهند. تقاضای بخشش از خداوند، دعا برای پایان جنگ و گرایش به انواع خرافاتی که این بنیادها تبلیغ می‌کردند در میان معلولین و مجروحین جنگ از جمله فعالیت‌های این بنیادها بود. دولت وقت ایالات متحده، همزمان با این فعالیت‌های بنیادهای مروج خرافات مذهبی، اتوپیای یک " جامعه ما بعد صنعتی" را بعنوان سیاست خود اعلام کرد تا بخشی از خشم اجتماعی را ناشی از صنعتی شدن دوران معرفی کند. در این میان بخش‌های وسیعی از صنایع کوچک امریکا نابود شدند. این روند نیز تشدید بیکاری را در پی داشت، که بازهم انجمن‌های مذهبی بنیادگرا کوشیدند با ترویج خرافات مذهبی در میان آنها، از تشکل و شکل گیری یک جنبش دیگر جلوگیری کنند. فرقه‌های آخرزمان در این دوران رشد کردند. این فرقه‌ها به معترضان مژده فرا رسیدن روز قیامت را می‌دادند و دعوت به صبر و بردباری می‌کردند! درست شبیه آنچه انجمن حجتیه در ایران مبلغ آنست:

«باید در برابر فساد و تباهی و تبعیض و بیکاری و فقر صبر و بردباری داشت. هرچه این دشواری‌ها بیشتر باشد ظهور امام زمان قطعی تر و زمان آن نزدیکتر خواهد شد! و بعد از این ظهور همه چیز درست شده و جهان بهشتی برای غارت شدگان و ستم دیدگان خواهد شد. پس برای آنکه هرچه زودتر به آن بهشت برسید و یا آن بهشت بر روی زمین ساخته شود، شما هرچه مظلوم‌تر، فقیرتر، غارت شده‌تر باشید و فساد و تباهی هرچه گسترده‌تر باشد به سود خود شماست!»

سال ۱۹۶۵ نقطه عطف مهمی در این روند بود. در این سال لیندن جانسون رئیس جمهوری وقت ایالات متحده که هم متهم به دست داشتن در ترور جان.اف.کندی بود و هم به سمبل ادامه جنگ در ویتنام تبدیل شده بود، هم برای حفظ موقعیت خود و هم بمنظور منحرف سازی افکار عمومی ناراضی از ادامه جنگ ویتنام دست به یک مانور شتابزده زد. او از فسخ قانون نژادگرایانه انتخابات و حقوق مدنی مارتین لوترکینگ دفاع کرد و این مخالف نظر و سیاست نژاد پرستان بود. فرماندار نیویورک "دیوید راکفلر" و چند جمهوری‌خواه دیگر هم در برابر او یک جنبش مخالف این فسخ قانون و حمایت از نظرات لوترکینگ را بوجود آوردند. دیوید راکفلر در نیمه‌های دهه ۷۰ "کمیسیون سه جانبه" را بنیاد گذاشت که بعدها نیز به "جامعه راکفلر" شهرت یافت و افرادی نظیر "برژینسکی"، جورج بوش(پدر ریاست جمهور کنونی ایالات متحده)، کسینجر، ساموئل هانتینگتون(مخترع و نویسنده کتاب "جنگ تمدن‌ها") و ۰۰۰ از اعضای آن به شمار می‌روند۰ تمام سیاست‌گذاری‌های ایالات متحده از طریق این جامعه دیکته می‌شود(رجوع شود به راه‌توده شماره ۹۵)

همه این بازی‌ها برای تقسیم جنبش اعتراضی مردم نسبت به جنگ و جلب توجه جنبش به یکی دیگر از عرصه‌های قدیمی مبارزه در امریکا، یعنی نژاد پرستی بود. راکفلر "استراتژی جنوبی" را اعلام کرد که علیه اتحاد فعالان حقوق مدنی و دمکرات‌ها بود. او خاطره کنفدراسیون ایالات جنوبی را پیش کشید، که در قرن ۱۹ در جنگ داخلی امریکا علیه ایالات شمالی جنگیدند. این ترفند و توطئه موثر واقع شد و اقشار وسیعی از "سفید پوستان فقیر" در ایالات جنوبی، که به کمربند انجیل معروف هستند به آن پیوستند. آنها که در این دوران به آن منطقه سفر کرده‌اند به یاد دارند که در آن دوران، در آن منطقه تعداد زیادی ایستگاه‌های رادیوئی مداوما به پخش گفتارهای مالیخولیائی وعاظ و خاطبان مذهبی در تبلیغ نزدیک بودن آخرالزمان و روز قیامت و چند و چون و علائم ظهور آن مشغول بودند. این استراتژی جنوبی، سرانجام موجب شد در سال ۱۹۶۸ ریچارد نیکسون به پیروزی برسد و جنگ در ویتنام ادامه پیدا کند! "هنری کسینجر" دولت نیکسون را رهبری می‌کرد. سیاستمداری که از انگلستان لقب "سر" دریافت داشت.

پایان جنگ در ویتنام، شکست ایالات متحده در این جنگ و روحیه حق‌طلبی و اعتراضی در میان شرکت کنندگان در این جنگ، در این دوران اوج تازه‌ای گرفت. غرامت خواهی، محاکمات مربوط به متخلفین نظامی، رواج مواد مخدر و خشونت در میان سربازان از جنگ برگشته و معضلاتی از این دست باعث شد تا دمکرات‌ها نیز با تقلید از جمهوری خواهان دوران انتخابات نیکسون، با حیله‌های مذهبی به میدان بیآیند. آنها "دفتر رهبری دمکرات‌ها" را دایر کردند که شباهت زیادی به استراتژی جنوبی راکفلر داشت! در این بازی نوک تیز انتقادهای مربوط به جنگ ویتنام علیه جمهوریخواهان قرار داشت، که شانسی برای پیروزی نداشتند. از طرفی دمکرات‌ها نیز نمی‌توانستند با حمایت از جنبش اعتراضی پایان جنگ ویتنام به میدان بیآیند و با شعارهائی در حمایت از این جنبش به کاخ سفید بروند. تبلیغ بنیادگرائی مذهبی و ترویج خرافات بار دیگر در دستور کار قرار گرفت.

کارتر، مزرعه دار بادام زمینی و فرماندار ناشناس ایالت جورجیا، که در تمام دوران زمامداریش زیر سیطره و نفوذ راسپوتین‌هائی از نوع برژینسکی قرار داشت، برای این مرحله در نظر گرفته شد. برژینسکی خود مجری سیاست‌های راکفلر بود. کسی که در دوره قبل جمهوریخواهان را با استراتژی جنوبی به کاخ سفید فرستاده بود!

جیمی کارتر ذاتا یک بنیادگرا بود و ذهنی سرشار از تصورات و تخیلات سطحی، مبهم و غیر شفاف و بسته مذهبی داشت. در زمان او بنیادگرائی دینی بصورت تصاعدی رشد کرد و همزمان با آن فاصله و شکاف بزرگی در طرز تلقی اجتماعی و سیاسی مابین امریکائیان و اروپائیان ایجاد شد.

امواج اجتماعی در اعتراض به جنگ ویتنام که از سرگذشت، بنیادگرائی مذهبی در امریکا در اشکال دیگری به میدان آمد و به گسترش خود ادامه داد. در هشتم ماه مارس سال ۱۹۸۳ و در زمانی که رونالد ریگان بیش از هر زمان دیگری در "جنگ سرد" می‌دمید و آن را "جهاد مقدس" می‌نامید گفت:«۰۰۰ در جهان گناه و شر وجود دارد، کلام مقدس و پدر مقدس (عیسی مسیح) ما را موظف به ایستادگی در مقابل آنها می‌کنند، با همه قدرتمان و با هر آنچه در دست داریم۰»

پس از روی کار آمدن "رونالد ریگان" جهان شاهد لشکر کشی صلیبی امپریالیسم علیه کمونیسم و دخالت خشن امریکا د رافغانستان و ساخته و پرداخته شدن مجاهدان افغان شد:

دسته‌های مزدورانی که با پول عربستان و دیگر مرتجعین به بهترین سلاح‌های امریکائی و انگلیسی مجهز بودند به خونریزی در این کشور پرداختند، که تا امروز هم توسط فرزندان خلف آنها، یعنی طالبان ادامه دارد. سوء استفاده از مذهب و اعتقادات مردم درجهت امور سیاسی کار را در دوران ریگان به آنجا رساند که "مک فارلین" برای آشتی مخفیانه به ایران فرستاده شد. او در یک دست سلاح و در دست دیگرش انجیل را به ارمغان برده بود! او این هدایا را برای هاشمی رفسنجانی برده بود!

چند ده سال ترویج خرافات مذهبی و تشویق بنیادگرائی مذهبی و تشکیل گروهها و فرقه‌های مذهبی بنیادگرا در ایالات متحده کار را به جائی کشانده که بسیاری از مردم عادت کرده‌اند با چشمان شیشه‌ای به تماشای جنگ‌های مذهبی بنشینند. آنها به هیزم کشان جهنم تبدیل شده‌اند! آنها باهمین چشمان شیشه‌ای ناظر عملیات بنیادگرایان امریکائی برای پخش سم کشنده در واکن قطار در ژاپن هستند. آنها خود نیز بتدریج به جمع منتظران ظهور آخرالزمان نشسته‌اند.

بنیادگرایان در تبت خرابکاری می‌کنند، در کشمیر جنگ مذهبی به راه انداخته‌اند، در چچن مردم رامی‌کشند، در الجزایر قتل‌های فجیع را ترتیب می‌دهند، در افغانستان انسان و فرهنگ یک کشور را نابود کرده‌اند، در اسرائیل کودکان را به گلوله می‌بندند، در ترکیه و ایران روزنامه نگاران و روشنفکران مترقی را می‌کشند و یا زندانی می‌کنند. (این مقاله پیش از شلاق بدست گرفتن ارتجاع مذهبی و قتل زنان تن فروش در مشهد و بعد از قتل دگراندیشان در جمهوری اسلامی نوشته شده‌است!)

آنها چه نام دارند و مبانی اعتقادی‌شان چیست؟

همه آنها، علیرغم ظاهر متفاوتشان در یک نکته مشترکند: همه آنها علائم ظهور را دیده و آخرالزمان و روز قیامت رانزدیک می‌دانند و این پندارها را با استفاده از آخرین دستآوردهای فنی و امکانات وسیع مالی در میان فقیرترین و ناآگاه‌ترین اقشار جامعه خود ترویج می‌کنند!

گلبدین حکمتیار در پناه چه قدرتی در ایران مستقر است؟

ستون پنجم

جنگ داخلی در ایران!

سازمان اطلاعات ارتش پاکستان پیش از ظهور طالبان، در عرصه نظامی افغانستان و درجمع گروههای رنگارنگ اسلامی که در اسلام‌آباد و در اردوگاه‌های نظامی پیشاور برای جنگ خانگی در افغانستان تعلیم می‌دیدند، روی گلبدین حکمتیار حساب باز کرد. طلبه‌ای بی باک در قتل و جنایت.

او پیش از سقوط حکومت داوود، پس از قتل یک دانشجوی چپ‌گرای افغانی در دانشگاه کابل ناچار به ترک افغانستان واستقرار در پاکستان شده بود. پشتون‌های پاکستان، این پشتون افغان را در آغوش خود جای دادند.

این حادثه باز می‌گردد به دورانی که او فقط ۱۸ سال داشت! جسارت او در آدم کشی و تعصب مذهبی وی نظر ارتش و سازمان اطلاعاتی پاکستان را به خود جلب کرد، چنانکه او بسرعت تبدیل به یکی از ماموران مورد اعتماد آنها شد و با چنین پشتوانه‌ای، پس از سقوط حکومت داوود و پیش از ورود ارتش سرخ به افغانستان وارد عرصه سیاست این کشور شد. آدم ربائی و اسیدپاشی به صورت زنان بی حجاب پیش از ثبت در پرونده طالبان، در پرونده او ثبت است.

حکمتیار نیز مانند دیگر سران گروههای اسلامی و باصطلاح مجاهد، بخشی از اسلحه‌های اهدائی سازمان سیا را در خاک افغانستان و برای روزهای بعد از خروج ارتش سرخ از این کشور و آغاز جنگ میان گروههای اسلامی بر سر تصاحب غنائم و قدرت پنهان کرد.

بعدها، دو روزنامه نگار امریکائی در کتابی که بنام "سفید کننده" در باره افغانستان نوشتند، در صفحه ۲۶۳ کتاب خود در باره حکمتیار یادآور شدند: «موشک‌های "استینگر" را امریکا برای مبارزه با ارتش سرخ دراختیار گروههای اسلامی می‌گذاشت، اما آنها بخشی از این موشک‌ها را در کوهها پنهان می‌کردند و با بخش دیگری از آن‌ها کنترل بر مناطق تولید هروئین را تامین کردند. گروه حکمتیار شیره خشخاش را در ۶ لابراتوار که کارخانه تولید هروئین بودند، واقع در منطقه "کوه سلطان" گرد می‌آورد. یکی از مهم‌ترین رقبای حکمتیار در میان مجاهدین فردی بود بنام "ملا نسیم" که منطقه "هلمند" ، یعنی مهم‌ترین منطقه کشت خشخاش را در کنترل نیروهای خود دارد. برادر وی "محمدرسول" در این باره به ما گفت: ما باید تریاک کشت کنیم تا بتوانیم با روس‌های کافر بجنگیم. اما این سخنان فقط یک عوامفریبی بود. آنها درعین حال که چنین توجیهاتی را برای کشت خشخاش و قاچاق مواد مخدر مطرح می‌کردند، برای چنگ انداختن به کمک‌های مالی و تسلیحاتی سازمان سیا و چیرگی بر رقبای خود با یکدیگر مسابقه می‌دادند.»

به نوشته همین دو روزنامه‌نگار که "الکساندر کوبرن" و "جفری سن‌کار" نام دارند، حکمتیار در سال ۱۹۸۸ برای تصاحب زمین‌ها و مزارع کشت خشخاش حمله گسترده‌ای را علیه "نسیم" سازمان داد و چند ماه بعد، او را که معاون وزیر در حکومت موقت مجاهدین بود به قتل رساند.

روزنامه واشنگتن پست، در ارتباط با همین مسائل در تاریخ ۱۰ ماه مه ۱۹۹۰ نوشت: «گزارش‌های دریافتی نشان دهنده قاچاق گسترده هروئین توسط گروه گلبدین‌حکمتیار است. وی دریافت کننده دهها میلیون دلار سلاح و مهمات امریکائی در سال‌های گذشته بوده و نزدیک‌ترین متحد پاکستان در میان گروههای مجاهدین است و در مقایسه با دیگر گروهها، بیشترین سهم کمک‌های پاکستان به مجاهدین افغانی را او دریافت داشته‌است. مطابق اسناد موجود، فرماندهان حکمتیار با همکاری برخی از افسران سرویس اطلاعاتی ارتش پاکستان، در منطقه جنوب غربی پاکستان بنام "بلوچستان" چند لابراتوار تبدیل خشخاش به هروئین را اداره می‌کنند. این هروئین سپس از طریق دریائی و هوائی و یا از طریق ایران به خارج منتقل می‌شود. در استان بلوچستان پاکستان، ارتش این کشور کنترل کامل اوضاع را در دست دارد. افسران ارتش و سرویس اطلاعاتی آن تمام‌راه‌های ارتباطی به افغانستان بویژه جاده‌های اطراف شهر ربـاط- را زیر نظر دارند. رباط مرکز مثلث طلائی قاچاق مواد مخدر میان ایران، افغانستان و پاکستان است.

جنگ تریاک زیر پوشش مبارزه با کمونیسم!

تمام مسافران منطقه رباط مجبورند در پست‌های مخصوص ارتش پاکستان ثبت نام کنند و تمام محموله‌ها نیز بازرسی می‌شود. همچنین، کمپ‌های آموزش نظامی به فاصله چند کیلومتری این لابراتوارها برای مجاهدین در منطقه "کوه‌سلطان" توسط ارتش پاکستان اداره می‌شود. این منطقه در استان "هلمند" واقع است، که **در سال ۱۹۹۸ نزدیک به ۲۵۰ تن تریاک، یعنی ۳ برابر مقداری که در مکزیک تولید می‌شود** در منطقه هلمند افغانستان تولید شده‌است. در همین منطقه ۲ سال تمام میان "گلبدین حکمتیار" و "نسیم" یک نبرد خونین جریان داشت. این نبرد برای کنترل مزارع خشخاش در گرفت. نسیم پیش از آنکه بدست نیروهای حکمتیار کشته شود به "سلطان هروئین" شهرت داشت.»

روزنامه واشنگتن پست، در همین گزارش اشاره به مناسباتی می‌کند که بین ماموران سفارت امریکا در پاکستان با "گلبدین" و "نسیم" وجود داشته و از این طریق بازار هروئین و تریاک جهان تحت کنترل و قیمت آن بالا و پائین برده می‌شده‌است. این گزارش در عین حال نشان دهنده اهمیت افغانستان بعنوان مرکز تولید یکی از پرسودترین تجارت‌های جهانی، یعنی مواد مخدر است. طبق آمار منتشره در سال ۱۹۹۷ خرید و فروش مواد مخدر در جهان حجمی معادل ۷۵۰ میلیارد دلار در سال را داشته‌است که این میزان تقریبا معادل تجارت سالانه پوشاک و تولیدات نساجی و بیشتر از حجم سالانه صنعت اتومبیل‌سازی می‌باشد. این وضع به گونه‌ایست که اکنون چند سالی است می‌کوشند تجارت مواد مخدر را از حالت قاچاق و پنهانی در آورند و تحت پوشش بانک‌ها و بیمه‌ها قانونی کنند! این روزنامه می‌نویسد:

«دولت بوش (پدر دبلیو بوش، رئیس جمهور کنونی امریکا) با هدف کاهش تولید تریاک با " ملا نسیم" وارد مذاکره شد. ماموران سفارت امریکا در پاکستان سه بار با نسیم ملاقات کردند. نسیم بموجب وعده‌ای

که به امریکائی‌ها داده بود سطح زیر کشت تریاک را در منطقه زیر نفوذ خود پائین آورد. بازرسان امریکائی این کاهش سطح تولید را ضمن سفر به منطقه تائید کردند. افزایش قیمت جهانی هروئین تا چند برابر نیز تائید کننده کاهش سطح زیر کشت تریاک در افغانستان بود، چنانکه لابراتورهای تولید هروئین مستقر در مناطق تحت نفوذ حکمتیار نیز با کمبود تریاک روبرو شدند»

بخشی از جنگ داخلی در تمام دوران حضور ارتش سرخ اتحاد شوروی در افغانستان میان گروه‌های باصطلاح مجاهدین، که آوار و آوارگی آن نصیب مردم افغانستان شد و اجازه نداد تا دولت مرکزی بتواند سروسامانی به وضع اقتصادی این کشور بشدت عقب مانده بدهد جنگ بر سر کشت و تجارت مواد مخدر در افغانستان بود. رهبران این گروه‌ها، یک دستشان در دست سازمان‌های جاسوسی و نظامی پاکستان وامریکا بود و دست دیگرشان در کیسه پرفتوت و نفتی عربستان سعودی و یا در حال شمارش دلارهای بدست آمده از کشت و قاچاق مواد مخدر. آنچه در این میان برباد رفت، استقلال افغانستان و خونی بود که از پیکر زخم خورده این ملت رفت.

واشنگتن پست در همان شماره خود، ضمن شرح شکست نسیم از حکمتیار و کشته شدن وی بدست نیروهای حکمتیار نوشت: « پس از کشته شدن نسیم، جدال بر سر تصاحب زمین‌های زیر کشت تریاک او جریان یافت. برادر نسیم بنام "محمدرسول" مدعی پادشاهی بر مثلث طلائی بود. نبرد سخت بین حکمتیار و محمدرسول بر سر پادشاهی بر این منطقه جریان یافت.»

قد کوتاه و دست بلند حکمتیار!

قد کوتاه گلبدین حکمتیار را دست بلند او که تا کشمیر دراز می‌شود جبران می‌کند، همانگونه که کوته‌اندیشی او را جنایت پیشگی‌اش جبران می‌کند!

جان کولی، نویسنده و مخبر شبکه ABC در کتاب خود بنام " جنگ‌های نامقدس"، در صفحه ۲۳۵ می‌نویسد: «سازمان دیده‌بان حقوق بشر گزارشی در مورد مناقشه کشمیر و پنجاب هند منتشر کرده که در آن گفته می‌شود سیل سلاح و مهمات امریکائی برای چریک‌های این دو منطقه باعث پایمال شدن شدید حقوق بشر گردیده است. این سازمان اعلام داشت که جریان ارسال سلاح برای افراطیون مسلمان مستقیما از همان کانال امریکائی می‌گذرد که سلاح به مجاهدین افغان می‌رساند.

در ابتدا دریافت کنندگان سلاح جوانان کشمیری بودند که در افغانستان علیه روس‌ها می‌جنگیدند. افراد کشمیری تعلیمات نظامی خود را مستقیما از واحدهای افغانی فرا می‌گرفتند. حکمتیار شورشیان کشمیری را زیر چتر حمایت خود گرفت و آنها با سلاح‌های اهدائی امریکا در کشمیر دست به عملیات زدند. سرانجام کار به قلب بیمار رسید. از ۱۲ تا ۱۹ مارس ۱۹۹۳ چندین بمب نیرومند شهرهای بمبئی و کلکته را تکان داد. این بمب گذاریها اماکن حساس و مذهبی را هدف قرار داد و منجر به تنش‌های خطرناک میان هندوها ومسلمانان در جنوب آسیا گردید، که همچنان ادامه دارد. در پایان تابستان ۱۹۹۳ گلبدین حکمتیار، این سوگلی سازمان سیا و سازمان اطلاعات ارتش پاکستان جنگنجویانی را با حقوق یک دلار در روز استخدام کرد. به آنها قول داده شده بود که بعد از اتمام قراردادشان ۵ هزار دلار دریافت خواهند کرد»، اما چه کسی تا پایان دوره زنده می‌ماند تا به چنین دستمزدی دست یابد؟! بعدها، به نوشته "جان کولی" تعدادی از این آموزش دیده‌ها توسط سازمان های اطلاعاتی و نظامی جمهوری آذربایجان، برای استفاده در جنگ علیه ارمنستان به خدمت گرفته شدند. همچنان که در بوزنین و چچن به استخدام موقت در آمدند!

بوی دلار، بوی نفت!

"احمد رشید" نویسنده پاکستانی الاصل، اخیرا کتابی بنام "طالبان، نفت و بنیادگرائی" منتشر کرده که به چندین زبان ترجمه شده‌است. در صفحه ۱۲۹ این کتاب می‌خوانیم:

« سال ۱۹۸۶ اوج جنگ علیه شوروی بود. ویلیام کیسی رئیس سازمان سیا در دولت رونالد ریگان جنگ را با سه تاکتیک بسیار مهم و بکلی محرمانه وارد مرحله جدیدی کرد. نخست کنگره امریکا را متقاعد ساخت که به مجاهدین موشک‌های استینگر بدهد. دوم به امریکائی‌ها اجازه داد تا در مواردی به مجاهدین تعلیم بدهند و جنگ را به داخل خاک شوروی بکشانند. یک طرح مشترک توسط سیا(امریکا) و ام.آ۶ (انگلستان) و سازمان اطلاعات پاکستان به اجرا گذاشته شد: عملیات چریکی به داخل جمهوری تاجیکستان و ازبکستان درداخل خاک شوروی سازمان داده شد. انجام این وظیفه بعهده گلبدین حکمتیار، مرد مورد علاقه سازمان اطلاعات ارتش پاکستان گذاشته شد. در ماه مارس ۱۹۸۷ چند واحد ازنیروهای حکمتیار از رودخانه "آمودریا" گذشته و به دهکده‌های مرزی تاجیکستان با موشک و سلاح خودکار یورش بردند. آنها دست به تبلیغات وسیع زدند. ویلیام کیسی در پوست خود نمی‌گنجید و در سفر مخفی مجدد خود به پاکستان با مشایعت ضیاء الحق رئیس جمهور وقت پاکستان وارد خاک افغانستان شد تا از کمپ‌های مجاهدین دیدن کند.»

در صفحه ۱۲۸ همان کتاب می‌خوانیم:

« "ترخم" در سرحدات افغانستان و پاکستان است. افغان‌ها آن را "بندر ترخم" می‌گویند. این بندر تا آوریل ۱۹۸۹ که من از این منطقه دیدن کردم پایگاه حکمتیار بود. چند صد چریک درحال آموزش را دیدم که افغانی نبودند و خود رامجاهد می‌نامیدند. در میان آنها عرب‌هائی از الجزایر، مصر و عربستان به چشم می‌خوردند. ازبک‌ها و تاجیک‌ها هم بودند. از چین هم چند مسلمانی در میان آنها بود. آنها فنون بمب‌گذاری و مین‌گذاری و جنگ‌های جریکی را در این پایگاه می‌آموختند»

در صفحه ۲۲۸ این کتاب می‌خوانیم که **"اسامه بن‌لادن" تا قبل از آشنائی با طالبان در کمپ‌های متعلق به حکمتیار بسر می‌برد.**»

نکته کلیدی در میان این نقل قول‌ها آن است که در بسیاری از مناطقی که حکمتیار نقش آفرین آن بوده به فاصله کوتاهی آتش جنگ‌های قومی و داخلی شعله ور شده‌است. عملیات تروریستی حکمتیار در ازبکستان و تاجیکستان بی ارتباط با جنگ داخلی در دو جمهوری فوق که در سال ۱۹۹۲ شروع شد و تا به امروز ادامه دارد نیست. **بسیاری بر این عقیده‌اند که تندخوئی و بی رحمی حکمتیار پایه گذار خشونتی بود که بعدها طالبان آن را کامل کردند.** پس از سقوط دولت نجیب‌الله، گلبدین نخست وزیر افغانستان شد، اما در همین پست و مقام کودتائی را علیه "برهان‌الدین ربانی" رئیس جمهوری که او را از پاکستان و از درون اردوگاه‌های اسلام‌آباد و پیشاور می‌شناخت سازمان داد و سپس خود برای محاصره کابل و موشک باران آن به کوه‌های اطراف کابل رفت. این آغاز فروپاشی دولتی بود که پس از سقوط دولت آشتی ملی نجیب‌الله تشکیل شده بود. دولتی مستعجل و مرکب از ائتلاف با گروه‌های مسلح اسلامی. گروه‌هائی که با کمک امریکا، پاکستان و انگلستان سال‌ها با دولت مرکزی جنگیده بودند. در اندک زمانی پس از این کودتا، احمد شاه مسعود به دره پنجشیر بازگشت، ربانی میان ایران و تاجیکستان آواره شد،

ژنرال دوستم به شمال افغانستان رفت و از سوی دولت تاجیکستان مورد حمایت قرار گرفت. به این ترتیب، جاده‌هائی که کابل را به پیشاور پاکستان وصل می‌کرد برای ورود طلبه‌های پشتو زبان باز شد. آنها پیاده نظام ارتش موتوریزه پاکستان بودند که از مرزهای افغانستان گذشته و به طرف کابل سرازیر شدند. حکمتیار برای این عبور، نیروهای مسلح خود را از گذرگاه‌ها کنار کشید و این همکاری آشکاری میان طالبان و حکمتیار بود. عقب نشینی حکمتیار از خاک افغانستان و پرشدن جای خالی وی توسط طالبان تا داخل خاک ایران ادامه یافت. حکمتیار در زاهدان مستقر شد و نیروهای خود را در خراسان و بلوچستان ایران به خط کرد و به کار قاچاق مواد مخدر و حفظ ارتباطهایش با امریکا و عربستان و پاکستان ادامه داد!

پس از سقوط شهر هرات بدست طالبان و دستگیری ژنرال اسماعیل‌خان و انتقال وی به قندهار(شهری که طالبان عملا آن را پایتخت سیاسی افغانستان کرده‌است) حکمتیار بدنبال مذاکراتی با آیت‌الله واعظ طبسی، برای آزادی اسماعیل‌خان با طالبان وارد مذاکره شد و در یک صحنه سازی فرار از زندان و از غل و زنجیر، اسماعیل‌خان از بند طالبان رهائی یافته و خود را به ایران و به نزد حکمتیار رساند. زیرچتر سکوتی که مطبوعات پیرامون فرار اسماعیل خان آن را رعایت کردند، اسماعیل‌خان بعدها به اتحاد شمال پیوست و رهبری یکی از گروه‌های اسلامی در منطقه‌ای که فرمانده اصلی آن احمدشاه مسعود بود را برعهده گرفت!

حکمتیار در ایران – گذشته حکمتیار و نقشی که در ۲۳ سال اخیر و در ارتباط با افغانستان ایفاء کرده، بصورت بسیار عادی این پرسش توام با نگرانی را مطرح کرده‌است: **حکمتیار در ایران چه می‌کند و چه دست‌هائی در حاکمیت ایران از او حمایت می‌کنند؟**

پاسخ این سئوال را باید در مناسبات فوق‌محرمانه میان آیت‌الله واعظ طبسی و سازمان اطلاعات ارتش پاکستان و بودجه‌ای که از طریق آستانقدس رضوی در اختیار گلبدین حکمتیار قرار گرفته جستجو کرد! سفر محرمانه واعظ طبسی به انگلستان و بازگشت به ایران از طریق پاکستان در سال ۱۳۶۱ و بدنبال آن، سفر وزیر بازرگانی وقت جمهوری اسلامی "حبیب‌الله عسگراولادی" به پاکستان و بازگشت وی همراه با پرونده‌ای که برای یورش به حزب توده‌ایران در این سفر در اختیار وی گذاشته شد نیز پاسخ دیگری است به سئوال در باره حضور حکمتیار در ایران و وابستگی‌های وی در حاکمیت جمهوری اسلامی!

اعلامیه تحریک آمیز حکمتیار در ایران!

در پی حوادث تروریستی اخیر در نیویورک و واشنگتن، گلبدین حکمتیار نیز در ایران اعلامیه‌ای صادر کرد. اعلامیه او نه با مواضع دولت جمهوری اسلامی همخوانی داشت و نه با منافع ملی ایران. مضمون این اعلامیه به نوعی همنوائی داشت با مواضع طالبان افغانستان و همسو با سیاست‌های تجاوزکارانه امریکا در منطقه.

حکمتیار در اعلامیه خود نوشت: «اگر امریکا بخواهد به خاک افغانستان حمله کند ما با هر نیروئی هستیم که در مقابلش بایستد! می‌گویند امریکا می‌خواهد کابل، قندهار و جلال آباد را بگیرد و ظاهر شاه را سرکار بیآورد و می‌خواهد برای طول‌المدت نیرو پیاده کند که برای منطقه خطرناک است. آوردن ظاهر شاه توسط امریکا مثل آوردن کامل توسط مسکوست. ورود امریکا به افغانستان برای ایران نیز قابل قبول نیست. سیاست دولت طالبان منطقی است زیرا بارها گفته است اول مدارک به ما نشان بدهید که براساس آن اسامه بن لادن مجرم است تا ما وی را تحویل بدهیم.»

(زیر پوست شهر بقیه از ص ۱۰)

بعد از انقلاب از کارخانه پارس الکترین استعفا داد و برای دفاع از انقلاب به سپاه پاسداران پیوست. در یکی از ماموریت‌هایش در کردستان اسیر کومله می‌شود و ۸ ماه را در اسارت آنها می‌گذراند. آستین دست راستش را بالا زد و علائم شلاق و دستبند دوران اسارت را نشانم داد.

پس از توطئه علیه آیت‌الله منتظری از سپاه استعفا می‌دهد و به مسافرکشی در مسیر تهران–آمل روی می‌آورد. دو سال پیش در یک تصادف رانندگی کمرش آسیب دید و حالا بیکار است. گفتم: «اگر در سپاه می‌ماندی بهتر نبود؟» گفت: «چرا؛ اما وجدانم قبول نمی‌کرد. نه با بلائی که سر آقا (آیت‌الله منتظری) آوردند موافق بودم و تحمل فساد و دزدی فرماندهان را داشتم. یک روز در همین قصر فیروزه، وقتی به دیدار حاج آقا دلپذیر از فرماندهان بالای سپاه رفتم، او و چند تن از هم درجه‌هایش را پای منقل و مشروب دیدم. داشتند یک برنامه شرم آوری را از روی کانال‌های ماهواره‌ای می‌دیدند.»

به گفته قدرت؛ سپاه اولین نهادی بود که جهت دسترسی "سرداران" سپاه به اینترنت و کاربرد آن، شبکه اینترنتی "افق" را راه انداخت وحدود ۵۰ تن از سرداران خود را به آن وصل کرد. پس از چند هفته اداره حراست سپاه طی بخشنامه‌ای محرمانه به این "سرداران" یادآور شد که بازدید از سایت‌های سکسی بر روی اینترنت با استفاده از کامپیوترهای سپاه به مرز خطرناکی رسیده‌است! البته در حال حاضر این مشکل حل شده‌است. این سرداران با ثبت کامپیوتر خصوصی بنام افراد دیگر و از طریق شبکه "البرز" و یا دیگر شبکه‌های خدماتی، همچنان به دیدارهای مرتب خود ازاین سایت‌ها ادامه می‌دهند.

نه کار من و نه کار قدرت در مجتمع قضائی چهار راه اتابک به سرانجام نرسید و برای روز دیگر نوبت گرفتیم. با هم در خیابان راه افتادیم. در باره شلاق زدن جوان‌ها در خیابان‌ها صحبت کردیم. می‌گفت: «من کار به واکنش خارجی‌ها ندارم. چرا روزنامه‌های طرفدار آقای خاتمی بجای طرح مسئله واکنش خارجی‌ها در باره عاملین فساد در خود قوه قضائیه و نهادها چیزی نمی‌نویسند. چرا این روزنامه‌ها در باره موضوع اجرای حد برای رئیس دادگاه انقلاب کرج که زنان و دختران تحت حمایت خود را به فحشا کشانده بود را مطرح نکردند؟ چرا در باره فسادی که همین آقایان در کیش به راه انداخته‌اند پرده بر نمی‌دارند؟»

"آقا قدرت" که حالا دیگر با هم حسابی هم درد و هم صحبت شده بودیم و من "آقا قدرت" صدایش می‌کردم از خیلی چیزها اطلاع داشت، که حدس می‌زنم این آگاهی و اطلاع به رابطه‌هایش با بروبچه‌های سپاه داشت. می‌گفت:

«در جزیره کیش، تجار اصلی بومی نیستند و دور از خانواده‌های خود در این جزیره زندگی می‌کنند. چند وقت پیش یک هواپیما حامل ۵ زنی که برای سرگرمی و عیاشی این تجار در فرودگاه کیش به زمین نشسته بود از طرف یک ماموران ساده بازرسی و توقیف شد. تجار کیش با تهدید به خروج سرمایه خود از کیش توانستند قوه قضائیه را به حمایت از خود بسیج کنند و بعد هم بالاترین ارگان‌های امنیتی و انتظامی به یاریشان شتافتند و قضیه را ماستمالی کردند. همه این بهرام–شهرام بازی‌ها (منظورش تبعیض و آقازادگی در ایران بود) از زمان رفسنجانی شروع شد. حاج‌آقا خلخالی در کار تحقیق در این باره به دفتر ریاست جمهوری در دوران هاشمی رسید و در صدد پیگیری نقش این دفتر در قاچاق اتومبیل بود که از بالا حکم برکناری را به دستش دادند. بیچاره حالا لغوه دست و پا (پاراکینسون) گرفته و خانه‌نشین شده‌است.

زیرپوست شهر

برج دو قلوی آیت‌الله مهدوی کنی

شورای شهر تهران زیر فشار مافیای اقتصادی بتدریج توان خود را از دست داده‌است. دهها پرونده مالی مربوط به شهرداری تهران روی دست این شورا مانده و از درمیان گذاشتن ماجرای این پرونده‌ها با مطبوعات و مردم هم وحشت دارد! قوه قضائیه مترصد دهان بازکردن اعضای این شورا در باره این پرونده‌هاست تا یورش به اعضای شورای شهر تهران را به انواع اتهامات به اجرا بگذارد. یکی از این پرونده‌ها مربوط به آیت‌الله مهدوی کنی است. آیت‌الهی که به ظاهر فقط رئیس دانشگاه "امام صادق" است، اما همه اهل سیاست در جمهوری اسلامی می‌دانند که سرنخ بسیاری از حوادث سیاسی و اقتصادی کشور در دست اوست و هرگاه در باره لژهای جدید فراماسونی در جمهوری اسلامی صحبت می‌شود نام او به میان می‌آید!

آیت‌الله کنی، پیش از انتخابات مجلس پنجم، همان زمانی که اختلاف در روحانیت مبارز و کابینه هاشمی رفسنجانی منجر به شکل‌گیری کارگزاران سازندگی شد، در یک مصاحبه مشروح با مطبوعات وقت، غلامحسین کرباسچی را تهدید به محاکمه کرد و گفت که شهرسازی در تهران اسلامی نیست. جالب است که او در همان مصاحبه حکم شهردار وقت تهران را هم ۴ تا ۵ سال تعیین کرد. این آشکارا تهدید کرباسچی و کارگزاران سازندگی از زبان آیت‌الهی بود که در آن زمان دبیرکلی جامعه روحانیت مبارز را هم برعهده داشت. این تهدید علاوه برجنبه‌های سیاسی و به عقب راندن کارگزاران، جنبه اقتصادی هم داشت. آیت‌الله کنی با شهردار تهران بر سر چند میلیارد تومان اختلاف داشتند. اختلاف نبود! آیت‌الله کنی سهمش از برج سازی در تهران را می‌خواست و کرباسچی مقاومت می‌کرد!

کرباسچی زندانی شد و مهدوی کنی در پشت پرده به فرمانروائی سیاسی و اقتصادی در جمهوری اسلامی ادامه داد. یکی از بهترین زمین‌های تجاری تهران، در تقاطع ولیعصر- طالقانی (پهلوی و تخت جمشید سابق) را کنی تصاحب کرده و یک بنای ۳۰ طبقه با برجهای دو قلو را در آن بالا برده‌است! یک میلیارد و دویست میلیون تومان برای ساختن این برجها از شهرداری تهران تخفیف گرفته و ۴ میلیارد تومان عوارض بعدی را هم هنوز پرداخت نکرده‌است، که لابد باید رفت از امامرضا گرفت!

این یگانه پرونده چند میلیاردی در شورای شهر تهران نیست. دهها پرونده مشابه آن روی دست این شورا مانده‌است که سرنخ همه آنها به رهبران مافیای قدرت و ثروت در جمهوری اسلامی باز می‌گردد و مقامات قوه قضائیه نیز در آن شریکند. شورای شهر اجازه بازگوئی ماجراهای پشت پرده را ندارد، زیرا از دفتر نهاد رهبری ورود به این نوع مسائل از سوی شورا ممنوع شده‌است! ماجرای تهدید به محاکمه اصغر زاده و کشاکش‌های موجود در میان اعضای شورای شهر تهران نیز ریشه در همین مسائل دارد. اصغر زاده اخیرا اشاره به این نوع پرونده‌ها در شورای‌شهر کرده بود، که قوه قضائیه تهدید به محاکمه‌اش کرد. او دیگر حرفش را ادامه نداد و قوه قضائیه هم به پیگیری قضائی اصغر زاده! دیگ به دیگ گفت "روت سیا"، سپایه گفت "صلی‌الی"

فاضلاب برج‌ها تهران در خانه‌های جنوب شهر!

بنیاد مستضعفان نه برای شهرداری تهران تره‌خرد می‌کند و نه برای شورای شهر تهران!

از جمله کشاکش‌های موجود در شورای شهر تهران، بحث بر سر فاضلاب برج‌های تهران است. بنیاد مستضعفان فاضلاب چند برج در شمال شهر تهران را که متعلق به این بنیاد است مستقیما به قنات‌های شهر وصل کرده‌است! بنیاد در توجیه این اقدام خود "صرفه‌جوئی" را بهانه کرده و به اعتراض، شورای شهر تهران هم همین نکته را یاد آور شده‌است.

این اقدام در شرایطی انجام شده که تهران با کمبود شدید آب روبروست و قرار است در آینده نزدیک آب قنات‌ها ی قدیمی شهر به سیستم آبرسانی تهران وصل شود. وصل این قنات‌ها به سیستم آبرسانی تهران قطعی است، همانگونه که شیوع انواع بیماری‌های ناشی از وجود فاضلاب برج‌های تهران در این قنات‌ها قطعی است.

در حاشیه همه جنجال‌هائی که در پشت صحنه پیرامون فاضلاب برج‌های تهران در شورای شهر جریان دارد، اخیرا مطبوعات نوشتند که ۳۷ میلیون دلار از بانک جهانی برای طرح فاضلاب تهران وام گرفته شده‌است.

بهرام و شهرام بازی!

چهار راه اتابک نمایشگاه بی‌عدالتی طبقاتی در جمهوری اسلامی است و اتفاقا یک مجمع قضائی نیز در همین چهار راه قرار دارد! شاید، این یکی از محروم‌ترین مناطق حاشیه تهران بزرگ باشد، که مافیای پرقدرت تجاری در جمهوری اسلامی آن را به یکی از پایگاه‌های اصلی فعالیت‌های غیر قانونی خود تبدیل کرده‌است. چند هفته پیش روزنامه نوروز گزارشی پیرامون ماهواره و قانونی کردن آن منتشر کرد. حتی در لابلای همین گزارش هم اشاراتی وجود داشت که نشان می‌داد مافیای تجارت از طریق قاچاق ماهواره چه ثروتی به جیب زده‌است. البته، درگزارش روزنامه نوروز به این نکته محوری اشاره نشده بود که قاچاق ماهواره تلویزیونی ریشه در صنایع نظامی سپاه پاسداران داشته و مرکز توزیع آن هم در همین چهار راه اتابک است. یک گروه ۱۰-۱۲ نفره کار دریافت و توزیع ماهواره‌ها را بر عهده دارند، که سرشان به صنایع سپاه و آیت‌الله موحدی کرمانی نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران بند است!

آب شهر را بصورت نوبتی در محلات تهران قطع می‌کنند، اما مجتمع قضائی واقع در چهار راه‌اتابک مشمول این قطع آب نمی‌شود. جمعیتی چند صد نفری هر روز در سراسر طبقات این مجتمع منتظر رسیدگی به پرونده‌های خود هستند. به مرد جوانی که درکنار ایستاده بود گفتم: «جای شکرش باقی است که آب ساختمان را قطع نکرده‌اند» حرفم را نیمه تمام گذاشت و از بی‌آبی در محلات و مشکلات مردم نکاتی را برایم تعریف کرد. اسمش "قدرت" بود و برای انحصار وراثت به مجمع قضائی چهار راه‌اتابک آمده بود. قبل از انقلاب در کارخانه "پارس الکتریک" کار می‌کرد و به گفته خودش با ۱۲ تومان و ۲۵ قرآن" حقوق می‌توانست پدر و مادرش را هم سرپرستی کند. **(بقیه را در ص ۹ بخوانید)**

آنچه در نیویورک و واشنگتن گذشت، "رایشتاک" قرن ۲۱ است!

خطر حمله نظامی امریکا جدی است!

سازماندهندگان واقعی بزرگترین حادثه تروریستی در امریکا را، در حاکمیت متجاوز امریکا باید جستجو کرد!

عمق جنایت و ابعاد تلفات حادثه نیویورک و واشنگتن نشان می‌دهد که دولت نیمه نظامی امریکا، تدارک خونین‌ترین ماجراجوئی‌های نظامی را در اطراف ایران و حتی خود ایران دیده‌است.

بامداد سه شنبه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در امریکا، برابر با غروب سه شنبه ۲۱ شهریور ۱۳۸۰ بزرگترین و مهیب‌ترین عملیات تروریستی در شهرهای نیویورک و واشنگتن دهها هزار کشته و مجروح بر جای گذاشت!

شبکه‌های عظیم تلویزیونی جهان، که مرکز رهبری و هدایت آنها در امریکا و انگلستان است، حیرت‌آورترین فیلم‌های مربوط به اصابت هواپیماهائی که گفته می‌شود ربوده شده‌اند(!) با ساختمان‌های عظیم مرکز تجارت و وزارت دفاع امریکا در نیویورک را پخش کردند. تمام خبرگزاری‌ها و ایستگاه‌های رادیوئی جهان نیز، در پی آن گزارش‌های گوناگونی را پیرامون این رویداد پخش کردند. در نخستین واکنش‌ها، چند سناتور امریکائی انگشت اشاره را به طرف ایران گرفتند و سپس موج تبلیغات پیرامون دست داشتن طلبه‌ای دست‌آموز سازمان‌های جاسوسی انگلستان و امریکا بنام "اسامه بن لادن" در افغانستان، به اتهام دست داشتن در این عملیات شروع شد. طلبه‌ای مامور، در گوشه ازکشور ویران شده‌ای که حتی خطوط تلفنی منظمی هم ندارد! چه رسد به توانی در حد حمله نظامی به وزارت دفاع امریکا!

به این ترتیب، در اندک فاصله‌ای، جهان با حادثه‌ای روبرو شد، که نخستین جمع‌بندی آن از زبان "جورج بوش"، رئیس جمهور امریکا خطاب به مردم این کشور چنین بود: « مردم امریکا! به ما حمله تروریستی شده‌است. من به ارتش امریکا در سراسر جهان اعلام آماده‌باش کرده‌ام و به مردم امریکا قول می‌دهم که انتقام این عملیات را خواهم گرفت!»

این حادثه و سخنان رئیس جمهور امریکا را باید "رایشتاک" (به آتش کشیدن پارلمان آلمان و ظهور فاشیسم هیتلری در این کشور) و سخنرانی تاریخی هیتلر به همین مناسبت را، درآغاز قرن ۲۱ تلقی کرد؟ آینده‌ای نه چندان دور پاسخ این سئوال را در برابر دیدگان حیرت‌زده مردم جهان قرار خواهد داد.

هیچ عقل سلیمی نمی‌تواند از این رویداد نتیجه‌ای جز این بگیرد، که رویداد امروز، ۱۱ سپتامبر نیویورک، سرآغاز فصل جدیدی در تاریخ تجاوزات نظامی ایالات متحده در سراسر جهان و در درجه نخست منطقه خاورمیانه و خلیج فارس خواهد شد! سازماندهنده این رویداد را نیز باید در خود سازمان‌های اطلاعاتی، گروهبندیهای مافیائی-صهیونیستی امریکا و... جستجو کرد. کسانی که با مردم کشور خود چنین کردند و می‌کنند، برای مردم جهان خواب‌هائی هولناک‌تر دیده‌اند. همانگونه که هیتلر رایشتاک کشور خویش را به آتش کشید تا حمله نظامی به کشورهای اروپائی را تدارک ببیند! ضمن محکوم کردن هر نوع عمل تروریستی در سراسر جهان، ابراز همدردی با قربانیان این رویداد تروریستی در امریکا، زمانی کامل و واقع بینانه‌است، که واقعیت مربوط به انگیزه‌های این رویداد و آینده‌ای که بر مبنای آن می‌خواهند برای جهان رقم بزنند نیز با صراحت گفته شود.

بحران اقتصادی رو به تشدید امریکا، رقابت‌های انکار ناپذیر بین اروپا و امریکا و خوی تجاوزگرانه امپریالیسم امریکا، می‌رود تا از دل رویداد ۱۱ سپتامبر نیویورک و واشنگتن جنایات و تجاوزات نظامی بزرگی را بیرون آورد!

بدنبال سخنان "جورج بوش" رئیس جمهور امریکا، خبرگزاری‌ها و حتی برخی مقامات امریکا از کشورهای ایران، عراق، لیبی، فلسطین و افغانستان بعنوان کشورهای حامی تروریسم نام برده‌اند. ماجراجوئی‌های نظامی جدید امریکا، که مقدمات آن بسرعت و از هر نظر فراهم می‌شود، در حقیقت امر و در راس همه کشورهای نام برده شده در بالا "ایران" را هدف گرفته‌است؛ حتی اگر بخشی و یا تمامی خاک افغانستان هم به بهانه مقابله با حکومت طالبان به اتهام دست داشتن در رویداد اخیر نیویورک و واشنگتن اشغال شود، هدف نهائی از این اشغال نظامی، در نهایت امر "ایران" است، که در این صورت از سه طرف در محاصره نظامی امریکا قرار خواهد گرفت. از سوی نیروهای امریکا و ناتو در شمال عراق، توسط نیروهای نظامی امریکا در خلیج فارس و سپس از طریق افغانستان و این در حالی است که هیچ نوع امنیت نظامی را از طریق مرزهای پاکستان و ترکیه- حتی جمهوری آذربایجان- نباید انتظار داشت!

آنچه که بتدریج چشم‌ها به روی آن باز می‌شود، همان است که در حاشیه کنفرانس سران ۷ کشور بزرگ صنعتی در سوئد از سوی امریکا به آن اشاره شد و در کنفرانس همین کشورها در ایتالیا نیز تکرار شد. (مراجعه کنید به سرمقاله راه‌توده شماره ۱۰۹)

زمینه‌های چنین خیزهای بلندی از سوی امریکا علیه تمامیت ارضی ایران را دست‌های نه چندان پنهان کسانی در داخل کشورما فراهم ساخته و می‌سازند، که در تمام سال‌های اخیر، بیشترین تلاش را برای بی‌اعتبار کردن آراء مردم، بی‌اعتنائی به خواست عمومی مردم ایران برای تحولات، مقابله با میلیون‌ها جوان کشور، ناامید ساختن مردم از امکان تحولات از درون و حاشیه حاکمیت و تقویت امید به خارج از کشور در میان اقشاری از مردم تقویت کردند! ستون پنجم دشمن را، نه در صفوف مردم، نه در صفوف ملی-مذهبی‌ها، نه در صفوف چند ده روزنامه نگار، نه در مجلس ششم، نه در میان یاران و همکاران نزدیک محمدخاتمی، بلکه در صفوف آن دسته از "خودی"ها باید جستجو کرد، که یگانه مشروعیت دولت، یعنی آراء مردم را در این سال‌ها به هیچ گرفتند و با ادامه ماجراجوئی‌های گذشته، زمینه‌های دخالت نظامی در امور داخلی کشور را گام به گام فراهم ساختند.

سناریوئی که امریکا از صبح ۱۱ سپتامبر اجرای آن را شروع کرد، می‌رود تا با استفاده از تجربه یوگسلاوی، ابتدا در بخشی از یک منطقه و به بهانه مقابله با تروریسم جهانی نیروی نظامی مستقر سازد و سپس طرح تبدیل ایران به موزائیک های کوچک را به اجرا گذارد.

یگانه راه خنثی سازی این توطئه عظیم، نه اتکاء به نیروهای نظامی و تجهیزات نظامی، بلکه به جلب حمایت ملی است و این نیز ممکن نیست مگر با کوتاه سازی قاطع دست آنهائی که در تمام سال‌های اخیر کوشیده‌اند مردم ایران را از صحنه سیاسی کشور خارج ساخته و قدرت مافیائی خود را، حتی به قیمت تحمیل جنگ داخلی و یا تجزیه خاک ایران حفظ کنند!

روزنامه " Junge Welt" (دنیای جوان)، ارگان سازمان جوانان حزب سوسیالیسم دمکراتیک آلمان است. حزبی که از دل حزب حاکم آلمان دمکراتیک بیرون آمده و اکنون یکی از فراکسیون‌های موجود در پارلمان این کشور است. در این روزنامه، که درتیراژ وسیع در سراسر آلمان توزیع می‌شود، اغلب رادیکال‌ترین مقالات و مواضع سیاسی حزب سوسیالیسم دمکراتیک منتشر می‌شود. در تاریخ ۲۴ سپتامبر گذشته، یعنی ۱۳ روز بعد از عملیات تروریستی نیویورک مقاله‌ای که ترجمه بخش‌هائی از آن را در زیر می‌خوانید در این روزنامه منتشر شد و به بحث‌های موجود در پارلمان آلمان، پیرامون خطر تحرکات فاشیستی در امریکا و اروپا وسعت بخشید. تحرکاتی که همزمان با حرکات مشابه در امریکا، به سوی پلیسی شدن فضای سیاسی اروپا و اجرای یک سلسله قوانین و مقررات کنترل کننده و محدود کننده آزادی‌ها در کشورهای اروپائی پیش می‌رود و نخستین نشانه‌های خود را در محدودیت‌های بیشتر برای مهاجرین آسیائی بروز می‌دهد.

این مقاله با عنوان " رایشتاک در نیویورک" در روزنامه آلمانی منتشر شده، که ترجمه آن نیز عینا در ابتدای ترجمه‌ای که می‌خوانید آورده شده‌است.(اطلاعیه ۱۱ سپتامبر "راه‌توده" پیرامون حوادث تروریستی نیویورک را در همین شماره راه‌توده بخوانید!!)

رایشتاک در نیویورک!

نقل از روزنامه Junge Welt - چاپ آلمان

ترجمه: کامران شیردل

حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر را با "پرل‌هاربل" و غرق شدن زیر دریائی اتمی "کورسک" مقایسه کرده‌اند. حتی "میخائیل گرباچف" آن را با "چرنوبیل" قابل مقایسه دانست. با وجود این، یک مقایسه دیگر هم وجود دارد: **آتش زدن رایشتاک!**

هیستری جهانی ضد عربی و ضد اسلامی بعد ۱۱ سپتامبر را می‌توان با اعمال دهه ۳۰، پس از آتش زدن رایشتاک مقایسه کرد. مسئولین دولت امریکا سریعا شروع به پیدا کردن یک مقصر، آنهم از نوع عربی آن کردند. حتی در اولین لحظات، عملا از "بن‌لادن" بعنوان عامل این فجایع نام بردند، بدون آنکه دیگر عاملین حتی مورد بحث و بررسی قرار گیرند.

در دقایق اول، بدون شک هیچکس نتوانست این تردید را به خود راه دهد که تروریستها عرب نیستند، حتی خود نویسنده این مقاله هم استثناء نبود. "ویاچسلاو نیکونوو" سیاستمدار مسکو نیز در یک مناظره تلویزیونی، با عصبانیت گفت که برای روسیه این یک مزیت خواهد بود اگر عاملین طالبان و بن‌لادن بوده‌باشند!

یک راز امریکائی

ادامه تحولات، هماهنگ بود با این سناریو: پیدا کردن اعرابی که دارای دوره تخصصی پرواز هواپیما باشند! در لیست افراد مشکوک، حتی نام خلبان‌هائی که فقط می‌توانند یک موتور کوچک را به پرواز در آورند اما عرب باشند نیز دیده می‌شد.

هر روز رد پای جدیدی پیدا شد و روزنامه‌ها مدارک جدیدی کشف کردند، گرچه این شک همیشه باقی ماند که چرا این سوپر تروریستهای حرفه‌ای کوهی از اشتباهات و خطاها را از خود بر جای گذاشتند؟ مثلا کارت اعتباری که احتمالا تمامی پول بلیت‌های هواپیما با آن پرداخت شده‌است!

واقعیت آنست که برای همگان روشن است که سازمان‌های تروریستی اسلامی توسط سازمان‌های امنیتی غربی شدیدا تحت کنترل قرار دارند و پس از آن، تشکیلات امنیتی عربستان سعودی آنها را صد در صد فیلتریزه می‌کند. دو روز بعد از حمله تروریستی نیویورک، برای همه روشن شد که حداقل دو نفر از افراد مظنون که از آنها در روزنامه‌ها نام برده شده بود درداخل هواپیما نبوده‌اند و سومی نیز بر اساس مدارک موجود به هیچ وجه توانائی هدایت هواپیمای بوئینگ را نداشته است.

در چنین فضائی توانستند تعبیر عربی را در افکار عمومی جا بیاندازند، اما خیلی‌ها به اجرا کننده یکی از برنامه‌های تلویزیونی مسکو بنام "الکساندرگوردون" حق می‌دهند که در دو کانال تلویزیونی اعلام داشت « پشت سر این جنایت اسلامیست‌ها قرار ندارند، بلکه می‌توانند گروه‌های راستگرائی باشند که انفجار "اوکلاهماسیتی" را سازمان دادند. البته این اشتباه خواهد بود اگر فکر کنیم انفجار نیویورک ادامه انفجار "اوکلاهماسیتی" بود. تئوری سازمان‌های جاسوسی بر این پایه قرار دارد که شاید جاسازی چند عدد تیغ موکت‌بری و چاقو، یاعبور بدون مانع چند تروریست و یا ورود به کابین خلبان کار چندان پیچیده‌ای نباشد، اما هماهنگ کردن عملیات بین سازمان دهندگان با سردسته گروه‌های عملیاتی در چند نقطه کشور عملی بسیار مشکل و پیچیده است. حادثه تروریستی۱۱ سپتامبر نشان داد که برای چنین عملی نیاز به یک مدیریت بسیار بالا و توانمند، تکنیک قوی و پشتیبانی عظیم می‌باشد و این درتوان گروه‌های اسلامی نیست. تنها مزیت سازمان‌های اسلامی عدم تمرکز آنان است و به همین دلیل است که اگر مرکز یا رهبری آنان از بین برود هر عضو این گروه‌ها خود مستقلا دست به عملیات می‌زند و نام آن را جهاد می‌گذارد.

از آنجائی که حادثه ۱۱ سپتامبر در بخش‌های مختلفی ارگانیزه شده تا بتوانند عملیات را به پایان ببرند و همچنین سه هواپیمای ربوده شده توانستند به اهداف خود برسند، هر کسی وادار به اندکی تعمق می‌شود که چگونه آنها توانستند در حد بهترین ماموران تخریب سازمان‌های جاسوسی عمل کنند و به هدف برسند بدون آنکه کسی متوجه آنها بشود. این عملیات بیشتر شبیه حملات هوائی علیه بغداد و بلگراد بود. اهداف نظامی و سمبل‌ها مهم مورد هدف قرار گرفتند.

طبق اخبار موجود، در این عملیات حتی یک حمله الکترونیکی هوائی علیه پدافند هوائی امریکا نیز صورت گرفت که عموما در آخرین جنگ‌ها استفاده شده است.

در نتیجه، این عملیات نه کار تروریستها و نه کار اعضای سازمان‌های امنیتی، بلکه عملیاتی بود که ریشه آن را در آن دسته از شهروندان امریکائی باید جستجو کرد که تجربیات کامل نظامی دارند. شاید

اعضای قدیمی ارتش باشند که ارتباط و گسترده و سازمانی با ارتش و سازمان‌های امنیتی دارند، گرچه توانسته باشند از شهروندان عرب، بدون آگاهی کامل آنها سوء استفاده کرده باشند.

در آخرین تعبیر می‌تواند این جریان را همطراز با واقعه انفجارهای خانگی در مسکو دانست. هیتلریست‌ها در آن زمان کمونیست‌ها را بعنوان آتشگران و آتشبیاران معرفی کردند. به تعبیری دیگر می‌توان بعنوان آتشگران و آتشبیاران معرفی کردند، یعنی باکلمات دیگر می‌توان گفت: این بیشتر شبیه یک توطئه پیچیده، با ایدئولوژی دیگری است که اگر اینچنین باشد، ما در آغاز یک توطئه بزرگ هستیم؛ توطئه علیه مهاجرین و بمباران خاورمیانه و سرانجام نیز ایجاد جامعه‌ای با ارزش‌های مورد خواست آنها! پرونده‌ای با این وسعت نمی‌تواند از پیش تدارک دیده نشده باشد.

اگر پس از تحقیقات تائید شود، که پیش از حمله به مرکز تجاری نیویورک اسناد و مدارک سازمان‌های بیمه که با WTC کار میکردند فروخته شده است و دست اندرکاران آن نیز ارتباطی با اعراب نداشته‌اند، آنوقت چه باید گفت؟ تفاوت نمی‌کند که چه کسی پشت این حمله قرار گرفته باشد، آنچه مهم است اینست که تکرار رایشتاک دیگر کسی را فریب نمی‌دهد حتی اگر روسیه و یا اسرائیل پشت آن باشند!

ما شاهد سطحی ترین برخوردها هستیم، وقتی یکصدا فریاد می‌زنند " انتقام، مسلمان‌ها بربر هستند و با آنها نمی‌توان گفتگو کرد و حقوق اجتماعی شامل حال آنها نمی‌شود به ما می‌گویند نترسید، نباید اجازه داد اصول دمکراسی دست و پای ما را بگیرد!"

پشت سر این قضیه اهداف دیگری دنبال می‌شود که حداقل آنها عبارتند از: دستگیری بدون حکم، اخراج دسته‌جمعی مهاجرین، بازرسی و تفتیش؛ و حداکثر آن عبارتند از : نژادکشی.

یک سیاستمدار دست راستی روس در مسکو بنام "استانفسکی" در تلویزیون این شهر به پیشنهادهای پوتین استناد کرده و می‌گوید: همه را بکشید بدون آنکه به خشم و کینه و مقاومت همگانی و اضافه شدن دشمنانتان توجه کنید! آیا این سخنان برای کسانی که چنین فراخوانی می‌دهند و ما را از وجود خطر اسلام می‌ترسانند نمی‌دانند، که سخنان و پیام‌هایشان چه پیامدهائی برای بشریت خواهد داشت؟

فاشیسم دردهه ۳۰ نتیجه ورشکستگی اقتصادی سالهای ۲۹ تا ۳۲ بود و در نتیجه آن توانست قدرت را بدست بگیرد. آن فاشیسم با اونیفورم نظامی به صحنه آمد، اما امروز فاشیسم در لباس دیگری می‌خواهد به صحنه بیآید. شاید بتوان آن را حادثه‌ای تکراری تلقی کرد، اما با ابعادی چندگانه. این فاشیسم از چند جبهه حمله می‌کند وخود را به هر لباسی در می‌آورد؛ یک روز در نقش سیاستمداری شیک پوش و روزدیگر بعنوان یک سیاستمدار طاس از جناح راست. این فاشیسم وارد عمل شده بدون آنکه منتظر حل بحران فعلی بماند، گرچه هنوز به قدرت فاشیستی دست نیافته‌است. به نظر می‌رسد که رایشتاک در آتش می‌سوزد، صدای پای فاشیسم چند جانبه و مهار نشدنی از هر سو به گوش می‌رسد!

(نقل ازروزنامه "یونگه ولت"

(دنیای جوان) ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۱ شماره ۲۲۳)

فرانس پرس و تایمز مالی:

جنایتکاری بنام "حکمتیار" در ایران!

آژانس فرانس پرس در تاریخ ۳ اکتبر گزارش قابل توجهی را درباره گلبدین حکمتیار که اکنون در ایران به سر می‌برد منتشر کرده‌است آژانس فرانس پرس می‌نویسد: «بسیار معدود هستند افغان‌هائی که ممکن است از بازگشت گلبدین حکمتیار به حکومت خشنود شوند مردی خشن و تندخو که نه تنها به سوگلی سازمان سیا و سازمان اطلاعات پاکستان شهرت دارد، بلکه بدلیل سازمان دادن ۳ سال محاصره کابل که منجر به مرگ نزدیک به ۲۰ هزار غیر نظامی این شهر شد با نفرت مردم روبروست. در مخالفت با دولت گلبدین حکمتیار و در رقابت با احمد شاه مسعود کابل را محاصره نظامی کرد او را بعنوان قاتل روزنامه‌نگاران و روشنفکران می‌شناسند جنگجویان وی را عمدتا عرب‌ها تشکیل می‌دهند و جمع زیادی از آنها بعد از رسیدن طالبان به کابل، به دولت آنها پیوستند. او از وهابیون متعصب و بعنوان مخالف تحصیل زنان شهرت دارد.»

ضمنا، اخیر تایمز مالی به تاریخ ۲۴ سپتامبر در گزارشی که از تهران منتشر کرده اشاره به محل سکونت وی در ایران می‌کند. (در ارتباط با استقرار حکمتیار در ایران و تحت حمایت آیت‌الله واعظ طبسی به گزارش راه‌توده در همین شماره مراجعه کنید)

استراتژی جدید نظامی امریکا

نیویورک تایمز در تاریخ دوم اکتبر، طی مقاله‌ای با عنوان «وزارت دفاع امریکا استراتژی خود در جهان را تغییر داده» از استراتژی جدید نظامی امریکا در جهان می‌نویسد. در این استراتژی چهار هدف در نظر گرفته شده‌است: ۱- خنثی سازی رقابت نظامی با امریکا در آینده؛ ۲- اطمینان دادن به متحدان امریکا؛ ۳- پیشگیری تهدید منافع امریکا؛ ۴- وارد آوردن شکست سنگین بر دشمن!

در چارچوب این استراتژی، دفاع درون خانه ای (در خاک امریکا) از مهمترین وظائف خواهد بود.

نیویورک تایمز ادامه می‌دهد: "رابرت‌مولر"، رئیس اف.بی.آی یکبار دیگر اعلام داشت که به تعداد زیادی مترجم زبان‌های پشتو، فارسی وعربی نیاز داریم حقوق این افراد ۲۷ تا ۳۸ دلار در ساعت در نظر گرفته شده‌است. نیویورک تایمز ۱۲ اکتبر در همین رابطه نوشت : کسانی استخدام خواهند شد که تابعیت دوگانه نداشته باشند و باید تابعیت خود را پس بدهند. سخنگوی سازمان "سیا" نیز اعلام کرد که معمولا هفته‌ای ۵۰۰ متقاضی برای استخدام مراجعه می‌کردند، اکنون این رقم به ۳ هزار نفر در هفته رسیده‌است. همچنین در شهر "مونتره" کالیفرنیا ارتش امریکا کلاس‌های تدریس زبان دارد. انستیتوئی که زبان‌ها را تعلیم می‌دهد در سال گذشته ۴۰۹ دانشجوی زبان عربی داشته و فارغ التحصیلان زبان فارسی این انستیتو ۱۲۰ نفر در سال گذشته بوده است. سخنگوی این انستیتو به مطبوعات امریکا گفته است: «در حال حاضر ما نیازمند کسانی هستیم که بتوانند مکالمات بدست آمده در استراق سمعها را، که مملو از اصطلاحات و لهجه‌هاست ترجمه کنند.

توابین حکومتی و آرمان‌خواهان

پنبه را از گوش خود درآورید!

آیت‌الله خمینی در سال ۱۳۴۲ بـه مناسـبت یـورش نظـامی بـه مدرسه فیضیه قم یک سخنرانی تاریخی خطاب به شاه و دربار شاهنشـاهی کرد. او را به جرم این سخنرانی دستگیر کردند و به تهران بردند. مـدت دو ماه در تهران زندانی شد. یورش به فیضیه قم و دستگیری آیت‌الله خمینـی، قیام ۱۵ خرداد را در پی داشت.

آیت الله خمینی در آن سخنرانی (سال ۴۲) سرکوب روحـانیون، جعل اخبار در مطبوعـات دولتـی و جلـوگـیری از انتشـار اخبـار واقعـی در مطبوعات را محکوم کرد. سخنان او گرچه به زبان نصیحت بیان شـد، امـا هشداری بود تاریخی. متن این سخنرانی را، همان زمان دو زنده یاد آصـف رزم‌دیده و صابر محمدزاده ، که در محل سخنرانی حاضر بودنـد روی نـوار ضبط کرده و برای رادیو "پیک ایران" (رادیوی حزب تـوده ایـران) ارسـال داشتند، که در نوبت‌های مختلف از این رادیو پخش شد.

آیت‌الله خمینی به شاه پیشنهاد کرد "قانون اساسی مشروطه" را وسط بگذارد و نمایندگانی از سوی مراجع و حکومت بر اجـرای آن نظـارت کنند. او در دفاع از این قانون گفت کـه مراجـع صـدر مشـروطه بـرای بـه تصویب رسیدن متمم این قانون جان دادند؛ و سپس متمم این قانون را بـر شمرد، کـه در راس آن آزادی مطبوعـات، آزادی قلـم و آزادی بیـان قـرار داشت. آیت‌الله خمینی در این سخنرانی بارها خطاب به شاه تکرار کرد:

« بگذار مطبوعات بنویسند. چرا جلوی مطبوعات را می‌گیری؟ مـا مرتجـع هستیم که می‌گوئیم مردم را زندانی نکنید؟ ما مرتجع هستیم که می‌گوئیـم مردم را نزنید؟ ما مرتجع هستیم که مـی‌گوئیـم مطبوعـات را بگذاریـد آزاد باشد؟ آخر مردم هم باید گرسنگی بکشند و هم توی سرشان بزنی؟ هم پـا برهنه باشند و هم شلاق بخورند؟ چرا هر کس را که کـوچکـترین حرفـی می‌زند زندانـی می‌کنـی؟ اینهمـه مـردم، از علمـا، دانشـگاهی‌ها، جوانـان، محترمین و دیگران را چرا فرستاده‌ای بندر عباس تبعید؟...»

شاه، سوار بر اسب قدرت، گوش خود را گرفت و به تک سواری و تاخت خود ادامه داد. آیت‌الله خمینی را به ترکیه و سپس نجف تبعید کرد، به سرکوب مردم ادامه داد، صابر و آصف نیز به جرم ضبط و ارسال این نوار برای رادیو پیک ایران و تشکیل هسته‌های توده‌ای در داخل کشور زندانـی کرد، که تا آستانه انقلاب ۵۷ نیز زندانی بودنـد. قـانون همـان بـود کـه او می‌گفت! و سرانجام نیز شد آنچه گریز ناپذیر بود!

۲۲ سال پس از انقلاب بهمن ۵۷، محمد خاتمی به زبانی دیگـر و در دفاع از آرمان‌ها و آرزوهای لگدکوب شده مردم ایـران در آن انقـلاب، خطاب به مافیای قدرت و ثروت، "نهادرهبری" و "رهـبر" بـانگ برداشـته است:

« بگذارید قانون اساسی اجرا شود! یـک انقـلاب پشتوانه این قانون است. کاری نکنید که مردم سرانجام بـه این نتیجه برسند که جز با تغییر سیاسی احساس آرامـش و امنیت نخواهند کرد! آنها که دعوت بـه خشـونت و تـرور می‌کنند چرا باید مصونیت آهنین داشته باشـند؟ بگذاریـد مطبوعـات آزاد باشـد، آزادی حـق مـردم اسـت...»

(سخنرانی به مناسبت سالگرد یورش به کوی دانشگاه)

آیت‌الله منتظـری در آخریـن پاسخ‌هائی کـه بـه چنـد پرسـش پیرامون حوادث اخیر نیویورک و لشکر کشی امریکا بـه منطقـه آسـیا داده، برای نخستین بار و با صراحت کامل، در اشاره به "رهبر" و اتکـای وی بـه نیروهای مسلح و خودکامگی، پس از ذکر نمونه شاه و نیروهای مسـلح وی در انقلاب ۵۷ می‌گوید:

«این نیروها به ظاهر تسلیم‌اند!»، که در ایـن بیـان دو دیـدگـاه نهفته است: ۱- یا این نیروهـا تسـلیم نخواهنـد شـد و بـه مـردم خواهنـد پیوست ۲- و یا خود قدرت را بدسـت خواهنـد گرفـت و یـک دیکتـاتوری نظامی به سبک پاکستان را برپا خواهند کرد که در اینصورت به "رهـبر" و فرمانده کل قوا احتیاج نخواهند داشت!

خاتمی و آیت‌الله منتظری به امید نجات انقلاب از سقوط کـامل در دامان امریکا و به دره شکست قطعی چنین بانگ برداشته‌اند و آنـها کـه در برابر این دو و همه آرمان‌خواهان انقـلاب بـهمن ۵۷ صـف کشـیده‌اند، گرچه بنام انقلاب سخن می‌گویند، اما از روز روشن‌تر است که جای واقعی همه آنها در صف ضد انقلاب و نابود کننـدگـان انقـلاب ۵۷ و آرمان‌هـای شریف وانسانی مردم در آن انقلاب قرار دارند.

خاتمی و منتظری، که برای مردم چهره‌های شناخته شـده‌ای در میان روحانیون طرفدار جنبـش کنونـی مـردم ایـران و مدافـع آرمان‌هـای انقلاب بهمن ۵۷ بـه حسـاب می‌آینـد، درکنـار بسـیاری از آرمان‌خواهـان مذهبی و دگراندیشان انقلابی می‌گویند: به آرمان‌هـای اولیـه انقـلاب بـاز گردیم؛ و آنها که فقر تاریخی، فحشای بی سابقه، تبعیض، دزدی، نا امنـی حقوقـی و جـانی، غـارتگری، مـال‌اندوزی و ترویـج ارتجـاع مذهبـی را ارزش‌های انقلابی و اسلامی در کشورمعرفی می‌کنند و سکان رهبری ایـن فاجعه ملی و این بحـران عمومـی را در دسـت دارنـد در برابـر همـه ایـن آرمان‌خواهان مذهبی و غیر مذهبی و در برابر جنبش عظیـم مـردم ایـران ایستاده‌اند! شلاق بدست گرفته‌اند و طالبان افغانستان را سجده می‌کنند!

هر کس سخنرانی سال ۴۲ آیت‌الله خمینـی را بخوانـد و یـا بـه صدای پرخاشگر وی گوش بدهد، از خود می‌پرسد:

آنچه که تکرار شده و درحال تکامل است، "فاجعه" نام دارد و یا "تکرار تاریخ" ؟

در پاسخ به این پرسش است، که هر کس در حاکمیت، پیرامون حاکمیت و بیرون از حاکمیت، اعم از "خودی" و "غیرخودی" می‌تواند جای خود را در جمع "توابین حکومتی" و "توابین انقلابی" پیدا کند و یا در جمع "آرمان‌خواهان انقلابی"

ریگانیست‌های سیاسی در جبهه مخالفان اصلاحات

یورش به جنبش دانشجوئی به تقلید از "ریگان"!

در جبهه مخالفان اصلاحات و در میان جمع مشهور به فراکسیون ۹۰ نفره مجلس سوم "محمدجواد لاریجانی" چهره‌ای شاخص است. لیدر این فراکسیون علی‌اکبرناطق نوری بود، که در جریان تقسیم قدرت پس از درگذشت آیت‌الله خمینی- ریاست مجلس به او رسید. همانگونه که ریاست جمهوری به هاشمی رفسنجانی، رهبری به علی خامنه‌ای و قوه قضائیه به آیت‌الله محمد یزدی رسید. همه آنها و کسانی که توسط آنها برگمار شدند و یا کسانی که از برگماری آنها حمایت کردند وابسته مستقیم و غیر مستقیم به جمعیت موتلفه اسلامی، باقی‌ماندگان فدائیان اسلام، روحانیت مبارز و تشکل پرقدرت اما غیر علنی حجتیه بودند!

این جبهه، در آستانه درگذشت آیت‌الله خمینی توانستند فتوای قتل سلمان رشدی را با دو هدف به امضای او برسانند:

۱- خلاصه کردن گرایش پرقدرت استقلال طلبی و امپریالیسم ستیزی انقلاب بهمن ۵۷ در کشتن سلمان رشدی، بعنوان نماد فرهنگ غربی و ستیز با اسلام،

۲- بدعت فتوای قتل بدون محاکمه افراد به دلیل و انگیزه‌های

مذهبی. یعنی کامل سازی آن جنایتی که با قتل عام زندانیان سیاسی در جمهوری اسلامی انجام شد و بعدها نیز بصورت قتل‌های سیاسی-حکومتی (زنجیره‌ای) دنبال شد و همچنان نیز در اشکال مختلف ادامه دارد!

بستن دانشگاه‌ها در ابتدای پیروزی انقلاب و به بهانه "انقلاب فرهنگی" را، شاید بتوان نخستین نشانه‌های این حرکت انحرافی در انقلاب ایران دانست. اقدامی که پس از ۲۲ سال، امروز در یورش به دفاتر انجمن‌های اسلامی دانشگاه امیرکبیر و دیگر دانشگاه‌ها همچنان ادامه دارد، گرچه از نفس افتاده و رسوا باشد.

از همان سال‌های دور، یعنی ابتدای پیروزی انقلاب این یقین وجود داشت که کسانی در طیفی که در بالا نام برده شد و در دل این جبهه جای گرفته و کاروان آنها را هدایت می‌کنند. درابتدا و بدرستی گروه‌بندی حزب زحمتکشان مظفربقائی در این کاروان بازشناخته شد و بعدها مشخص شد که شخصیت‌هائی نظیر "حسن آیت" چهره اسلامی به خود گرفته و بعنوان دست دراز مظفربقائی در رهبری حزب جمهوری اسلامی و درکنار رهبران جبهه یاد شده در بالا عمل می‌کنند. حسن آیت بعدها خود به قربانیان امواج سهمگین ترور در جمهوری اسلامی پیوست و سازمان مجاهدین خلق مسئولیت ترور او را نیز مانند بسیاری از ترورهای سئوال برانگیز دیگر برعهده گرفت، ترورهائی که همیشه در پرده‌ای از سئوال و ابهام باقی مانده و سرانجام جزئیات آن روشن خواهد شد.

ادامه نقش آیت و آیت‌ها را در جمهوری اسلامی کسانی برعهده گرفتند که کمتر شناخته شده بود و سوابق آنها به سال‌های دهه ۳۰ باز نمی‌گشت. تحصیل کردگانی که بعد از انقلاب از انگلستان و امریکا به ایران بازگشته و با دهها ریسمان سببی و نسبی به روحانیون جبهه یاد شده در بالا و حوزه‌های علمیه پیوند داشتند و به دلیل همین ارتباط نیز جای پائی استوارتر از امثال آیت توانستند پیدا کنند. نسل جدیدی از کارگزاران و سیاستمداران جبهه راست حاکمیت در جمهوری اسلامی اینچنین ظهور کرد.

برخی از امریکا و انگلستان آمدند و برخی برای یافتن جائی در این جمع به انگلستان و امریکا رفتند و چند سالی در آنجا تحصیل کردند. شاخص‌ترین چهره در میان گروه دوم "احمدتوکلی" است که چند سالی به انگلستان رفت و دکترای اقتصاد گرفت و در جمع مشهورترین افراد گروه اول برادران لاریجانی جای دارند: علی و محمدجواد. اولی سیمای جمهوری اسلامی را بعنوان نبض ارتباط تبلیغاتی در اختیار دارد و دومی تاکنون چند بار برای پست وزارت خارجه خیز برداشته است. اولی دارای چنان قدرت و اختیاری است که نه رهبر و نه مجمع مصلحت نظام نتوانستند مصوبه مجلس برای نظارت بر دخل و خرج صدا و سیمای جمهوری اسلامی را به اجرا بگذارند، چرا که او حساب و کتابش را به کسانی پس می‌دهد که او را در این پست و مسئولیت نشانده‌اند. کسانی در تهران بر این عقیده‌اند که اگر "رهبر" حکمی خلاف نظر واعظ طبسی صادر کند و یا با وی در این زمینه مشورت نکرده باشد، این حکم از تلویزیون پخش نخواهد شد و به دفتر "آقا" (در راس حاکمیت، رهبر را اینگونه خطاب می‌کنند) پس فرستاده خواهد شد! پسر واعظ طبسی، یکبار در ارتباط با دخل و خرج آستانقدس رضوی گفته بود« ما حساب و کتابمان را به امام رضا پس می‌دهیم»۰ در ایران، یک اشاره عامیانه اما گویا، از سال‌های بسیار دور در باره طلبی که پس گرفتن آن ناممکن است میان مردم رایج است: «برو از امام رضا بگیر»!

دومی، یعنی "جواد لاریجانی" نیز از چنان حمایتی برخوردار است، که علیرغم همه رسوائی مربوط به مذاکراتش در لندن بر سر جای خود نشست و تکان نخورد! نه تنها تکان نخورد بلکه بعنوان سخنگوی مهم‌ترین موضع‌گیری‌های سیاسی جبهه یاد شده در بالا باقی ماند. (

مراجعه کنید به اظهارات اخیر وی در باره ضرورت گفتگو با "ناتو" و تفاهم با "امریکا" در شماره ۱۰۹ راه‌توده)

شجره روحانی لاریجانی‌ها باز می‌گردد به آیت‌الله جوادی‌آملی. آیت‌الهی که در قم مستقر است و مانند آیت‌الله عباس واعظ طبسی کمتر یاد و نامش در مطبوعات منتشر می‌شود، اما از جمله چند انگشت شمار هدایت کننده بسیاری از رویدادها در جمهوری اسلامی است. برادران لاریجانی، خواهر زاده‌های آیت‌الله جوادی‌آملی‌اند!

این نسل از کارگزاران جمهوری اسلامی، که اگر انتخابات ریاست جمهوری ۷۶ به سود ناطق‌نوری تمام شده بود، اکنون کابینه وی را کاملا دراختیار داشتند، درعین حال که ظاهری غرب ستیز به خود گرفته‌اند، رفتار سیاسی‌شان الگو برداری شده از امریکا و انگلستان است. نه تنها مدل مطلوب حکومتی (اقتصادی- سیاسی) آنها امریکا و انگلستان است، بلکه در برای بحران‌هائی که در جمهوری اسلامی با آن روبرو هستند نیز از انگلستان و امریکا تقلید می‌کنند! این تقلید- در عرصه تبلیغاتی- در جریان تبلیغات انتخاباتی ۹ کاندیدای مخالفان اصلاحات (جبهه یاد شده در بالا) در انتخابات ۸۰ ریاست جمهوری بوضوح کامل عیان شد. بستن فضای سیاسی کشور و هدایت جمهوری اسلامی در جهت سیاست‌های جهانی امریکا وانگلستان اندیشه و برنامه‌ایست که آنها، آن را در پشت شعارهای اسلامی و ارزش‌دینی و مرزبندی بین "خودی" و "غیر خودی" پنهان کرده‌اند. همانگونه که برای انحراف مسیر استقلال طلبانه وامپریالیزم ستیزانه انقلاب ایران، پشت فتوای جنجال برانگیز قتل سلمان رشدی پنهان شدند. نمونه‌هائی را در همین زمینه، در زیر می‌آوریم.

محمدجواد اردشیر لاریجانی، در عین حال که سال‌ها نماینده مجلس بود، در نقش رئیس مرکز تحقیقات فیزیک نظری و ریاضیات در ایران، بنیانگذار شبکه اینترنت در ایران است. بنابراین او با دنیا بیگانه نیست و در دل جبهه مخالفان اصلاحات و در ستیز با اصلاحات باید اهداف مهم دیگری را دنبال کند. او در یکی از آخرین گفتگوهای خود، که در هفته‌نامه آبان چاپ شد، پیرامون ضرورت مقابله با جنبش دانشجوئی، ضمن ارائه چهره‌ای هیجان گریز چنین می‌گفت:

«۰۰۰ در تمام دانشگاه‌های دنیا، دولت به نحوی در امور دخالت می‌کند و زمانی که احساس کند اساس نظام، در دانشگاه زیر سئوال رفته و بعبارت دیگر مورد خطر واقع شده، قطعا واکنش نشان می‌دهد. برای شما مثالی می‌زنم. خود من، اواخر جنگ ویتنام به دانشگاه "برکلی" امریکا رفتم. ماه های آخر جنگ بود و مردم بشدت خسته بودند. نیروهای چپ یا همان سوسیالیست‌ها در دانشگاه‌ها بسرعت گسترش پیدا کرده بودند و متفکری مانند "هربرت مارکوزه" که یک فیلسوف بسیار برجسته و معروف چپ بود، حرف آخر را در دانشگاه می‌زد. اوضاع همچنان رو به شدت می‌رفت تا اینکه نظام امریکا، نسبت به مساله چپ احساس نا امنی کرد، پس شروع به دستگیری کمونیستها نمود. دانشگاه‌ها د راعتراض اعتصاب کردند و دولت در جواب تهدید کرد که هیچ کسی نباید جلوی رفتن به کلاس‌های را بگیرد. من از طبقه هفتم که دانشگده ریاضی بود نظاره گر اوضاع اعتصاب بودم. ناگهان گارد ملی از زمین و هوا به دانشجویان هجوم آورد. تمام دانشگاه از گاز اشک آور پر شده بود. در آن جریان ۴ نفر کشته شدند و بیش از ۳۰۰ زخمی و ۲۰۰ دستگیر شده داشتیم. برای من بسیار مهم بود که حکومت چگونه این حادثه را توجیه می‌کند. شب هنگام، ریگان که آن زمان استاندارکالیفرنیا بود در یک نطق تلویزیونی گفت: « هموطنان عزیز کالیفرنیائی، شما که من را انتخاب کردید، بامن قرارداد بستید به این عنوان که اساس نظام شما را حفظ کنم. شما به من مالیات نمی‌دهید که به یک مشت جوجه مارکسیست اجازه بدهم در داخل دانشگاه رشد کنند."

به هیچ عنوان نمی‌خواهم بگویم که کار دولت خیلی خوب بود، بلکه مقصودم این است که وقتی دولت احساس کند که به نحوی امنیت سیاسی و حکومت در دانشگاه به خطر می‌افتد، سریعا اقدام می‌کند. پس نمی‌توان گفت که دولت نباید در دانشگاه‌ها دخالت کند۰۰۰»

سرکوب جنبش دانشجوئی

نیازی به تطبیق این اظهارات محمدجوادلاریجانی با عملیاتی که طی چهار سال گذشته علیه جنبش دانشجوئی کشور شده نیست، همانگونه که نیازی به انگیزه‌ها و افشای تائید کنندگان و سازمان دهندگان بستن دانشگاه‌ها به بهانه انقلاب فرهنگی در ابتدای پیروزی انقلاب ۵۷ نیست. آن شبیخون جنایتکارانه به کوی دانشگاه، یورش به تجمع دانشجویان، حوادثی که در جریان اردوی دفترتحکیم وحدت دانشجوئی در خرم‌آباد بوجود آوردند، فشار سنگینی که برای ایجاد انشعاب در دفتر تحکیم وحدت وارد می‌آورند، دستگیری دانشجویان و رفتاری شرم آور و جنایتکارانه‌ای که با آنها در زندان‌ها می‌شود۰۰۰ همه و همه از زیربنای سیاسی-تئوریکی تغذیه می‌کند که آقای محمدجواد لاریجانی به تقلید از "ریگان" و امریکا در بالا تشریح کرد. تئوری را آیت‌های تازه نفسی نظیر او تدوین می‌کنند، اجرای آن را به انصارحزب‌الله، بسیج جدید، لباس شخصی‌ها و۰۰۰ می‌سپارند و خود از پشت صحنه توسط آیت‌الله‌ها و غیر آیت‌الله‌هائی نظیر جوادی آملی، جنتی، یزدی، مصباح، واعظ، بادامچیان، عسگراولادی، پرورش، رفیقدوست و۰۰۰ حمایت همه جانبه می‌شوند. فکر از امثال اوست، عمل از آن حزب‌الله و انصارحزب‌الله و حمایت از سوی همان مافیائی که اقتصاد را در اختیار دارد و قدرت سیاسی خود را با آن تضمین کرده‌است!

وقتی جواد لاریجانی در باره سخنرانی و پیام تلویزیونی رونالد ریگان خطاب به انتخاب کنندگانش سخن می‌گوید، در واقع آن سخنرانی‌های "رهبر" را در پایان یورش به خانه آیت‌الله منتظری، سخنرانی پایان تظاهرات فرمایشی در تائید یورش به خوابگاه دانشجویان در تاریخ ۲۴ تیرماه، سخنرانی فرمان گونه برای یورش به مطبوعات و بستن روزنامه‌ها وهفته‌نامه‌های نیمه مستقل و ۰۰۰ توجیه و بقول مذهبی‌ها "تبیین" می‌کند!

وقتی امثال آیت‌الله جنتی و آیت‌الله یزدی، مصباح یزدی و هم‌اندیشان معمم و مکلای آنها، با ۱۵-۲۰ در صد رای مردم بنام همه مردم ایران سخن می‌گویند و هر جنایتی را توجیه می‌کنند، یادآور همان سخنرانی ریگان برای رای دهندگان به وی در ایالت کالیفرنیاست، که با نزدیک به ۳۰ در صد رای مردم همین ایالت (بقیه آرا، ۵۴ در صد شرکت کنندگان درانتخابات ایالتی امریکا میان دمکرات‌ها و چند کاندیدای دیگر تقسیم شده بود) اما بنام همه ساکنان ایالت بزرگ و پرجمعیت کالیفرنیا سخن می‌گفت و بعدها نیز در سمت ریاست جمهوری امریکا با کمی بیشتر از همین در صد (یعنی با ۴۳ درصد از ۵۵ در صد واجدان رای و شرکت کننده در انتخابات امریکا) دو دوره ۴ ساله سکان ریاست جمهوری ایالات متحده امریکا را در دست گرفت و به سبک هنرپیشه‌های فیلم‌های "وسترن"، که سال‌ها در هالیوود کارش همین بود چنان عمل کرد، که نمونه‌اش را آقای جواد لاریجانی در مصاحبه با نشریه آبان یادآور شده‌است!

در سالگرد تاسیس حزب توده‌ایران،
این توده‌ای ترین شعار است:

توده‌ایها!

از مشی توده‌ای

حزب دفاع کنید!

مهرماه۱۳۸۰ پایان ششمین دهه بنیان‌گذاری حزب توده‌ایران و آغاز هفتمین دهه حیات آن است۰باز شدن در زندان‌ها به روی زندانیان سیاسی و گشایش فضای سیاسی کشور نخستین نتایج سقوط رژیم دیکتاتوری رضاخان و بیرون آمدن ایران از زیر بارسنگین اختناق، پیگرد، قتل، اعدام، زندان و رژیم پلیسی بود۰ آنها که از گروه مشهور به ۵۳ نفر (حزب کمونیست ایران) باقی مانده و از زندان بیرون آمده بودند، پس از یک جمعبندی همه جانبه از اوضاع بسیار بغرنج ایران و جهانی که گرفتار فاشیسم و جنگی خانمانسوز بود حزب توده‌ایران را بنا نهادند۰ رضاخان به همانجائی بازگشت که از آنجا آمده بود و ایرانی که از زیر بار بختک رژیم وی و کابوس حضور آشکار فاشیسم هیتلری بیرون آمده بود نه تنها در معرض خطر اشغال نظامی، بلکه با خطر ضد ملی تجزیه آن قرار داشت۰ بزرگترین وظیفه‌ای که در آن لحظات خطیر در برابر همه میهن دوستان ایرانی قرار داشت، زدودن آثار باقی مانده از دیکتاتوری رژیم رضاخانی و گشایش فضای سیاسی به روی احزاب و مطبوعات از یکسو و دفاع از تمامیت ارضی کشور و گره نزدن سرنوشت ایران با سرنوشت جنگ دوم جهانی در جبهه‌ها و رژیم هیتلری حاکم بر آلمان فاشیستی از سوی دیگر بود۰

حزب توده‌ایران برای نبرد در هر دو جبهه به میدان آمد و در دهم مهرماه ۱۳۲۰ اعلام موجودیت کرد۰ رژیمی که ۱۰ سال پیشتر با تصویب قانون ۱۳۱۰ فعالیت حزب کمونیست ایران را منحل و ممنوع اعلام کرده بود، خود اکنون منحل شده و هدایت‌کنندگان و رهبرانش یا در زندان بودند، یا از ایران گریخته بودند و یا در انزوای ناباورانه خود فرو رفته بودند!

از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ به فاصله ۱۲ سال حزب توده‌ایران توانست بزرگترین و سراسری‌ترین تشکیلات حزبی را برای نخستین بار در ایران سازمان دهد و در تاریخ این دوره از حیات ایران چنان تاثیری از خود بر جای گذارد که هیچ نوع ارزیابی تاریخی از این دوران بدون مراجعه به آن ممکن نباشد۰ حتی مخالفان و دشمنان حزب توده‌ایران که از تحریف تاریخ و ارائه ذهنیات آلوده به کینه خود نسبت به حزب توده‌ایران خسته نمی‌شوند نیز نمی‌توانند در باره این دوره از تاریخ ایران سخن بگویند، یا مطلبی بنویسند و ناچار نباشند از تاثیر حزب توده‌ایران بر حوادث آن سخن به میان آورند۰ بسیج همه جانبه مردم علیه جنگ و برای صلح، ارائه ملی‌ترین و ممکن‌ترین برنامه اقتصادی–سیاسی برای تحولات ساختاری در نظام فئودالی حاکم بر کشور و جبران عقب ماندگی صنعتی کشور در عرصه داخلی و ارائه تحلیل اوضاع جهان و سیاست خارجی ضروری برای کشور در عرصه خارجی از رئوس مهم‌ترین و مبرم‌ترین نیازهای جامعه آن روز ایران بود. نخستین طرح برنامه حزب توده‌ایران همه این نیازها را پاسخ گفته بود۰ برابری حقوق زنان با مردان، حل مسئله ملی و احترام به حقوق خلق‌ها، دفاع از آزادی‌ها، حل مسائل کشاورزی، دفاع همه جانبه از حقوق کارگران و زحمتکشان و پا فشاری بر ضرورت ایجاد تشکل‌های کارگری، ضرورت اتحاد با همه نیروهای سیاسی ملی کشور برای پیشبرد عام‌ترین اصول مندرج در طرح برنامه حزب توده‌ایران و انتخاب عام‌ترین شعار برای آن مرحله از گذار جامعه‌ایران که در "جبهه دفاع از صلح، علیه جنگ" بازتاب یافته بود برجسته‌ترین اصول و مبانی اولیه حزب توده‌ایران بود و حزب با همین اصول و مبانی فعالیت علنی و قانونی خود را در سراسر کشور آغاز کرد۰

جامعه تازه از سیطره دیکتاتوری آزاد شده ایران، جوانی و کم‌تجربگی رهبران حزب، اوضاع بغرنج ناشی از جنگ جهانی، سوسیالیسم در حال تجربه و درعین حال در محاصره اتحاد شوروی، دوگانگی نظرات ایدئولوژیک در کمینترن، تحولات سریع سیاسی در داخل کشور و مقاومت آلوده به انواع توطئه‌ها از سوی نیروهای وابسته به رژیم سرنگون شده رضاخانی که در اطراف پسر تازه به سلطنت رسیده وی جمع شده بودند، کارشکنی‌های بی وقفه مخالف تحولات در ایران که ابتدا عمدتا با انگلستان و سپس با امریکا در ارتباط بودند و ۰۰۰ بصورت بسیار طبیعی یک سلسله اشتباهات تاکتیکی را به حزب توده‌ایران تحمیل کرد، که برجسته‌ترین بازتاب آن در دوره کوتاه عدم دفاع قاطع از دولت دکتر محمدمصدق تجلی یافت۰ اشتباهی که بیش از یکسال نتوانست دوام آورد و رهبری حزب بصورت همه جانبه آن را تصحیح و عقب ماندگی خود در این عرصه را تا بسیج مردم برای قیام ۳۰ تیر، بازگرداندن دکتر مصدق به نخست وزیری برای پیشبرد جنبش ملی‌کردن نفت ایران و عقب راندن دربار شاهنشاهی جبران کرد۰

اشتباهات تاکتیکی و سیاسی منحصر به حزب توده‌ایران نبود، بلکه همه احزاب برادر در کشورهای دیگر جهان و بویژه احزاب ملی که در داخل کشور و با اسامی مختلف پا به عرصه وجود گذاشته بودند نیز در اشکال و ابعادی بسیار فراتر و متاثر از همان شرایطی که حزب توده‌ایران در آن قرار داشت لغزش‌ها و اشتباهات مهمی را در تاریخ خود ثبت دارند۰

کودتای ۲۸ مرداد علیه دولت ملی دکتر مصدق و یورش خونین به حزب توده‌ایران، یورش به آزادی‌های موجود در جامعه آن روز ایران بود و زمینه را برای پیروی از امریکا و انگلستان تا مرز بندگی آنها توسط دربار شاهنشاهی فراهم ساخت.

رژیمی که با کودتا و با خیانت به منافع ملی ایران و علیه خواست و اراده مردم برای داشتن حکومتی ملی و مردمی برپا شده بود ۲۵ سال دوام آورد. پایان این ۲۵ سال، نه تنها پایان رژیم کودتائی، نه تنها

پایان سلطنت پهلوی، بلکه پایان سلطنت در ایران بود، کـه مـهر بـاطل را انقلاب عظیم و همه خلقی مردم ایران بر آن زد! این مهر چنان بر پیشـانی "سلطنت" در ایران نشسته‌است، که بخشـی از مقـاومت در برابـر "ولایـت مطلقه فقیه" و اساسا "ولایت فقیه" در جمهوری اسلامی تحت لوای همین امر، یعنی پایان تاریخی هـر نـوع سـلطنت در ایـران انجـام می‌شـود، کـه نمونه‌های آن شعار علیه هاشمی رفسنجانی، تحت عنوان "اکبرشـاه" و یـا واعظ طبسی تحت عنوان "طبسی سلطنت و رها کن" است. متاثر از همین مهر باطل است که در سال‌های اخیر طرفداران بازگشت سلطنت پهلوی به ایران نیز فعالیت‌های خود را با عنوان "مشروطه‌خواهان" دنبال کرده‌اند!

حضور دوباره

پس از سرنگونی سلطنت کودتائی و بازگشت آزادی‌ها به جامعه که با یک انقلاب عظیم ممکن شده بود، فعالیت آزاد احـزاب سیاسـی و از جمله حزب توده‌ایران در داخل کشور آغاز شد. رهبری رنج کشـیده و زخـم خورده حزب توده‌ایـران کـه از مـهاجرتی تحمیلـی و ناخواسـته بـه میـهن بازگشته بود با تمام توان و نیروی خود، وظیفـه عظیـم دفـاع از انقـلاب و دستآوردهای آن، مقابله با ضد انقلاب داخلی و خارجی و پیکار برای هدایت انقلاب در مسیر عدالت، آزادی و استقلال کشور را برعهده گرفت.

نسل سوم توده‌ای‌ها که در سازمان‌ها و گروه‌های غـیر متمرکـز پیکار توده‌ای دهه ۵۰ را پشت سر گذاشته بودند همانند رودخانه‌هائی که به دریا وصل می‌شوند به حزب توده‌ایران وصل شده و پیکری واحد را تشکیل دادند. کار سترگ دفاع از دسـتآوردهای انقـلاب بـهمن ۵۷، تحلیـل دقیـق حاکمیت چندگانه بیرون آمده از دل انقلاب و پافشاری بر پیگیری "نبرد که بر که" در حاکمیت جمهوری اسلامی، تفکیک صفوف مذهبیون از یکدیگر و یافتن مهر و نشان‌های طبقاتی در این صفوف، پیشـنهاد علمـی تشـکیل "جبهه متحد خلق" و ارائه بی وقفه و گام به گام تحلیل حوادث و رویدادها، مقابله با کودتاها و افشای آنها که با ظـاهری مذهبـی خـود را در صفـوف حاکمیت جا داده بودند، تلاش برای خاتمه بخشیدن به پراکندگی نیروهـای چپ در ایران و متمرکز ساختن آنها در یک صف و پذیـرش یـک سیاسـت واقع بینانه (که برجسته‌ترین نمونه موفق آن پذیـرش سیاسـت تـوده‌ای از سوی اکثریت اعضای سازمان فدائیان خلق ایران بود)، تلاش همـه جانبـه برای جلوگیری از چپ روی‌ها و بویژه جنگ‌های منطقـه‌ای، کـه از سـوی دست‌های مشـکوک و افـراد خـام و گمـراه در درون حـاکمیت جمـهوری اسلامی به همه آنها دامن زده می‌شد و ارائه راه‌حل‌های عبـور از سـدهای پیش روی آن بخش از حاکمیت جمهوری اسـلامی کـه ظرفیـت دفـاع از انقلاب را نشـان مـی‌داد برجسـته‌ترین خطـوط فعـالیت و سیاسـت حـزب توده‌ایران را تشکیل می‌داد.

از فروردین ۱۳۵۸ تا بهمن مـاه ۱۳۶۱، یعنـی کمـتر از ۴ سـال حزب توده‌ایران، علیرغم تنگناهای بی وقفه‌ای که بر سر راه فعالیت علنـی و قانونی آن وجود داشت، مهر ارزیابی خود از انقلاب، حاکمیت و تحـولات ایران را چنان بر پیشانی تاریخ جمهوری اسـلامی نشـاند، کـه بی‌تردیـد و گمان این مهر در اصـول و اسـاس خـود همچنـان بـر پیشـانی جمـهوری اسلامی نشسته‌است!

گذشت زمان واقعیاتی را که حزب توده‌ایران از ابتـدای پـیروزی انقلاب ۵۷، پیرامون انقلاب و حاکمیت چندگانه آن بیان داشته و برآن پای فشرده بود به اثبات رساند. برای رسیدن به این واقع‌بینی ۲۳ سـال زمـان نیاز بود. در این عبور زمان بود که صحت نظرات و پیش بینی‌های حـزب توده‌ایران درعبور دردناک، پر تلفات و پیـچ در پیـچ انقـلاب از دشـوارترین تنگناها و گذرگاه‌ها خونین به اثبات رسید. توده‌ای‌ها بیـش از هـر نـیروی سیاسی دیگر، امروز با افتخار به گذشته و بـه سـال‌های نخسـت پـیروزی انقـلاب و مشـی تـوده‌ای حـزب توده‌ایـران می‌اندیشـند وآن را همـراه بـا خاطرات تلخ و شیرین بیاد می‌آورند. مشی و سیاستی کـه امـروز بـه یقیـن اکثریت مردم ایران تبدیل شده است. آنها خاطره تلخ از کف رفتن رهبران و کادرهای حزب را در یورش ناجوانمردانه و ضد انقلابی به حزبـی کـه بـا تمام توان خویش از انقلاب دفاع می‌کرد به خاطر می‌آورند، رزم‌آورانی را به یاد می‌آوردند که امروز در سینه خاک خفته‌اند! آنها در یکـی از دشـوارترین لحظات تاریخ ایران و جهان که امریکا به بشـریت چنـگ و دنـدان نشـان می‌دهد، آن فریاد تاریخی حزب‌توده‌ایـران را بیـاد می‌آورنـد کـه **"خطـر امریکا جدی است!"**

یورش خونین به حزب توده‌ایران، یـورش بـه انقـلاب ۵۷ بـود، همانگونه که کودتای ۲۸ مرداد یورش به کل جنبـش ملـی دهـه ۳۰ بـود، گرچه بر خلاف سال ۳۲ این یورش نتوانست و نمی‌توانست یک انقـلاب را بدان آسانی که تصور کرده بودند به زانو درآورد؛ چنان که نتوانست!

در سالگرد تاسیس حزب تـوده ایـران، می‌تـوان بسـیار گفـت و نوشت، می‌توان تـاریخ را ورق زد، می‌تـوان شـهدا را برشـمرد، می‌تـوان از خدمات عظیم به فرهنگ و هنر ایران نوشت، می‌توان به فرهنگ سیاسـی حاکم بر جامعه ایران پرداخت کـه متـاثر از درک و بینـش سیاسـی حـزب توده‌ایران است، می‌توان بـه جنایـاتی اشـاره کـرد کـه در رژیـم شـاه و در جمهوری اسلامی در حق حزب توده‌ایران روا داشته شد، می‌توان... اما به جای این همه، باید به آن ریشه‌ای اشاره کـرد کـه حـزب توده‌ایـران از آن روئیده و همچنان از آن تغذیه می‌کند.: **مشی و سیاست توده‌ای!**

حزب توده‌ایران شش دهه با همین مشی و سیاسـت بـه حیـات خود در جامعه سنتی و مذهبی ایران ادامه داده و بازهم خواهد داد و تا ایـن مشی بر حزب توده‌ایران سایه افکن است، هیچ یورش و جنایتی، هـر قـدر مهیب و خونین نخواهد توانسـت ارتبـاط آن را باجامعـه ایـران قطـع کنـد. رژیم‌ها می‌آیند و می‌روند، رهبران نیز می‌آیند و می‌روند، آنچه ماندنی است مشی و سیاست شناخته شده‌حزب توده‌ایران. همان مشی و سیاستی که در نخستین طرح برنامه حزب توده‌ایران انعکاس یافت و اتفاقا امروز و در ایـن لحظات بیش از هر زمان دیگری ضرورت پیگـیری آن احسـاس می‌شـود. حزب توده‌ایران در محاصره فاشیسم و در شرایطی که ایران را خطر تجزیه و تکه پاره شدن تهدید می‌کرد و جامعه ایـران خـود را از زیـر بـار بختـک دیکتاتوری بیرون می‌کشید پا به حیات سیاسی در ایران گذاشت. امروز نـیز خطر تمامیت ارضی کشورما را بشدت تهدید می‌کند، مردم ایـران بصـورت یکپارچه در برابر هر نوع دیکتاتوری ایستاده و بـا چنـگ و دنـدان از آزادی خود در برابر دو دشمن داخلی و خارجی دفاع می‌کند:

مافیای اقتصادی و ارتجاع در ایران و در حاکمیت جمهوری اسلامی و امپریالیسم مـهاجم امریکـا در عرصـه بین‌المللی!

در سالگرد تاسیس حزب توده‌ایران، هیچ شعاری برای توده‌ای‌ها رساتر و ملموس تر از این شعار وجود ندارد:

« با همه قدرت از مشی توده‌ای خود دفاع کنیم! »

گریبان آقازاده‌ها و ابوی‌هایشان را نه مطبوعات، بلکه مردم خواهند گرفت!

کشور را "خودی‌ها" چاپیدند، نه "غیرخودی‌ها"!

پدیده آقازاده‌ها، بمثابه مقوله‌ای علمی در جامعه شناسی سیاسی ایران، یکی از موانع اصلی بر سر راه تحقق اهداف جنبش اصلاحات کنونی و از نشانه‌ها و نتایج آشکار انحراف در مسیر انقلاب ۵۷ است۰ این موانع و نشانه‌ها را می‌تواند در بندهای زیر خلاصه کرد:

۱- ظهور یک طبقه جدید سرمایه‌دار از "خودی‌ها"،

۲- انباشت سرمایه و نقدینگی این طبقه جدید از طرق غیر قانونی،

۳- نقش مخرب سیاست‌های تعدیل اقتصادی در دوران "سازندگی" در گسترش پایه‌های اقتصادی، سیاسی و اداری این طبقه نوخاسته؛

۴- ماهیت، ارزش‌ها وعملکردهای ضد انقلابی این طبقه نوخاسته که تبلور آن را در پیوند آن با سرمایه‌داران گذشته و تکنوکرات‌ها و روشنفکران وابسته به آن می‌توان دید،

۵- حرکت این طبقه به سوی کمپرادور شدن و وابستگی به قدرت‌های امپریالیستی،

۶- ضرورت یافتن راهکارهای مناسب در مقابله با این طبقه جدید، بمثابه یکی از مشکلات و موانع اصلی بر سر راه تحقق اهداف و آرمان‌های انقلاب بهمن ۵۷.

تاکنون علی‌ربیعی، مشاور امنیتی ریاست جمهوری شاید بی‌پرواترین سخنان را در باره آقازاده‌ها در جمهوری اسلامی بر زبان آورده باشد۰ چنان بی‌پروا که حتی مطبوعات طرفدار اصلاحات نیز سخنان وی را پی نگرفته و تنها به انتشار بخش‌هائی از سخنان وی در صفحات داخلی و گاه در صفحات نخست خود اکتفاء کرده‌اند!

در مقابل، روزنامه‌ها و نشریات وابسته به جبهه ضد اصلاحات، که از کیسه همین آقازاده‌ها روزنامه و مجله منتشرمی‌کنند و کاری به تیراژ و دخل و خرج نشریه‌شان ندارند، سعی در به انحراف کشاندن این سخنان و تحریف ماجرا داشته‌اند۰

برای نمونه، روزنامه "سیاست روز" با هدف به انحراف کشاندن بحث آقازاده‌ها این پدیده را تنها در حد فساد اقتصادی معرفی کرده و می‌پرسد «براستی پدیده آقازاده‌ها از کجا و چگونه شکل گرفته است؟ چه شد که ارزش‌ها رنگ باخته و تجمل گرائی و مال اندوزی جای خود را در نزد برخی از مسئولین و یا وابستگان آنان باز نموده و ساده زیستی رنگ باخته‌است؟» سیاست روز در ادامه و از قول داوود دانش جعفری یکی از "اقتصاد شناسان سطحی" (۱) که مرغ دزد و شتردزد را در یک رده قرار می‌دهد می‌نویسد: «به طور کلی هر فردی که در راس قدرت قرار گیرد، حال این فرد ممکن است یک کارمند عادی باشد که اختیار صدور مجوزهای خاص را در دست دارد، در صورتی که لغزش وی ممکن است بسیاری از نزدیکان او از این موقعیت سو، استفاده کنند. لذا ریشه تمامی این قبیل مفاسد در ساختار اقتصادی است» (۲)

«سیاست روز» از قول حسین آفریده، نماینده مردم شیروان و عضو کمیسیون انرژی مجلس، اشاره به ساختار اقتصادی را در شماره دوم گزارشی که در باره بررسی آقازاده‌ها منتشر کرده کامل کرده و در حالیکه آقازاده‌ها از درون دولت طرفدار خصوصی سازی هاشمی رفسنجانی بیرون آمد، درباره ساختار اقتصادی مورد اشاره چنین می نویسد: «در شرایطی که اقتصاد دولتی انحصار به همراه آورده است نمی‌توان انتظار داشت نقش آقازاده‌ها به راحتی در عرصه‌های اقتصادی کمرنگ شود. آزاد سازی اقتصادی یکی از راه‌های مبارزه با پدیده آقازاده‌هاست.» (۳)

"سیاست روز" در بخش سوم گزارش خود، از قول علی اکبر زاده، نماینده ورزقان و عضو کمیسیون صنایع و معادن مجلس، در مخالفت با نظر مشاور رئیس جمهور که گفته بود «راهکارهای فیزیکی و قضائی محض مشکل طبقه جدید را از پیش روی انقلاب ایران بر نمی‌دارد.» (۴) مبارزه با آقازاده‌ها را در چارچوب فرمان هشت ماده‌ای رهبر برای مبارزه با فقر و فساد مطرح کرده و ضرورت مبارزه با فساد از طریق قوه قضائیه که در اختیار "طبقه جدید" است را توصیه می‌کند. (۵)

این روزنامه در بخش چهارم گزارش خود، بکلی نعل وارونه زده و در تلاش برای ایجاد انحراف کامل در بحث، ظهور پدیده آقازاده‌ها را به گردن "غیر خودی‌ها" و مربوط به دهه ۶۰ و دولت میرحسین موسوی انداخته و از قول ایرج ندیمی، نماینده مردم لاهیجان و عضو کمیسیون اقتصادی مجلس می‌نویسد: «دهه ۶۰ در ایران را می‌توان دهه ظهور آقازاده‌ها در عرصه‌های گوناگون اقتصادی و سیاسی نامید. پیچیدگی نفاق و نفوذ آن در مجموعه‌های قدرتی کشور منجر به عدم اعتماد مسئولین به سایر افراد جامعه شد.»(۶)

این روزنامه، از قول یکی دیگر از "اقتصاد شناسان" می‌نویسد: "«آقا زاده‌ها تنها مشکل و مساله فساد اقتصادی جامعه نیستند، زیرا غیر آقا زاده‌های ناشناس خطر مزمن‌تری برای جامعه به شمار می‌روند. جائی که دولت حضور دارد، آقازاده‌ها نیز فعالیت می‌کنند.(۷)

موسی غنی‌نژاد یکی از "اقتصاد شناسان" طرفدار خصوصی سازی و تعدیل اقتصادی و سیاست‌های لیبرالی نیز به روزنامه آفتاب یزد می‌گوید:

«وجود آقازاده‌ها حاصل عملکرد دولت در اقتصاد کشور است و در اقتصاد آزاد ما با چنین پدیده‌ای مواجه نیستیم.» وی در جهت بیرنگ کردن سخنان علی ربیعی پیرامون رابطه این طبقه نوخاسته با سرمایه‌داران کمپرادور رژیم گذشته و با کارتل‌ها و مراکز سرمایه‌داری جهانی می‌افزاید: «عملکرد ضعیف ما، در عرصه اقتصاد باعث شده که بیش از آنکه بیگانگان در حق ما ظلم کنند، ما در حق خود ظلم کنیم.»(۸)

معرفی طبقه جدید

با وجود اینکه مشاور رئیس جمهور، بطور مشخص از ظهور یک طبقه جدید در جامعه صحبت کرده و در بحث از یکی از مهمترین

مشکلات بر سر راه انقلاب «طبقه» با همه بار سیاسی، اقتصادی، فرهنگی آن یاد کرده‌است، روزنامه‌های "سیاست روز" و "آفتاب یزد" در کنار سکوت مطبوعات هوادار اصلاحات، چنانکه در بالا نشان داده شد سعی کرده‌اند "آقازاده‌ها" را بعنوان پدیده‌ای مرکب از افرادی پراکنده، غیر منسجم، غیر طبقه و فاقد تشکل‌های مشخص سیاسی در بیرون و درودن حاکمیت که تنها در شرایط سیاسی دهه ۶۰ و در نتیجه عملکرد دولت در اقتصاد امکان سوء استفاده مالی یافته‌اند معرفی کنند. این درحالی است که طبقه جدید، طبقه‌ای است مشخص، با آگاهی و شناخت از منافع طبقاتی خود و دارای تشکل‌های سیاسی و همه اهرم‌های سیاسی، قضائی، اداری، اطلاعاتی و نظامی دفاع از موجودیت و منافع طبقاتی خود. این طبقه نه در نتیجه عملکرد دولت در اقتصاد، بلکه در تقابل، تضاد و تخاصم با آن شکل گرفته و همه تبلیغات نئولیبرالی نهایتا به تحکیم پایه‌های قدرت این طبقه نوخاسته منجر خواهند شد.

برای شناخت این طبقه جدید، کافی است به واقعیت تلخ سرکوب و عدم حضور نیروهای سیاسی نماینده دهقانان، کارگران، زحمتکشان و حتی سرمایه‌دارای ملی در بافت سیاسی جامعه نگاه کرد و به روشنی دید که این بورژوازی تجاری سنتی است که طی دو دهه اخیر به قدرت دست یافته و در میدان کارزار مبارزات طبقاتی، منحصرا واجد قدرت عملی دفاع از موجودیت، منافع و استمرار انتفاع از ثروت ملی و شرکت موثر در قدرت سیاسی بوده‌است.

هسته مرکزی این طبقه جدید را جمعیت موتلفه و روحانیون راستگرا تشکیل می‌دهند. این گروه از ابتدای انقلاب برای متوقف ساختن چرخ هر گونه تحول اجتماعی–اقتصادی در دفاع از منافع اکثریت مردم تلاش کرده‌است. موتلفه و روحانیون متحد آن از اولین روزهای انقلاب ادعا کردند که دولت تاجر خوبی نیست و کارگزاران دولتی در خرید و تجارت منافع "بیت‌المال" را آنگونه که باید در نظر نمی‌گیرند. به نظر آنها دولت باید با آزاد سازی اقتصاد در همه عرصه‌ها، همه چیز را به آنان واگذار کند.

در ادامه همین استدلال‌ها عنوان کردند که دولت نباید انحصار ارز را نیز داشته باشد. به نظر این گروه ارز هم یک کالاست و باید دولت آن را روی میز بگذارد تا از طریق بازار به قضا و قدر سپرده شود! این منطق معطوف به آن بود که اصولا مجموعه تجارت خارجی (جز نسبت به اقلام محدود) و تجارت داخلی تماما به این "طبقه جدید" واگذار شود. این طبقه فعالیت‌های اقتصادی دولت و همان شبکه نیم بند دولتی در عرصه توزیع که در آخرین ایستگاه به شبکه خود آنان متصل می‌شد را نیز قبول نداشته و با تظاهر به اسلام گرائی این اقدامات را توده‌ای و کمونیستی تبلیغ می‌کردند. شرکت حزب توده ایران در مبارزه طبقاتی علیه این "طبقه نوخاسته" در چارچوب دفاع از اصل ۴۴ قانون اساسی، که درعمل چشم اسفندیار این گروه بود، از صفحات درخشان فعالیت حزب در تاریخ فعالیت‌ها در دوران پس از پیروزی انقلاب است.

موتلفه و روحانیون متحد آن، نه تنها به دشمنی با حزب توده‌ایران ادامه دادند، بلکه بعلت دفاع آیت‌الله خمینی و دولت میرحسین موسوی از سیاست‌های حمایتی از باصطلاح مستضعفان و زحمتکشان شهر و روستا، به سمت مخالفت با نظرات آیت‌الله خمینی دراین مورد رفتند. آنها مخالفت خود با آیت‌الله خمینی را با "ارشادی" تلقی کردن احکام آیت‌الله خمینی در دفاع از سیاست‌های حمایتی از بی چیزان ادامه دادند.

جمعیت موتلفه، بمثابه هسته مرکزی "طبقه جدید" توانست با بخشی از روحانیت راستگرا که هیچگونه سابقه مشارکت در مبارزات یکه از اوائل دهه ۴۰ علیه رژیم شاه شکل گرفته بود را نداشت، مرتبط شده و با تکمیل زنجیره ارتباطی بورژوازی تجاری سنتی با بخشی از حوزه مذهبی، به طبقه جدید بعنوان یک کلیت اقتصادی–اجتماعی–سیاسی در جهت جلوگیری از هر گونه تحول اجتماعی، پوشش مذهبی–ایدئولوژیک لازم برای پیشبرد اهداف خود در چارچوب نظام مذهبی برآمده از انقلاب را بدهد.

احمد توکلی یکی از همفکران اینجریان و از اعضای این "طبقه جدید" که وزیر کار و مدتی نیز سخنگوی دولت میرحسین موسوی بود می‌گفت: «حکومت نمی‌تواند و نباید کارفرما را ملزم به آن کند تا کارگران خود را تحت پوشش تامین اجتماعی قرار دهد، زیرا این موضوع که یک نوع تحمیل است و مبنای شرعی ندارد، کارفرما را صورت تمایل و نه اجبار و در چارچوب توافق با کارگر می‌تواند این کار را بکند یا نکند.»

این دیدگاه ادامه منطقی آن ادعائی بود که هر عاملی را در حوزه اقتصاد فارغ از هر گونه کنترل می‌باید به سازوکار ویژه مورد نظر این جریان واگذار شود. نیروی کار نیز قطعا مشمول همین حکم کلی است. حضور عسگراولادی در کابینه مهندس موسوی به طور مشخص و نمادین نشاندهنده رابطه ارگانیک میان ضرورت حفظ این "طبقه جدید" با حضور سیاسی آنان در حوزه تصمیم گیری در زمینه مسائل کلان بازرگانی کشور بود. تمامی همت دبیرکل جمعیت موتلفه در پست وزارت بازرگانی صرف دفاع از منافع بورژوازی تجاری سنتی شد. عسگراولادی در این زمینه از سر راه برداشتن حزب توده‌ایران، بعنوان مهمترین مانع زیر پا گذاشتن اصل ۴۴ قانون اساسی و سلطه کامل این طبقه بر تجارت کشور را با همکاری سازمان جاسوسی انگلستان برنامه ریزی و اجرا کرد.

با این وجود، تا زمانی که آیت‌الله خمینی در قید حیات بود، این طبقه جدید نتوانست واپس‌گرائی اقتصادی و فرهنگی خود را بطور کامل بر جامعه حکمفرما کند. از موارد مخالفت آیت‌الله خمینی با رویکردهای مورد نظر موتلفه– روحانیون متحد آن می‌توان تصویب قانون اراضی شهری در مجلس اول را ذکر کرد. این گروه به مخالفت و مقاومت در برابر تصویب این قانون برخاست، ولی آیت‌الله‌خمینی با بمیان کشیدن بحث رجوع به احکام ثانویه ضرورت انطباق احمام دینی و قوانین با مصالح و نیازهای عینی کشور را مطرح کرد. در نتیجه قانون اراضی شهری با آراء دو سوم نمایندگان مجلس بدون رجوع به شورای نگهبان به تصویب رسید. مبارزه جدی در جهت تغییر وضع موجود که بطور حتمی می‌توانست منافع این "طبقه جدید" را مورد تهدید قرار دهد، به بهانه ادامه جنگ با عراق متوقف و پس از درگذشت آیت‌الله خمینی و توطئه علیه آیت‌الله منتظری و در نتیجه کودتائی که به قدرت رسیدن هاشمی رفسنجانی و علی‌خامنه‌ای را در پی داشت به نفع طبقه جدید موقتا خاتمه یافت.(۹)

در پی این کودتاست که "طبقه جدید" توانست با حذب برخی فرماندهان سپاه و بسیج، سرپرستان بنیادها، نمایندگان "رهبر" در نهادها و تشکل‌های مختلف و گروهی از مدیران و تکنوکرات‌ها و با یکدست کردن مجلس، سلطه سیاسی و اقتصادی خود را بسط داده و به نیروی حاکم تبدیل شود. طبقه جدید در سال‌های ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و در نتیجه سیاست‌های تعدیل اقتصادی توانست کنترل خود برتجارت خارجی و داخلی را تحکیم کرده و به سمت دست‌اندازی بر سایر بخش‌های اقتصاد کشور، از آن جمله صنایع نفت و گاز گام بردارد.

وابستگی به مراکز امپریالیستی

به شهادت تاریخ سیاسی در دهه اخیر ایران، بورژوازی تجاری سنتی متاثر از ماهیت دلال صفت خود، در هر مقطع توطئه علیه انقلاب و گام‌های خود برای استقرار سلطه انحصاری بر حیات کشور را با زدوبند با مراکز امپریالیستی همراه کرده‌است. "راه‌توده" طی دوره دوم انتشار خود، بمناسبت‌های گوناگون این زد و بند را مستند به اسناد افشاء کرده‌است. در اینجا به برجسته ترین نمونه‌های این زدوبند فهرست وار اشاره شده و از علاقمندان این بحث دعوت می‌شود جهت اطلاع بیشتر به شماره‌های گذشته راه‌توده مراجعه کنند.

- عسگر اولادی، دبیرکل جمعیت موتلفه صرفنظر از جایگاه خود بعنوان وزر بازرگانی، به پاکستان رفت تا پرونده‌ای را که سازمان جاسوسی انگلستان در مورد حزب توده‌ایران تهیه کرده بود تحویل بگیرد.
- توطئه علیه آیت‌الله منتظری و هواداران او، همزمان بود با مذاکرات رهبران این جریان با مک فارلن و اولیورنورث نمایندگان ریگان و اعضای رهبری وقت شورای امنیت ملی امریکا.
- سلطه کامل "طبقه جدید" بر حوزه تصمیم گیری در زمینه سیاست‌های کلان اقتصادی که با تصویب برنامه دوم اقتصادی دولت رفسنجانی رسمیت یافت، همراه بود با زدوبندهای پشت پرده با نهادهای مالی امپریالیسنی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی.
- در آستانه انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری، توطئه‌های "طبقه جدید" و نمایندگان سیاسی آن برای قبضه کامل قدرت همراه بود با مذاکرات محرمانه محمدجواد لاریجانی با نیک براوون مدیرکل وقت وزارت امور خارجه انگلستان در امور خاورمیانه و سفیر کنونی آن کشور در ایران. محمد جواد لاریجانی در آن زمان، طی یک مصاحبه مطبوعاتی در لندن ضمن اشاره به دستگاه دولتی آماس کرده، اطمینان داد: «ناطق نوری فعالیت اقتصادی بخش خصوصی را تشویق می‌کند. دولت را از فعالیت‌های مالی و اقتصادی برکنار می‌دارد و از ابعاد دولت می‌کاهد. ناطق نوری برنامه خصوصی سازی شرکت‌های دولتی را با سرعت بیشتری انجام خواهد داد.»(۱۰)
- محمد جواد لاریجانی که از زمان تسلیم تقاضای عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی ۵ سال است که خارج از جایگاه رسمی خود، بعنوان نماینده "طبقه جدید" در نشست‌های سالانه انجمن داووس شرکت می‌کند، خواهان ایجاد رابطه با ناتو شده و طی یک مصاحبه رسمی با روزنامه "آزادگان" ادعا می‌کند« به نظرم مذاکره ما با ناتو منافع مهمی برای ما دارد. حوزه کار ناتو عوض شده‌است.»(۱۱)

خلاصه: بوژوازی سنتی تجاری، "طبقه جدید" را تشکیل داده و از طریق سلطه جمعیت موتلفه و روحانیون متحد خود بر ساختار قدرت و پیوند با بخشی از فرماندهان سپاه و مدیران و تکنوکرات‌های شریک شده در غارت اقتصادی و با زدوبندهای سیاسی–اقتصادی با قدرت‌های خارجی، از منافع طبقاتی و موجودیت خود دفاع می‌کند.

پی‌نویس‌ها:

۱. فریبرز رئیس دانا، در مقاله "چرا توسعه نیافته‌ایم" مورخ ۲۳ تیر ۷۹ در روزنامه اقتصاد در باره این دسته از استاتید و کارشناسان اقتصادی چنین می‌گوید: «اقتصاد شناسان سطحی بر آنند که بهترین اقتصاد دانان، اقتصاد دانان مرده‌اند. به گویش صریح و تکرار شونده آنان، زنده باد نظام آزاد، بی‌مداخله هرکس، حتی من، تو و هر اقتصاد دان دیگر که احساس وظیفه می‌کند. به گمان آنان بهترین کار و بهترین مداخله اقتصاد دانان مداخله نکردن است. این که در غیاب چنین احساس مسئولیت و مداخله، بهره کشان ستمگر و ضد توسعه هم دولت، هم سیاست، هم ارتش و هم فرهنگ مداخله را می‌سازند و اسب‌هایشان را بر گورستان بی‌تفاوت‌ها و پرهیزکاران منفعل می‌تازند هیچ ربطی به این نظریه پردازان بی تدبیر و بی قابلیت ندارد و اساسا بنا به بینش آنان نیز نباید هم داشته باشد.»

۲. "سیاست روز" ۲۳ اردیبهشت ۸۰
۳. "سیاست روز" ۲۳ اردیبهشت ۸۰
۴. حیات نو ۲۰ اسفند ۷۹
۵. "سیاست روز" ۲۵ اردیبهشت ۸۰
۶. "سیاست روز" ۲۷ اردیبهشت ۸۰
۷. " سیاست روز" ۲ خرداد ۸۰
۸. آفتاب یزد" ۲۹ اردیبهشت ۸۰
۹. تحلیل محافل آگاه توده‌ای داخل کشور در باره ۱۰ سال مقاومت مردم در برابر کودتای ۶۹ را در شماره ۱۰۹ راه‌توده بخوانید.
۱۰. "همشهری" ۲۸ بهمن ۷۵
۱۱. "آزادگان" ۱۱ اسفند ۷۸

استفاده از سلاح‌های هسته‌ای!

در میان انواع هیستری‌ها جنگی رایج در مطبوعات امریکا، بتدریج مسئله استفاده از بمب اتمی برای باصطلاح مقابله با تروریست‌ها نیز عنوان شده‌است۰ واشنگتن تایمز در تاریخ ۲۴ سپتامبر مدعی شد که "اسامه‌بن‌لادن" احتمالا نوعی بمب‌اتمی جاسازی شده در چمدان‌های مخصوص را در اختیار دارد، که گویا پیش از فروپاشی اتحاد شوروی ساخته شده و اکنون توسط مافیای روسیه در اختیار وی گذاشته شده‌است۰ این جنجالی است که در سال ۱۹۹۹، برای نخستین بار از سوی روزنامه "جوروسلیم پست" چاپ اسرائیل آن را مطرح کرد و اکنون مطبوعات امریکا آن را تکرار می‌کنند و زمینه استفاده از بمب‌های اتمی محدود را در گوشه و کنار جهان و گسترش تولید سلاح‌های هسته‌ای را فراهم می‌سازند۰ ژنرال "پال ولفوتیز" آشکارا استفاده از سلاح هسته‌ای علیه کشورهای یاغی سخن به میان آورده و روزنامه "نیویورک تایمز" نیز از قول یکی از افسران بازنشسته اطلاعات ارتش امریکا می‌نویسد: «حداقل، سلاح‌های تاکتیکی هسته‌ای را باید در کمپ‌های بن‌لادن بکار برد، در غیر اینصورت جهان ما را ترسو معرفی خواهد کرد!»۰ در عین حال، "پال رابینسون" سخنگوی چند آزمایشگاه ویژه تحقیقاتی پنتاگون از در اختیار داشتن سلاح‌های ردیف ۳ هسته‌ای سخن به میان آورده‌است که قادرند تا عمق زمین رسوخ کرده و رهبران کشورها را در صورت سنگر گرفتن در پناهگاه‌های زیر زمینی به قتل برسانند! وی در نوشته‌ای که به کنگره امریکا تسلیم کرده می‌نویسد: «اگر رهبران کشورهائی که متهم به سیاست‌هائی هستند که ما در صدد متوقف ساختن آنها هستیم و آنها به این سیاست‌ها ادامه می‌دهند، هدف نهائی ما باید این باشد که سلاح‌های هسته‌ای ما بتواند آنها را از میدان بدر کند!»

نامه‌ها و پیام‌ها

آلمان – کلن – سایت اینترنتی "گویا"، آمار مراجعه کنندگان و مطالب پر بیننده ماه اگوست خود را منتشر کرد. این آمار و توضیحات مسئول این سایت را برایتان ارسال می‌دارم تا هرگونه که صلاح می‌دانید آن را منتشر کنید و به اطلاع خوانندگان راه‌توده که احتمالا دسترسی به اینترنت ندارند برسانید.

کیومرث. م

با تشکر از این خواننده راه‌توده، که زحمت چاپ و ارسال گزارش شبکه گویا را برای صفحه "نامه‌ها و پیام‌ها" کشیده‌اند، خلاصه‌ای از این گزارش را به اطلاع خوانندگان راه‌توده می‌رسانیم.

آمار خوانندگان مطالب راه‌توده روی شبکه اینترنتی "گویا"

گویا می‌نویسد: «در ماه "اوت" بالغ بر ۴۱۰ عنوان خبر، مقاله، گزارش، گفتگو ومطالب متنوع دیگر را در گویا ارائه کردیم، که ۱۵۰ عنوان منحصرا در گویا منتشر شده‌اند. میانگین یک روز مراجعه به سایت گویا (بعنوان نمونه ۴ صبح ۳۰ اوت تا ۴ صبح روز ۳۱ اوت) بالغ بر ۹۵۷۰ بازدید کننده بوده‌است. از پربیننده‌ترین مطالب عرضه شده در خبرنامه گویا ۲۵ عنوان را به ترتیب میزان بازدید فهرست بندی کرده‌ایم که با تاریخ قرار گرفتن روی سایت (در ماه اوت) به شرح زیر است »

مطابق فهرست ارائه شده در گویا، " اخبار راه‌توده" که از تاریخ ۸ اوت روی سایت گویا قرار گرفته تا پایان همین ماه ۹۲۵۳ بار مورد بازدید قرار گرفت. مصاحبه سردبیر راه‌توده پیرامون سالگرد کودتای ۲۸ مرداد و معرفی کابینه جدید محمدخاتمی به مجلس که در تاریخ ۲۳ اوت، با عنوان "با هرگونه چپ روی مخالفیم!" روی سایت گویا قرار گرفت تا پایان این ماه (۷ روز) ۸۵۵۹ بار مورد بازدید و مطالعه قرار گرفت. مصاحبه سردبیر راه‌توده با رادیو صدای ایران، پیرامون انگیزه مخالفان جنبش مردم از شلاق زدن جوانان در خیابان‌ها، که در تاریخ ۱۸ اوت و با عنوان " از ترس مردم شلاق بدست گرفته‌اند" روی سایت گویا قرار گرفت، تا پایان این ماه ۸۳۶۷ بار مورد بازدید قرار گرفت.

اخبار راه‌توده، در میان ۲۵ عنوان پر بیننده‌ترین مطالب گویا، پس از گزارش‌های خانم کاملیا انتخابی فرد پیرامون حجاب و صیغه در جمهوری اسلامی، مصاحبه سعیدحجاریان با روزنامه همبستگی، گزارش ویروس جدید کامپیوتری، عکس‌های جدید از ایران و مقاله "پرسش از رهبر" به قلم "علی‌ولی" مقام هشتم را داشته است. همچنین دو مصاحبه سردبیر راه‌توده با رادیو صدای ایران، پس از مطلب گزارش فیلم در باره فساد در ایران و مصاحبه خانم ژیلا بنی یعقوب با حجت‌الاسلام ابطحی رئیس دفتر وقت محمدخاتمی به ترتیب مقام ۱۱ و ۱۲ را داشته‌است. بقیه مطالب پربیننده گویا از مقام ۱۱ و ۱۲ به بعد تا مقام بیست و پنجم، پس از "راه‌توده" قرار گرفته‌اند.

مسئول شبکه اینترنتی گویا سپس ضمن شرح نحوه آمارگیری از میزان مراجعه کنندگان به این سایت از داخل کشور، این رقم را ۴۰ در صد مراجعه کنندگان شبکه گویا استخراج کرده‌است. یعنی ۶۰ در صد از خارج کشور به گویا مراجعه می‌کنند و ۴۰ در صد از داخل ایران!

روند اصلاحات در سوریه ادامه دارد!

آلمان – آخن – اخیرا مقاله‌ای در باره اصلاحات در کشور سوریه و ضرورت توجه به آن از سوی اصلاح طلبان جمهوری اسلامی در راه‌توده منتشر شده بود. پیرامون این مقاله، نقطه نظرات واطلاعاتی را که از طریق دوستان سوریه‌ای خود بدست آورده‌ام برایتان می‌نویسم. شاید مفید باشد:

بنظر من، تحولات در سوریه از آن جهت مورد توجه اصلاح طلبان داخل کشور و مطبوعات داخلی قرار نگرفته، که این تحولات هنوز بسیار کند پیش می‌رود و انتقادات زیادی در عرصه دمکراسی به دولت حافظ اسد وارد است که مطرح کردن آن‌ها نیز درجمهوری اسلامی با موانع جدی روبروست؛ چرا که به ماجرای **"این همانی"** شبیه می‌شود!

مثلا، تا همین مدتی پیش استفاده از موبایل و یا تلفن دستی در سوریه ممنوع بود و داشتن یک دستگاه فتوکپی جرم محسوب می‌شد، چرا که وسیله‌ای در جهت مبارزه با حکومت تلقی می‌شد! در سوریه هم استفاده از اینترنت و ماهواره تا پیش از به قدرت رسیدن "بشار اسد" پسر حافظ اسد ممنوع بود. این همه ممنوعیت و کنترل مردم به دلیل حالت جنگی بین سوریه و اسرائیل دور از منطق امکانات بالقوه و بالفعل یک حکومت متکی به مردم است. این واقعیت وقتی بیشتر درک می‌شود که بدانیم بدستور بشار اسد ۳۸ هزار زندانی سیاسی در این کشور مورد عفو قرار گرفته و آزاد شده‌اند، که بسیاری از آنها لبنانی بوده‌اند. آنها زندانیانی بوده‌اند که در لبنان بازداشت شده و به سوریه اعزام شده بودند. زندان "الزه"، که گویا زندانی شبیه زندان "اوین" در کشورخودمان بوده، در جریان اصلاحات بشار اسد تخریب و بازسازی شده‌است. پس از به قدرت رسیدن بشار اسد، بسیاری از وزیران دولت پدر وی از کار برکنار شده و به اتهام اختلاس و فساد اقتصادی تحت پیگرد قرار گرفته‌اند. برگماری آنها و فسادی که اکنون باتهام آن تحت پیگرد قرار گرفته‌اند ممکن نشده بود، مگر بدلیل فضای بسته سیاسی در دوران حافظ اسد. "محمود الزعبی" نخست وزیر دوران حافظ اسد به جرم اختلاس و دزدی در خانه‌اش بازداشت شد. بعدها گفته شد که او در بازداشت خودکشی کرده‌است. این درحالی است که مردم سوریه این بازداشت‌ها و خودکشی‌ها را کافی نمی‌دانند و معتقد به محاکمه علنی عاملین فساد در دستگاه دولتی هستند.

در ادامه اقدامات اصلاحی، بشار اسد اجازه تاسیس یک بانک خصوصی را داده‌است که افراد سوری مقیم کشورهای دیگر می‌توانند بصورت قانونی و ازطریق این بانک پول به سوریه منتقل کنند، کاری که در گذشته ممکن نبود. دهها هزار کارگر سوری که در عراق و اردن کار

می‌کنند از این اقدام دولت استقبال کرده‌اند. همچنین اعلام شده‌است که آن دسته از اتباع سوریه که در خارج بسر می‌برند و بدلیل نداشتن توان مالی نمی‌توانند به میهن باز گردند، در صورت تمایل دولت هزینه سفر و بازگشت آنها را تامین می‌کند. حتی کسانی که اقوامشان در خارج از کشور درگذشته‌اند و توان مالی انتقال اجساد آنها به کشور را ندارند می‌توانند از کمک مالی دولت در این زمینه استفاده کنند.

استفاده از اینترنت و ماهواره در سوریه آزاد شده‌است و بشار اسد پذیرفته که در صورت رای پارلمان لبنان برای تخلیه نیروهای سوری از این کشور، این رای را خواهد پذیرفت. پارلمان لبنان در گذشته بارها به خروج نیروهای سوری از لبنان رای داده بود اما حافظ اسد این رای را نپذیرفته بود. حادثه مهمی که دراین ارتباط قابل یادآوری است آنست که بشاراسد حتی با "ولیدجنبلات" رهبر دروزی‌های لبنان که از جمله مخالفان سرسخت حضور نیروهای سوریه در لبنان است دیدار و مذاکره کرده‌است و وعده خروج نیروهای سوریه از لبنان را پس از درگیری‌های جاری میان فلسطینی‌ها و اسرائیل داده‌است. جانشین حافظ اسد، تاکنون بر بحث و مذاکره و دوری از زور و استفاده از نیروهای نظامی و امنیتی پافشاری کرده‌است. سفرهای احترام آمیز اخیر یاسرعرفات به سوریه و استقبال رسمی از وی در فرودگاه سوریه را نیز باید تلاشی از جانب جانشین حافظ اسد برای جبران اخراج توهین‌آمیز عرفات از سوریه در زمان حافظ اسد دانست. عملی که بسیاری معتقدند بدنبال آن، یاسرعرفات بدلیل فشار عصبی ناشی از آن در فرودگاه دمشق و هنگام سوار شدن بر هواپیما دچار سکته شد!

در زمینه آزادی احزاب، آزادی مطبوعات و آزادی فعالیت تشکل‌های صنفی نیز گام‌هائی برداشته شده‌است. احزاب چپ و ملی اجازه فعالیت یافته‌اند و روزنامه‌های وابسته به آنها اجازه انتشار گرفته‌اند. از جمله ارگان مرکزی حزب کمونیست سوریه. چند روزنامه خبری مدرن نیز به جمع مطبوعات افزوده شده‌اند، از جمله یک نشریه فکاهی و طنز. سبکی در جهان مطبوعاتی، که در زمان حافظ اسد مطرود بود! همچنان که فعالیت سندیکاهای کارگری و دیگر تشکل‌های صنفی مستقل دهها سال در سوریه ممنوع بود و هر نوع فعالیتی در این عرصه، اقدام علیه امنیت کشور تلقی می‌شد. (**ع ۰ بهرام**)

هلند– رفقای گرامی! با سلام و عذرخواهی بابت تاخیر در تماس بدلیل تعطیلات و مسافرت و غیره۰ در هر صورت آدرسم را می‌فرستم و مبلغ لازم را هم به حساب واریز می‌کنم. برای جبران تاخیر، مطلبی را که برایتان ترجمه کرده‌ام می‌فرستم و بعد از این هم اگر مقاله جالبی دیدم ترجمه کرده و ارسال می‌دارم. البته نا گفته نماند که زبان فارسی من به دلیل سال‌ها دوری از ایران قدری "شکر" شده‌است!

راه‌توده: از دریافت نامه شما خرسندیم و ترجمه‌ای را هم که برای چاپ فرستاده‌اید در همین صفحه منتشر می‌کنیم. فارسی‌تان شیرین است و هنوز شکر نشده‌است!

لطفا از این پس نام نویسنده و نام نشریه‌ای که از آن مطلب ترجمه می‌کنید در ابتدای ترجمه خود ذکر کنید و برای آگاهی خوانندگان راه‌توده نیز بنویسید که نشریه مورد نظر در چه گروه از نشریات کشورمحل اقامت شما قرار دارد. منتظر ترجمه‌های بیشتر شما هستیم! ضمنا آدرس ای‌میل خودتان را هم اگر در اختیار ما بگذارید برای تماس فوری می‌توانیم از آن استفاده کنیم. کاری که با در اختیار داشتن شماره تلفن شما هم ممکن است. موفقیت روز افزون شما را خواستاریم و منتظر ادامه تماس‌ها و همکاری‌های مطبوعاتی شما هستیم۰

۴۰۰ هزار کودک امریکائی در "صنعت سکس" امریکا!

بنا به گزارش‌های منتشره در امریکا ۴۰۰ هزار کودک در ارتباط با صنعت سکس به کار گرفته شده‌اند، از آنها برای ساختن فیلم‌های سکسی و یا در شبکه‌های فحشاء بهره‌کشی می‌شود. نام این بهره کشی را گذاشته‌اند "صنعت"! دانشگاه پنسیلوانیا پس از بررسی گزارش‌های ۲۸۸ دفتر محلی ومنطقه‌ای که با جوانان امریکا در زمینه بزهکاری کار می‌کنند این آمار را منتشر کرده‌است.

در گزارش مذکور آمده‌است: بسیاری ااز دختر و پسرهای نوجوان امریکائی که در شبکه‌های سکس مورد سوء استفاده قرار می‌گیرند متعلق به خانواده‌های فقیرند و بخش وسیعی از آنها مدت‌ها در کانادا و مکزیک یا قربانی مواد مخدر بوده‌اند و یا در شبکه‌های توزیع و فروش مواد مخدر به کار گرفته‌شده‌اند.

سرنوشت این نوجوانان معمولا به سرگردانی در خیابان‌های شهرهای بزرگ ختم شده و در شبکه‌های سکس امرار معاش کرده‌اند. نکته هول‌انگیز دیگری که در تحقیق دانشگاه پنسیلوانیا به آن پرداخته شده، تجاوز به این نوجوانان و کودکان در خانواده است. بموجب این گزارش، تنها ۴ درصد از سوء استفاده‌های جنسی توسط افراد غریبه صورت گرفته است! (نشریه Metro ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱)

بلژیک– دوست گرامی "م۰ح، س" نامه و درخواست شما دریافت شد۰ برای آبونمان نشریه، اگر بخواهید آن را بصورت مستقیم از محل انتشار آن دریافت دارید هزینه پست و قیمت نشریه برای یکسال ۱۴۰ مارک آلمان می‌شود، که می‌توانید معادل آن را بصورت پول محل اقامت خودتان برای ما ارسال دارید تا تبدیل شده و به حساب بانکی نشریه واریز شود۰ پس از اعلام موافقت و دریافت هزینه اقدام خواهیم کرد۰ لطفا ما را با اطلاع کنید۰

بجنگند! بکشید!

در کوران هیجان‌های ناشی از عملیات تروریستی که شبکه‌های تلویزیونی امریکا بی وقفه سرگرم آن هستند، "سی۰بی۰اس" نتایج یک نظر سنجی را اعلام کرد بموجب این نظرسنجی ۸۵ درصد مردم گفته‌اند جنگ حتمی است و۷۲ در صد گفته‌اند حتی در صورت کشته شدن هزاران امریکائی جنگ ضروری است۰ همچنین ۷۹ درصد گفته‌اند از دست رفتن بعضی آزادی‌ها در مقابل امنیت بیشتر لازم است و نزدیک به ۵۰ درصد گفته‌اند کنترل دولت بر روی مکالمات و ارتباط‌های اینترنتی بلامانع است!

همچنین، براساس یک نظرسنجی در تورنتوی کانادا ۵۳ درصد مردم طرفدار ایجاد یک حصار امنیتی در اطراف امریکا و کانادا می‌باشد و ۵۹ درصد گفته‌اند حاضرند برخی آزادی‌های خود را در مقابل امنیت بیشتر از دست بدهند حتی اگر منجر به تضعیف استقلال و آزادی شخصی آنها شود۰ ضمنا ۵۷ درصد مردم کانادا خواهان شرکت این کشور در عملیات مشترک نظامی شده‌اند۰

اخبار جنبش کارگری

گرسنگانی با دست‌های پینه‌بسته!

کارگران و زحمتکشان ایران در چنبره اندوهباری از مشکلات، ناملایمات و فقر و محرومیت فزاینده گرفتارند. این ستون اصلی تولید در اقتصاد کشور با تحمل دشواری‌های دوران جنگ هشت ساله امید داشت تا پس از جنگ و با تصویب لوایح و قوانین کارگری به آن آرمان‌هائی دست یابد که برای تحقق آن در انقلاب ۵۷ شرکت کرده بود. شاید بتوان تصویب قانون کار موجود در جمهوری اسلامی را یگانه دستآورد مهمی برای جنبش کارگری کشور به حساب آورد، که در سال‌های اول پیروزی انقلاب و پس از پشت سرگذاشتن همه کارشکنی‌های سرمایه‌داری تجاری و ارتجاع از تصویب مجلس وقت گذشت. امروز، نه تنها چرخ صنایع کشور را سرمایه‌داری تجاری و مافیای اقتصادی در پی‌گیری برنامه صندوق‌بین‌المللی پول و بانک جهانی (تعدیل اقتصادی) از حرکت باز مانده و بیکاری و گرسنگی کارگران کشور را تهدید می‌کند، بلکه قانون کار که یگانه دستآورد ملموس و باقی‌مانده کارگران از انقلاب ۵۷ به حساب می‌آید نیز در خطر تغییر ماهیت و استحاله قرار گرفته‌است.

نخستین ضربه مهلک به این قانون را نمایندگان دوره پنجم مجلس شورای اسلامی با تصویب قانون محروم شدن کارگران کارگاه‌های کمتر از پنج کارگر ازشمول قانون کار وارد کردند. ضربه‌ای که نزدیک به یک میلیون کارگر ایران را شامل شد. همین مصوبه مجلس پنجم، سنگ بنای یورش‌های بعدی به قانون کار و در واقع جنبش کارگری کشور شد. همان زمان که این مصوبه از مجلس گذشت، حسن صادقی، رئیس هیات مدیره کانون عالی شورای اسلامی کار طی سخنانی به مناسبت روز کارگر و در اشاره به این مصوبه، آن را، بدرستی ستیز با قانون کار و ستیز با حیات میلیون‌ها کارگر و خانواده‌های آنها ارزیابی کرد. آن مصوبه را مجلس پنجم تحت پوشش گشایش فضای اقتصادی برای سرمایه‌داری ایران و ایجاد محل اشتغال برای میلیون نیروی کار کشور به تصویب رساند، اما ادامه بیکاری در کشور و تشدید بحران کارگری و ادامه تعطیل واحدهای تولیدی بیش از پیش نشان داد که آن استدلال‌ها و توجیهات تنها یک بهانه بوده‌است. با آن مصوبه، نه تنها رکود تولید و افزایش بیکاری در کشور متوقف نشد، بلکه موجب شد تا تجاوز به حقوق کارگران تشدید شود و زمینه برای یورش به مجموعه قانون کار فراهم شود. قراردادهای موقت کار چون شمشیر داموگلس بالای سرکارگران معترض قرار گرفت تا از برقراری نوع جدیدی از بردگی دفاع کند!

غفلت مطبوعات

نکته بسیار مهم در چهار سال گذشته، تغافل مطبوعات طرفدار جنبش اصلاحات نسبت به اخبار جنبش کارگری کشور و مشکلات کارگران است. بی‌اعتنائی به بحران صنایع، بیکاری و مشکلات موجود در واحدهای کارگری کشور موجب تظاهرات، راه‌بندان، تجمعات کارگری و اعتصابات کارگری شده‌است. روش‌هائی که حق طبیعی کارگران برای بیان خواست‌هائی است که حاکمیت و کارفرمایان به آنها توجه نمی‌کند و مطبوعات نیز با سکوت از کنار آن می‌گذرند و اخبار آن را منعکس نمی‌کنند. مسئله "حق اعتصاب" ، که اکنون به یکی از محوری‌ترین بحث‌های جنبش کارگری در ایران تبدیل شده، ریشه در همین بی اعتنائی و تلاش کارگران برای قانونی کردن واکنش‌های معترضانه خویش دارد.

کارگران کشور، به همراه نهادهای کارگری، اعمم از حزب اسلامی کار، خانه‌کارگر، شورای های اسلامی کار، برخی نمایندگان مجلس و حتی شخص ریاست جمهوری خواهان به رسمیت شناخته شدن "حق اعتصاب" برای کارگران شده‌اند!

همان دست‌هائی که لایحه محروم کردن کارگران از شمول قانون کار در واحدهای زیر پنج کارگر را از تصویب مجلس پنجم گذراند، اکنون نیز در برابر لایحه قانونی شدن حق اعتصاب و تصویب آن در مجلس ششم ایستاده‌است. مطبوعاتی که با تامین هزینه انتشار خود توسط همین دست‌ها انتشار آنها ادامه دارد، به بلندگوی مقابله با تصویب قانون "حق اعتصاب" تبدیل شده‌اند. یعنی همان مطبوعاتی که برای تضعیف پایگاه مردمی دولت کنونی، که دولت اصلاحات نام گرفته دم از عدالت اجتماعی و حق و حقوق اقتصادی مردم می‌زنند تا بحران سیاسی را در سایه قرار دهند. نظریه پردازان همین خط در مطبوعات می‌نویسند که قانونی شدن "حق اعتصاب" به بیگانگان اجازه نفوذ و تحریک کارگران را می‌دهد! و یا اینکه "حق اعتصاب به اعتصاب سیاسی خواهد انجامید!"

خاتمی: با اعتصاب قانونی موافقم!

محمدخاتمی در یک کنفرانس مطبوعاتی، در پاسخ به سئوال خبرنگار کار و کارگر پیرامون حق کارگران برای اعتصاب که در ماده ۱۴۲ قانون کار قید شده گفت:

اعتصاب حق کارگران و مجامعی است که حق و حقوقی برای فرد دارند، اما نتایج اعتصاب در کشورهائی که اقتصاد پویا، سازنده، مستحکم و قوی دارند باکشوری که تازه روی پای خود ایستاده‌است فرق می‌کند و می‌تواند روی کل اقتصاد و امنیت جامعه تاثیر بگذارد. من معتقدم در عین حال که اعتصاب حق هر بخش جامعه‌است، اما باید متوجه وضعیت حساس کشور بود تا هر روز به بهانه‌های مختلف و حتی انگیزه‌های سیاسی، اعتصاب به اقتصاد و امنیت کشور لطمه نزند.

در همین رابطه "حسن صادقی"، رئیس هیات مدیره کانون عالی شوراهای اسلامی کار در گفتگوئی با خبرگزاری دانشجوئی "ایسنا" گفت: مطبوعات طرفدار اصلاحات اخبار مربوط به جامعه کارگری کشور را که یکی ازگردان‌های اصلی این جنبش است منعکس نمی‌کنند. موافقت با اعتصاب برنامه‌ریزی شده و هدایت شده در جهت ایجاد تعادل در رابطه کارگران و کارفرمایان- بدون دخالت نیروهای امنیتی و نظامی- حقی است که کارگران برای دستیابی به آن از تمام اهرم‌هائی که در اختیار دارند بهره خواهند گرفت. **(بقیه در ص ۲۸)**

حادثه نیویورک نشان داد: "جبر اقتصادی" جای خود را به "جبرغیراقتصادی" می‌دهد!

از "کشتی‌های توپدار" تا "موشک‌های کروز"

ب.الف. بزرگمهر

ماجرای تروریستی در نیویورک و واشنگتن و حمله تروریستی به مهم‌ترین مراکز تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و نظامی در ایالات متحده در شرایطی که کشورهای متروپل سرمایه‌داری وارد دوران رکود شدید اقتصادی شده‌اند، نه تنها باعث انحراف افکار عمومی مردم این کشورها از مشکلات بیشماری که با آن دست به گریبانند شد، که روند جهانی شدن سرمایه و استقرار "نظم نوین جهانی" مورد نظر امپریالیست‌ها را جانی تازه بخشید.

محافل خبری امپریالیسم با سوء استفاده از احساسات ملی‌گرایانه کوشیدند این اقدام تروریستی را با حمله ژاپنی‌ها به پایگاه نظامی "پرل‌هاربر" در جنگ جهانی دوم همسان وانمود کنند.

مانند دفعات پیشین، انگشت اشاره به سوی "بنیادگرایان" اسلامی و کشورهای "یاغی" نشانه رفت. جرج بوش، رئیس جمهور ایالات متحده با لحنی که بی شباهت به لمپن‌ها نبود، وعده انتقام و سرکوبی داد و دیگر سیاستمداران کشورهای اروپای باختری نیز پا را از این فراتر گذاشته و آن را خطری برای دموکراسی ارزیابی کردند. همین اشاره‌ها به کشورهای "یاغی" و گروه‌های احتمالی عامل آن، بررسی امکان استقرار نیروهای نظامی امریکا و پیمان ناتو در جمهوری‌های آسیای میانه مانند تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان و۰۰۰ و نیز در خواست عبور نیروهای نظامی امریکائی از کشورهای منطقه و ازجمله کشور ما "ایران" بیش از پیش ماجرای آتش سوزی ساختگی "رایشتاک" (مجلس نمایندگان آلمان) توسط عوامل حزب فاشیست "ناسیونال سوسیالیسم" آلمان در سال‌های ۱۹۳۰ را به یاد می‌آورد که با متهم نمودن کمونیست‌ها به این عمل و دستگیری‌های گسترده و به زندان افکندن نیروهای مترقی جامعه آلمان آن روز، حاکمیت فاشیست‌ها را در این کشور در پی داشت. امری که بعدا با جنایات فاشیست‌ها در راه اندازی جنگ جهانی دوم آنچنان ضربات مهلکی بر جامعه اروپا و بشریت وارد آورد که هنوز پس از گذشت بیش از نیم سده، آثار آن زدوده نشده‌است.

اکنون، صحبت بر سر لشکر کشی امپریالیستی به افغانستان است و از "اسامه‌بن لادن" ثروتمند سعودی مقیم افغانستان به عنوان متهم اصلی یاد می‌شود. فردی که همکاری غیر قابل انکار وی باعوامل امریکائی در براندازی دولت دمکراتیک افغانستان حتی اگر او سازماندهنده چنین عملیات تروریستی باشد- سوء ظن نسبت به ماجرای پیش آمده را دو چندان می‌کند.

به نظر می‌رسد که کلید حل معما در پاسخ درست به این پرسش نهفته است که **چه جریانی بیشترین سود را از این واقعه می‌برد؟** آیا، این نیروهای راست افراطی در درون و حاشیه هیات حاکمه ایالات متحده نیستند که برای برون رفت از رکود اقتصادی شدیدی که گریبانگیر سرمایه داری و پیشبرد "نظم نوین جهانی" مورد نظرشان شده نیازمند ایجاد چنین سناریوهائی هستند؟

در جریان بمب‌گذاری شهر "اوکلاهاما" که منجر به کشته شدن ده‌ها نفر مردم بی‌گناه شد، سرانجام یک امریکائی بنام "تیموتی مک وی" مجرم شناخته و بر صندلی الکتریکی نشانده شد. نتایج تحقیقات هیچگاه بطور کامل منتشر نشد. بالاخره روشن نشد که آیا وی به تنهائی دست به چنان اقدامی زده بود و یا چنانکه اینجا و آنجا مطرح شد، با گروه‌های راست افراطی امریکا رابطه داشته است. نقش سازمان پلیس مخفی اف.بی.آی که از جانب برخی عوامل حاکمیت ایالات متحده نیز به شدت مورد انتقاد قرار گرفت چه بود؟ آیا این سازمان و سازمان‌های مشابه آن مانند "سیا" در جریان اخیر نیز دست نداشته‌اند؟ تجربه تاریخی به این پرسش پاسخ مثبت می‌دهد و علاوه بر این، دیگر مانند روز روشن است که سرنخ این قبیل سازمان‌های پلیسی و جاسوسی در نظام سرمایه‌داری، در دست‌های خشن‌ترین نیروهای راست قرارداشته و اعمال آنها از انظار مردم پنهان نگاه داشته می‌شود.

باز هم به نظر می‌رسد که امپریالیست‌ها برای پیشبرد سیاست‌های خود که اکنون دیگر بر خلاف سال‌های ۱۹۳۰ جنبه جهانی نیز به خود گرفته است، آماده هرگونه تبهکاری بر ضد بشریت و از جمله مردم ایالات متحده هستند. در این رابطه، طبیعی است که سیاست همه گروه‌های افراطی و تروریستی راست و چپ در سراسر جهان عملا در خدمت اهداف آنها قرار می‌گیرد و امپریالیست‌ها را یک قدم دیگر به هدف خود که استیلای کامل بر منابع مواد خام و نیروی انسانی جهان است نزدیک‌تر می‌کند.

لشکر کشی به افغانستان، در عین حال موید آن است که نظام سرمایه‌داری بیش از پیش به زور گرایش می‌یابد و به سوی ورشکستگی کامل نزدیک می‌شود. بازگشت به سیاست "کشتی های توپدار" که اکنون جای خود را به "موشک‌های کروز" داده است، نشان می‌دهد که "جبر اقتصادی" به عنوان وجه مشخصه کلاسیک نظام سرمایه‌داری جای خود را بیش از پیش به "جبر غیر اقتصادی" می‌سپارد.

نکته اخیر، بویژه می‌تواند برای آن گروه از دلباختگان پیوستن بی چون چرای کشور ما به ارابه "نظم نوین جهانی" و سیاست نئولیبرالی امپریالیستها حائز اهمیت باشد که در باره آن فکر کنند.

دولت‌های امریکائی باید سرکار بیآیند!

روزنامه واشنگتن پست در تاریخ ۲۹ سپتامبر به قلم یکی از روزنامه نگاران سرشناس امریکا بنام "چارلز گراتهامر" می‌نویسد: «باید کار شبکه ترور را یکسره کرد، ولی هدف اصلی از جنگ علیه تروریست‌ها تغییر رژیم‌هاست و این تغییر با طالبان شروع می‌شود!»

اظهارات ژنرال ارتش فدراتیو روسیه در انجمن فرهنگی روسیه و آلمان در برلین، بدنبال حوادث تروریستی امریکا

ضرورت اتحاد آلمان و روسیه در برابر امریکا

همزمان با اعلام آمادهباش نظامی به ارتش امریکا و حرکت ناوگان‌های جنگی این کشور به سوی اقیانوس هند، دریای عمان و خلیج فارس، انجمن فرهنگی آلمان و روسیه نشستی را با شرکت یک ژنرال ارتش فدارتیو روسیه ترتیب داد. در این نشست موقعیت آلمان و ضرورت اتحاد آن با روسیه مطرح شد. ژنرال روس که "ویکتورکولتونف"نام دارد و متخصص امور مشترک نظامی وزارت دفاع فدارتیو روسیه است، از سوی دولت آلمان نیز "الکساندر رار"، مسئول روابط امور خارجی شهر برلین در جلسه شرکت داشت.

به گزارش خبرنگار راه‌توده "م.باران" که در این جلسه شرکت داشته‌است، ژنرال روس در نشست مورد بحث گفت: جهان در دوران دیگری بسر می‌برد و ما نباید در شناخت این دوران اشتباه کنیم. نقش ناتو در دنیای نوین هنوز توضیح داده نشده‌است. ما نیز از وقایع اخیر در امریکا متاسفیم و عمل تروریستی را محکوم می‌کنیم، اما بخاطر داشته باشیم که بدنبال این حادثه جهان وارد مرحله جدیدی شد. ناتو محصول جنگ سرد است و به همین دلیل با انحلال پیمان ورشو ما نمی‌توانیم علت وجودی ناتو در شرایط کنونی را درک کنیم.

"الکساندر رار" مسئول روابط امور خارجه شهر برلین نیز در این جلسه گفت: از نظر ما نیز وقایع اخیر امریکا و حملات تروریستی محکوم است. شواهد زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد جهان بعد از ۱۱ سپتامبر تغییر کرده و ما در دوران بسیار حساس و نگران کننده‌ای به سر می‌بریم. دورانی که هر حادثه‌ای امکان پذیر است. حوادث ماه سپتامبر، در عین حال نقش جهانی روسیه را برجسته کرد، یا بهتر است بگویم برجسته‌تر کرد. این ارزیابی به این مفهوم است که پوشش امنیتی اروپا بدون روسیه امری ناممکن است و باید از هرگونه ماجراجوئی و همگام شدن با عملیات نظامی امریکا پرهیز کرد.

مسئول روابط امور خارجه شهر برلین در ادامه سخنان خود گفت: در مورد سیستم دفاع موشکی امریکا کشورهائی مانند ایران، عراق و لیبی را بهانه استقرار این سیستم کرده است و این در حالی است که شواهد نشان می‌دهد این کشورها به هیچ وجه نمی‌توانند باعث نگرانی جهان باشند. طالبان نیز به تنهائی نیروئی نیست که بخواهیم آنها را جدی بگیریم.

در پایان سخنرانی‌های پیش بینی شده در این نشست، چند تن از حاضران در جلسه پرسش‌های خود را مطرح کردند، که عمدتا مربوط به ضرورت رابطه همه جانبه روسیه و آلمان از یک طرف و طرح مسئله نقش خود امریکا در بوجود آمدن حوادث اخیر در این کشور، از سوی دیگر بود.

انعکاس برخی اهداف امریکا در مطبوعات بزرگ جهان

در حالیکه ارتش امریکا در نقاط استراتژیک خاورمیانه و قفقاز مستقر می‌شود، برخی از مطبوعات مهم کشورهای بزرگ سرمایه‌داری غرب و برخی مطبوعات منطقه اشاراتی به برخی اهداف و مذاکرات و خواست‌های دیکته شده امریکا به کشورهای منطقه می‌کنند. اخبار مربوط به این اهداف و پیام‌ها و خواست‌ها را به نقل از مطبوعات مورد اشاره می‌خوانید:

استرداد صدها نفر! – روزنامه لبنانی **"المحرر"** (طرفدار سوریه) نوشت: اف.بی.آی از کشورهای عرب خواستار استرداد صدها نفر شده‌است و یک لیست ۴۰ نفره نیز در اختیار دولت لبنان گذاشته است تا تحویل امریکا داده شوند، از جمله "عماد مقنیه" از گروه حزب‌الله که متهم به قتل یک امریکائی بنام "ویلیام باکلی" و متهم به هواپیما ربائی است. در همین حال یک وزیر لبنانی به همین روزنامه گفته‌است که امریکا به دولت لبنان اطلاع داده که این کشور در لیست کشورهای مورد نظر امریکا برای کارزار ضد تروریستی قرار ندارد.

جنگ ۱۰ ساله – روزنامه **تایمز لندن** در تاریخ ۲۰ سپتامبر نوشت: تمرکز عظیم نیروهای نظامی امریکا به معنای آن است که هدف منحصر به دستگیری و مجازات بن‌لادن نیست. گسیل دو ناوهواپیمابر به همراه کشتی‌های جنگی آنها و ناو "تئودور روزولت" یک تراکم بزرگ جنگی را به نمایش گذاشته‌است، البته راه حل آسانی در پیش نیست. تروریسم یک خطر بزرگ جهانی است و مبارزه با آن به نظر یک منبع مطلع ۵ تا ۱۰ سال ادامه خواهد یافت. (بنابراین گزارش و اظهارات منبع خبری تایمز لندن که نمی‌تواند فردی عادی باشد، امریکا برای یک جنگ ۵ تا ۱۰ ساله خود را آماده کرده‌است که بی شک دایره آن در خاورمیانه محدود نخواهد ماند!)

در همین زمینه وزیر دفاع امریکا، در میان انواع حرف‌هائی که در هفته‌های اخیر در شبکه‌های تلویزیونی جهان- از جمله از سوی خود وی- زده شد و سخنرانی‌هائی که با انگیزه‌های مختلف صورت گرفت، به نکاتی اشاره کرده است که نباید اجازه داد در لابلای انبوه خبرها و گزارش‌ها گم شده و به آن توجه لازم نشود. او با صراحت کامل گفت: «ائتلافی ظرف ۶، ۹، ۱۲ و یا چند سال تشکیل خواهد شد. در اینجا صحبت بر سر راه‌حل‌های مرحله‌ای نیست، بلکه نابودی توانمندی تروریست‌ها در مدت طولانی است. بعضی از اقدامات می‌تواند غیر نظامی باشد، مانند مدل یوگسلاوی!»

نقش روسیه – در عین حال روزنامه **"نزاویسیمایا گازتا"** چاپ مسکو در تاریخ ۲۱ سپتامبر نوشت: احتیاط روسیه برای شرکت در عملیات امریکائی‌ها پیچیده نیست. نگرانی در مورد آینده جهان بعد از جنگ در افغانستان است. منافع اقتصادی کمال اهمیت را دارد. ازبکستان و

ترکمنستان به ثبات در افغانستان احتیاج دارند تا بتوانند خط گاز و نفت خود را مستقل از روسیه از آنجا عبور داده و به پاکستان برسانند. امریکا می‌تواند بعد از بمباران افغانستان پیاده نظام خود را در حاشیه هرات و در امتداد رودخانه "هیرمند" تا کابل و پیشاور به حرکت در آورد. در این جهت است که احداث لوله گاز و نفت از ازبکستان و ترکمنستان به بندر کراچی پاکستان محتمل‌ترین راه است. شاید امریکا ۶ ماه تا یکسال وقت احتیاج داشته باشد تا دولت دست نشانده خود را در افغانستان روی کار آورد. دولتی که بر لوله‌های نفت و گاز کنترل کامل داشته باشد. یک منبع مطلع در مراکز اطلاعاتی و نفتی روسیه گفت که این سناریو هم اکنون مورد گفتگو و بررسی است و بشدت تلاش می‌شود تا ترکمنستان و ازبکستان در جهت این استراتژی و منافع قرار گیرند. بین مسکو و تاشکند قراردادهائی برای مشارکت شرکت‌های Iteva و شرکت "ازبک نفت و گاز" برای توسعه ۲۵ ساله ذخائر نفت و گاز در حال شکل‌گیریست. قرارداد مشابهی نیز با عشق آباد منعقد شده که ۴۵ درصد کل گاز استخراجی متعلق به روسیه خواهد بود و روسیه نیز از این لوله منتفع خواهد شد.

بنابراین، استراتژی مسکو و متحدانش در تشکیل یک دولت ائتلافی در کابل میان نیروهای طرفدار امریکا و روسیه خواهد بود.

(به این ترتیب، ورود فارغ از مقاومت نیروهای نظامی امریکا به تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان در پایان هفته دوم عملیات تروریستی در نیویورک و واشنگتن قابل درک می‌شود. همچنان که ریشه‌های حادثه قابل بررسی و ریشه یابی می‌شود!)

بعد از طالبان – «گاردین» در تاریخ ۲۱ سپتامبر در باره سرنگونی حکومت طالبان در افغانستان نوشت: مطابق نامه دیپلماتیک ویژه‌ای که واشنگتن به پایتخت‌های ناتو نوشته و ارسال داشته و یک نسخه از آن نیز بدست ما رسیده‌است، امریکا نظر متحدان خود را در مورد آینده افغانستان، بعد از طالبان جویا شده‌است. استراتژی امریکا فقط سرنگونی طالبان نیست، بلکه بخش دیگر عملیات امریکا حمایت از پادشاه ۸۶ ساله افغانستان "ظاهرشاه" برای بازگشت به قدرت از طریق تشویق ارتش چریکی اتحاد شمال افغانستان است. بدین منظور واشنگتن همه نوع هزینه سفر رهبران اتحاد شمال به محل سکونت کنونی ظاهر شاه در شهر رم ایتالیا را تقبل کرده است. ظاهر شاه تشویق به فراخواندن تمام قبائل افغان به قیام علیه طالبان شده است.

مذاکرات در پشت صحنه – روزنامه "نشنال پست" کانادا نیز در ۲۲ سپتامبر مدعی شد: ۱۰ روز بعد از حملات تروریستی در نیویورک و واشنگتن، ایران و امریکا در شهر ژنو و تحت حمایت و پشتیبانی سازمان ملل متحد با یکدیگر در باره آینده افغانستان مذاکره کردند. این مذاکرات از سوی سازمان ملل توسط "فرانچکا وندرل" اداره می‌شده است و از ایتالیا و آلمان نیز کسانی در آن شرکت داشته‌اند.

سلطنت طلب‌ها خواب بازگشت می‌بینند!

در یکی از بحرانی‌ترین لحظات برای سرنوشت ایران و تمامیت ارضی کشور، که پیامدهای انسانی تاریخی برای ایران می‌تواند داشته باشد، سلطنت طلب‌های مهاجر، با سوء استفاده از موقعیت پیش آمده و شانه به شانه اسرائیل و تندترین جناح‌های حاضر در حاکمیت ایالات متحده بر موج خشم و افسردگی ناشی از حوادث تروریستی مردم امریکا سوار شده و دخالت نظامی امریکا در ایران را خواستار شدند. البته، این خواست و آرزوی بازگشت به قدرت در ایران با دست امریکا و اسرائیل خواست و آرزوی تازه‌ای نیست. همگان باید بخاطر داشته باشند که پیش از حمله ارتش عراق به ایران و سقوط چند شهر جنوب کشور بدست ارتش صدام حسین نیز ژنرال‌های ارتش شاهنشاهی در اتاق جنگ بغداد حضور یافته و می‌خواستند در کنار ژنرال‌های عراقی حکومت مستقل خوزستان را تشکیل دهند. در چارچوب همین توطئه ضد ملی، شاپور بختیار نیز به بغداد سفر کرد و در کنار سپهبد پالیزبان، ارتشبد آریانا و تعداد دیگری از ژنرال‌های شاه با دولت بغداد برای تشکیل دولت باصطلاح مستقل در خوزستان وارد مذاکره شد.

اینبار نیز، آنها موقعیت را پس از حوادث تروریستی در امریکا مغتنم شمرده و همه جانبه وارد میدان شدند. کیهان لندن و رادیو اسرائیل بر یک روی طبل کوبیدند و فرزند ارشد شاه سابق ایران بر روی دیگر طبل. آنچه بعنوان صدا از دو سوی این طبل برآمد، جنگ بود؛ بی‌اعتناء به تلفات آن و از میان رفتن تمامیت ارضی کشور!

شاید گفتگوئی که در زیر می‌خوانید یکی از تاریخی‌ترین و رسمی‌ترین مواضع سلطنت خواهان و پهلوی زدگانی باشد، که به هر قیمت می‌خواهند به قدرت باز گردند. **ریشه‌های پرقدرت مخالفت سلطنت طلب‌ها با اصلاحات و تحریم انتخابات ۸۰ و شدیدترین حملات تبلیغاتی به شخص محمدخاتمی، که همسوئی کامل با منفورترین و طرد شده ترین بخش حاکم در جمهوری اسلامی دارد در همینجا نهفته است!**

چشم اسفندیار را در ایران جستجو کنید!

چهار شنبه ۱۹ سپتامبر– دفتر رضا پهلوی: رضا پهلوی در گفتگو با شبکه تلویزیونی " فوکس" مواضع حکومت ایران در مورد اقدامات تروریستی هفته قبل را بی‌اعتبار خواند. وی در این گفتگو و همچنین دیگر اظهارنظرهای خود رژیم ایران را یکی از خطرناک‌ترین حامیان تروریسم دولتی در جهان نامید و افزود «۲۳ سال تروریسم دولتی را نمی‌توان با چند ژست تو خالی لاپوشانی کرد. اگر خاتمی واقعا مخالف تروریسم است باید بی‌قید و شرط تمام مراکز آموزش تروریست‌ها را ببندد، سیاست ترور را در داخل متوقف کند و در روند صلح اعراب و اسرائیل خللی وارد نکند.»

رضا پهلوی در مصاحبه‌ای با شبکه اسپانیائی زبان امریکا گفت: «رژیم تهران این تروریست‌ها را (آنهائی که به مرکز تجاری حمله کردند) از لحاظ مالی و معنوی حمایت می‌کند و هر جا که دست‌های اختاپوسی دیده شود همه به یک جا ختم می‌شود و آن تهران است..»

تحلیل‌گر رادیو آزادی – روزنامه «وال‌استریت ژورنال» در قسمت تریبون آزاد خود، در روز ۱۴ سپتامبر مقاله‌ای منتشر کرد به قلم "بیل سمیعی" تحلیل‌گر اصلی رادیو آزادی. او در این مقاله نسبتا طولانی به تفصیل حرف‌های ضد امریکائی رهبران جمهوری اسلامی را آورد و در انتها گفت اگر حکومت تهران راست می‌گوید باید به تحریکات ضد امریکائی خود خاتمه دهد و گرنه او نیز مانند طالبان و صدام باید جواب پس بدهد.

روزنامه **واشنگتن تایمز** کـه آن را در ردیـف دسـت راسـتی ترین روزنامه‌های امریکا می‌داننـد در سـرمقاله ۱۹ سـپتامبر خـود نوشـت: «همگان از برخورد جدید ایران ابراز خوشنودی کرده‌اند، اما خوب بـود اگـر ایران مواضع رادیکال خود را رها کرده بود، چرا که مدارکی دال بـر ارتبـاط مامورین بن‌لادن با شبکه تروریستی ایران وجود دارد. علی محمد از عوامل بن‌لادن که در زندان بسر می‌برد اظهار داشته که ملاقات‌هائی با حـزب‌الله لبنان داشته است.»

لوس‌آنجلس تایمز نیز نوشـت: تروریسـت‌های مـهاجم بـه نیویورک با ایران، عراق و افغانستان در ارتباط بوده‌اند، زیـرا ایـن عملیـات بسیار پیچیده بوده‌است. همچنین گفته می‌شود که حـزب‌الله لبنـان کـه در ارتباط با ایران است تجـهیزات مخصـوص در اختیـار تروریسـت‌هائی کـه کشتی امریکائی را در یمن منفجر کردند گذاشته است. تجهیزات و اسـلحه از ایـران بـه سـوریه و سـپس بـه حـزب‌الله داده می‌شـود. شـاید چنیـن حمایت‌هائی در حمله به مراکز تجاری امریکا نیز در کار باشد.

سناتور **چارلز گراسلی** نیز گفت: «بیشتر مدارک و شواهد بـه طرف بن‌لادن است، ولی کاملا قابل تصور است که حزب‌الله و دیگران نیز دست داشته‌اند.»

در حال حاضر امریکا سعی می‌کند تمام توجه جهانیان را به یک یا دو جبهه جنگی جلب کند و در همین ارتباط، حتی گفته می‌شـود کـه از "شارون" نیز خواسته شده تا مسئله جنگ با فلسطینی‌ها را وسعت نبخشیده و بزرگ نکند تا توجه دینـا بـه جـای دیگـری غـیر از افغانسـتان و عـراق منحرف نشود!

صدام حسین به امریکا علامت می‌دهـد! – بصـورت همزمـان، مقالات بسیار در طول روزهای پس از حادثه نیویورک در مطبوعات امریکـا علیه عراق منتشر شده است، که اکنون با لشکر کشـی امریکـا بـه منطقـه عملا و رسما گفته می‌شود که عراق نیز همزمان با افغانستان مـورد حملـه قرار خواهد گرفت. در همین روزها، صدام حسین که خطر را احساس کـرده است، طی نامه‌ای به سـازمان ملـل رسـما نقـش خـود در حادثـه را انکـار کرده‌است و بصورت همزمان پای ایران را چنان به میدان کشیده است کـه از آن بوی اعلام همکاری عراق با امریکا علیه ایران می‌آید. صدام حسـین در نامه خود، سریعا خواهان برگرداندن هواپیماهایش از ایـران شـده اسـت. معنای دیپلماتیک این ادعـا آن اسـت کـه عـراق حـاضر اسـت بـه بهانـه هواپیماها جنگ با ایران را شروع کند، به آن شـرط کـه امریکـا بـه عـراق حمله نکند!

استفاده از سلاح اتمی – این درحالی است که ژنرال جنگ طلبی بنام "پال ولوفورتین" معاون "رامس فلد"، وزیر دفـاع امریکـا مسـئله ضـرورت استفاده از سلاح‌های اتمی تاکتیکی در جنگ با افغانستان و عراق را مطرح کرده‌اسـت. همچنیـن، رئیـس یکـی از مراکـز تولیـد ایـن سـلاح‌ها "پـال رابینسون" صحبت از در اختیار داشتن سلاح‌های "کاتگوری۲" هسـته‌ای را مطرح کرده که به عمق زمین می‌رود.

اف، بی. آی چه کسانی را استخدام می‌کند؟

همزمان با این اظهارنظرها و مقالات، اف.بی.آی نـیز بـا صـدور اطلاعیه‌ای خواهان مراجعه کسانی که به فارسـی، افغـانی و عربـی تکلـم می‌کنند و تبعه امریکا هستند برای استخدام شده است. یکـی از مـهمترین شرایط استخدام این افراد تحقیق کامل در مورد این اشخاص حتـی دوران کودکی آنها می‌باشـد. بنـابر گـزارش سـی.ان.ان این افـراد در صـورت استخدام، در مقابل کاری که انجام می‌دهند ساعتی ۳۵ تا ۴۰ دلار دریـافت می‌دارند.

(بقیه اخبار جنبش کارگری از ص ۲۴)

حق اعتصاب کارگران را قانونی کنید! – دبـیر سیاسـی حزب اسلامی کار" افشین حبیب زاده" در گفتگو با خبرنگار اقتصادی ایسـنا گفت: اعتصابات کارگری هیچگونه مغایرتی با قوانین اسلامی ندارد و نبـاید به این اعتصابات به دید سیاسی نگریسـت. یکـی از شـاخص‌های توسـعه سیاسی حق تجمـع و اعتصابـات، آزادی بیـان ومطبوعـات اسـت. حـزب اسلامی کار و خانه کارگری در حال تدویـن مقـررات لازم بـرای قـانونمند کردن اعتصابات کـارگـری می‌باشـند. مـا امیدواریـم بـا قـانونمند کـردن اعتصابات کارگری بتوان مناسباتی را بین کارفرمایان و کارگران بوجود آورد که از توسل به خشونت در جریان مطالبات کارگران دوری شود.

در همین ارتباط، سهیلا جلودارزاده، نمـاینده تـهران در مجلـس ششم نیز در گفتگو با خبرگزاری دانشجوئی "ایسنا" گفت: اعتصـاب، نتیجـه ناامیدی کارگران از دستیابی به حق و حقوق خود از طریـق مکانیسـم‌های موجود در کشور است، که قانونمندی آن موجب جلوگیری از هرج و مـرج و همچنین کاهش فشارهای بیش از حد به کارگران خواهـد شـد. امـروز در جهان به اعتصاب به عنوان یک حق قانونی برای کارگران و اتحادیـه‌های کارگری نگاه می‌شود.

الفبای خصوصی سازی – دبیرکل خانه کارگـر در جلسـه دبیران اجرائی سراسر کشور گفت: آنهائی که بحـث اصـلاح قـانون کـار را دنبال می‌کنند، بیشترین هدفشان حذف قوانین حمایتی کارگران است. این عده قانون شوراهای اسلامی را که به نظر آنها مزاحم است مورد بحث قرار می‌دهند. کارگران در حال حاضر با جریـان طرفـدار سـرمایه‌داری مواجـه است که مطالبات کارگری را، با بهانه قرار دادن بحران اقتصادی به حساب مطالبات خود گذاشته است. افرادی که طرح‌هـا و لوایـح کـارگـری را بـه مجلس ارائه می‌دهند باید حداقل الفبای خصوصی سازی را بدانند!

اخراج فعالان کارگری – دبیراجرائی خانـه کـارگـر تشـکیلات گیلان از عدم تشکیل شوراهای اسلامی کار در کارخانه‌هائی چون "چوکـا"، "داروسازی سیمان"، "پرسیت لوشـان"، "ریسـندگـی گیـلان"، اتوبوسـرانی و شهرداری رشت و دستکش گیلان انتقاد کرد و گفت: در شرکت "چوکـا" از ابتدای انقلاب تاکنون شورای اسـلامی کـار تشـکیل نشـده و مدیـران آن شوراهای اسلامی کار را مزاحم تولید و مدیریت قلمداد کرده‌انـد، در حـالی که مشکل اصلی صنعت کشـور عـدم مدیریـت کارسـاز و کـارآمد اسـت. همچنین، در نشست هفتگی نمایندگـان کـارگـران اسـتان، رئیـس کـانون شوراهای اسلامی کار استان گیلان با اشاره بـه تعطیـل شـدن واحدهـائی نظیر آسانسور و پله برقی گیلان، الکتریک ایـران-رشـت، فـرش گیـلان، صنایع چوب، کاشی گیلان و شیر پاستوریزه گفت: کارگـران ایـن واحدهـا بشدت نگران آینده خود و واحدهای تولیدی هستند کـه تعطیـل شـده‌اند. شرکت کنندگان این نشست از روند رو به افزایش اخراج کارگرانی که قبلا عضو شورا بوده‌اند توسط مدیران کارخانه‌ها بشدت انتقـاد کردنـد. در ایـن نشست، مسئله بازنشستگی پیش از موعد کارگران یکبار دیگر مطرح شـد و از مجمع تشخیص مصلحت خواسته شد تـا بـه اختـلاف میـان مجلـس و شورای نگهبان در باره این قانون رسیدگی کـرده و نظـر مجلـس را بـرای تصویب این قانون تائید کند.

آرزوهای جلال‌الدین فارسی،
توسط طالبان افغانستان تحقق یافت!

لژهای سبز
در پیوند با
اخوان‌المسلمین جهانی

یکبار دیگر، در باره اسلام بسیار می‌نویسند، سخن می‌گویند و می‌اندیشند. نه تنها توسط علمای مسلمان، مفسران قرآن، بلکه توسط الهیون مسیحی و روحانیون دیگر ادیان.

علاقه استادان دانشگاه، جاسوسان و خبرنگاران به اسلام، از نیمه دوم دهه ۷۰ آشکارا افزایش یافت. در این میان علاقه سرویس‌های جاسوسی غرب به مسلمانان هر چه بیشتر مضطرب‌کننده است۰ بویژه اگر در نظر گرفته شود که بیش از ۸۵۰ میلیون معتقد به اسلام در جهان زندگی می‌کنند.

مصلحان اسلامی، نظیر "محمدعبدو" و "جمال‌الدین افغانی" که آثار آنها از شهرت برخوردارند، در مرز سده‌های گذشته و کنونی کوشیده‌اند تا اسلام را مدرنیزه کنند؛ و دقیق‌تر اینکه آن را در ارتباط با شتاب سریع سرمایه‌داری، در کشورهای خاوری و بویژه عربی دمساز نمایند. هر کدام از ادیان دیگر نیز "رفورماسیون" را در زمان خود و در شرایط تاریخی خویش پشت سر گذاشته‌اند.

داوری در باره ترقیخواهی و محافظه کاری و اعتبار مذاهب و ادیان مختلف همیشه نسبی است و بستگی به شرایطی دارد که انسان‌ها در آن زندگی می‌کنند. این امر روشنی است که مذهبی بودن لایه‌های گسترده اجتماعی، اغلب ارتباط مستقیم با مسائل حل نشده اجتماعی دارد.

برای مثال، جمال‌عبدالناصر، رهبر مصر تلاش زیادی برای مدرنیزاسیون مشهورترین دانشگاه اسلامی- «الازهر» کرد. از جمله، برگماری هیات مدیره غیر روحانی بر آن را معمول کرد و دانشکده علوم دقیقه و دانشکده زنان را در آن تاسیس کرد.

در یک کلام اگر بخواهم بگویم: ناصر موسسه آموزش دینی، که دانشجویانی از همه کشورهای اسلامی در آن تحصیل می‌کنند را به زندگی زمینی نزدیک ساخت. این دگرگونی‌های مذهبی در مصر همواره از سوی مردم و روحانیون با تردید روبرو بود، اما این تردیدها هرگز به مقاومت تبدیل نشد.

عبدالناصر که به تناوب سخنرانی‌های خود را با "بسم‌الله الرحمان الرحیم" شروع می‌کرد، یکبار در این باره به من گفت: «من در توضیح آنچه که پیرامون انسان و با انسان رخ می‌دهد طرفدار پیروزی علم هستم. ادیان، از جمله اسلام، از این امر طفره می‌روند. من طرفدار پیروزی علم هستم، اما علم هنوز حقانیت خود را در تصورات میلیون‌ها مصری اثبات نکرده است. آنها به آموزش‌های پیامبر اعتقاد دارند، چرا من نباید این واقعیت مسلم را به حساب بیآورم؟ بعضی اوقات از آیاتی از قرآن استفاده می‌کنم که مالکیت بزرگ ارضی و اخذ بهره در قبال وام پرداختی را منع می‌کند و گاه از برخی دیگر آیات برای اثبات دگرگونی‌های انقلابی استفاده می‌کنم.»

توده‌های مذهبی مصر با ناصر همراهی می‌کردند، زیرا می‌دیدند و احساس می‌کردند آن انقلاب اجتماعی که آن زمان بر سواحل نیل جریان داشت، براستی پاسخگوی منافع حیاتی آنهاست.

انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹، بدون تردید به تشدید علاقه به اسلام در سراسر جهان کمک کرد، اما نباید فراموش کرد که رجوع میلیون‌ها مسلمان به مساجد برای حل مسائل روزمره با انقلاب شروع نشد.

در جهان عرب، پس از شکست اعراب در سال ۱۹۶۷ و بدنبال مرگ ناگهانی عبدالناصر در سپتامبر ۱۹۷۰ بحران شدت گرفت. برخی‌ها می‌گفتند "ناسیونالیسم عربی" دستخوش بحران گشته و شعارهای اجتماعی پرزیدنت ناصر در سال ۱۹۶۲ دچار شکست شده‌اند. آنها فراموش می‌کردند، که مصر در آغاز سال‌های ۶۰ علیرغم اصلاحات انجام شده همچنان کشوری بسیار عقب مانده بود. اقتصاد، ساختار اجتماعی محافظه کارانه، سطح نازل سواد اهالی و یک سلسله عوامل دیگر را نباید نادیده انگاشت. ناصر نمی‌توانست همه چیز را در یکساعت زیر و رو کند و از بیخ و بن دگرگون سازد، حتی به کمک اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی آن زمان. آیا زندگی و تاریخ برای گسترش دگرگونی‌های بنیادین، سال‌های زیادی به او فرصت داد؟

با انقلاب ایران، در منطقه خلیج فارس، خاور نزدیک و افریقا توجه به اسلام تشدید شد. هر سال در قاره افریقا به پیروان محمد میلیون‌ها تن افزوده شد. در چنین شرایطی بود که "ز.برژینسکی" دستیار آن زمان پرزیدنت کارتر در زمینه امنیت ملی، به شیوه خود "انفجار اسلامی" را مطرح و از آن با نقشه تضعیف اتحاد شوروی استقبال کرد. دستیار پرزیدنت کارتر نیز از اندیشه کهنه بریتانیا در باره ایجاد دولت‌ها و رژیم‌هائی با شرکت و حتی زیر رهبری "اخوان المسلمین" در خاور نزدیک ومیانه پشتیبانی کرد!

سابقه اخوان‌المسلمین

براستی، صحبت بر سر چیست؟ انجمن "اخوان‌المسلمین" در سال ۱۹۲۸ با پشتیبانی لندن تشکیل شد. انگلیس‌ها، مانند همیشه در چنین مواردی، گوئی تنها نظاره‌گرند، اما ایادی آنها در قاهره سازمان سیاسی جدید و بدقت پنهانکاری را برای رویاروئی با نیروهای واقعا ملی که از آزادی هر چه سریع‌تر کشور از فرمانروائی بریتانیا طرفداری می‌کردند تدارک می‌دیدند؛ حتی بیش از اندازه. البته، چندان نباید تعجب کرد که در همان زمان، این اقدامات و تبلیغات ضد انگلیسی کسانی را که در لندن در راس انجمن قرار داشتند زیاد ناراحت نمی‌ساخت، بعکس، آنها با اطمینان از اینکه "اخوان‌المسلمین" می‌تواند موقعیت ناسیونالیست‌ها و ملیون صدیق مصر را دچار تفرقه و تضعیف کند خرسند بودند.

با آگاهی از همین نقش بود، که به محض پیروزی انقلاب سال ۱۹۵۲ در مصر، فعالیت "اخوان‌المسلمین" ممنوع اعلام شد. چهار سال بعد انگلیس‌ها از منطقه کانال سوئز اخراج شدند و بدنبال آن، تشکیلات نظامی "اخوان‌المسلمین" در هم کوبیده شد، رهبران آن اعدام شدند، اما انجمن به فعالیت مخفی خود ادامه داد تا در ژوئن سال ۱۹۶۷ و بدنبال شکست اعراب در جنگ با اسرائیل یکبار دیگر "اخوان‌المسلمین" از کمینگاه‌های خود بیرون آمده و فعال شدند. از آن پس، آنها در ۳۰ کشور آسیا و افریقا فعال شدند.

اسلام علیه انقلاب و ترقیخواهی

برژینسکی- این فارغ‌التحصیل دانشگاه "ژوئیتی مک هیل" کانادا برای تئوری‌ها و توطئه‌های اسلامی خود بهره‌برداری‌های ماهرانه‌ای

از ادیان و بویژه اسلام در سطح جهان را ارائه داد. (بعداز پیروزی محمدخاتمی درانتخابات سال ۱۳۷۶ نیز سایروس ونس، هماندیش برژینسکی در یک سخنرانی بسیار دقیق و حساب شده، مسئله ضرورت تعدیل در اصلاحات در جمهوری اسلامی را مطرح کرد، که بدنبال آن افراد و جریاناتی از جبهه مخالفان اصلاحات فورا این پیام را درک کرده و تحقق آن را در دستور کار خود قراردادند۰ حتی از میان اصلاح طلبان اولیه نیز کسانی پرچم تعدیل در اصلاحات را برافراشتند! چنانکه بعدها محمدخاتمی ناچار شد تعدیل و پرهیز از چپ روی در اصلاحات را چنان توضیح داده و تدقیق کند که فاصله آن باتعدیل مورد نظر برژینسکی مشخص شود! این توصیه سایروس ونس همچنان در دستور کار کسانی قرار دارد که روزنامه‌های رسالت، کیهان، جمهوری اسلامی، انتخاب و۰۰۰ سخنگوی مطبوعاتی آن محسوب می‌شوند۰)

در تکامل این اندیشه، در سال ۱۹۷۹ گزارش رسمی در باره مسائل استراتژیک مربوط به "بازی‌های اسلامی" در واشنگتن انتشار یافت. دراین گزارش، از جمله اشاره شد به مرزهای جنوبی اتحاد شوروی. ضرورت محاصره اتحاد شوروی آن زمان از جنوب بوسیله دولت‌های دارای ایدئولوژی خصمانه و ایجاد شرایط برای انفجار "بمب اسلامی". (این استراتژی بعدها در افغانستان با شدت تمام پی‌گرفته شد و به ظهور حکومت طالبان ختم شد و اکنون نیز همچنان از محصول آن برای تسلط بر نفت قفقاز، محاصره ایران و تدارک مقابله با هر نوع تحول مثبت و ترقیخواهانه در روسیه استفاده می‌شود۰ امری که ریشه‌های حادثه نیویورک و لشکرکشی امریکا به خلیج فارس و افغانستان و استقرار نیروهای نظامی ایالات متحده امریکا در قزاقستان، ازبکستان و تاجیکستان را باید در آن جستجو کرد! در همین ارتباط می‌توان مراجعه کرد به راه‌توده شماره ۹۵ و مقاله " اسلام امریکائی چه نقشی ایفا، می‌کند؟")

در دسامبر ۱۹۷۹ کمیته هماهنگی شورای امنیت ملی امریکا با راه افتادن برنامه‌های ازبکی و دیگر زبان‌های جمهوری‌های آسیای میانه در رادیو آزادی موافقت کرد.

در ژانویه ۱۹۸۰ پرزیدنت کارتر به سنا اطلاع داد که برای تکمیل برنامه‌های پژوهشی، حتی برای استفاده علیه اتحاد شوروی به بررسی بنیادگرائی اسلامی نیازمند است! امریکا به "اسلام" بعنوان یک پدیده سیاسی که از آن باید به سود اهداف امریکا استفاده کرد نگاه می‌کرد و نه بعنوان مذهب!

براساس همین برداشت بود، که در همان زمان "واشنگتن پست" اطلاع داد که کاخ سفید به "سیا" رهنمود داده تا اداره جاسوسی گزارش ویژه‌ای در باره این «پدیده سیاسی» تهیه کند. **پدیده سیاسی و نه مذهبی!**

فراماسونی سبز

یکی از ویژه‌گی‌های بنیادگرائی اسلامی، کثرت جنبش‌ها و سازمان‌های آن است، که اغلب گرایش‌های افراطی دارند. شمار این سازمان‌ها و جنبش‌ها همچنان افزایش می‌یابد. بسیاری از آنها مخفی و شدیدا پنهانکار هستند. ساختار آنها یادآور **لژهای فراماسونی** است و به همین دلیل وقت آن رسیده است تا در باره **"لژهای سبز مسلمانی»** بیشتر بنویسم. آیا شما تا کنون چیزی در باره سازمان مخفی **"حجتیه"** شنیده‌اید؟

بیش از ۵۰ سال است که این سازمان در ایران فعالیت می‌کند. روحانیون، دیپلمات‌ها، نظامیان، مقامات بلندپایه دولتی، سوداگران اسلحه، رهبران سرویس‌های مخفی، کارچاق‌کن‌ها، بازرگانان وتکنوکرات‌ها عضو آن هستند. در یک کلام، مهره‌های کلیدی در جمهوری اسلامی!

حجتیه دارای پیوندهای بسیار نزدیک با دو لژ ماسونی انگلستان" **استروم ارگنتسیوم"** و **"گلدن داواین اوتر"** است و دایره منافع آن گسترده‌است- از بانک‌ها، بازرگانی و بازار تهران تا خریدهای پنهانی اسلحه امریکائی، اسرائیلی و دیگر کشورها، محمولات تجهیزات الکتریکی مدرن و اجزای یدکی شکاری‌های "اف ۱۴" که ارتش و سپاه پاسداران ایران به آن مجهز اند. حجتیه فعالانه از لابی‌های ایرانی(افراد با نفوذ) در امریکا یاری می‌گیرد۰ رهبران آن همه کوشش خود را بکار می‌گیرند تا ایران پیوندهای سیاسی خود را با اروپای غربی و پیش از همه با انگلستان گسترش داده و تحکیم بخشد. این، آن هدف اصلی فعالیت متنفذترین سازمان اسلامی است که در عین حال از دیده عموم مردم پنهان است. من بار دیگر توجه را به این واقعیت جلب می‌کنم که « **دشوار است که از ایران سخن گفته شود و بناگزیر به جای پای انگلستان در رویدادهای ایران برخورد نشود!**»

اعتراف باید کرد که در باره اخوان‌المسلمین در کشورهای اسلامی بسیار کم می‌دانیم. در۲۵ سال گذشته در این زمینه رویدادهای هشدار دهنده‌ای به وقوع پیوسته‌است. شعب" اخوان‌المسلمین" زیر نام‌های متفاوت پدیدار شده‌اند. نام‌هائی که گاه روشنفکرانه نیز جلوه می‌کنند. برای نمونه، در کویت "المجتمع الاجتماع" و "جامعه اجتماعی" که برحسب موضوعات مورد بحث یکی جای خود را به دیگری داده‌اند.

یکبار، با ابراهیم شطی دبیر دبیر مسئول وقت اخوان‌المسلمین در باره همه چیز بحث کردیم، از جمله در باره وضعیت افغانستان. در آن زمان هنوز دولت در اختیار حزب دمکراتیک خلق افغانستان بود و طالبان ظهور نکرده بود۰ من یاد آور شدم که هزاران روحانی بدلیل وفاداری به دولتمردان کابل نابود شدند. آنها که این روحانیون را نابود کردند و سرنوشت چند صد هزار مسلمان را در دست گرفته‌اند و آن را با سرنوشت و سازمان‌های "اخوان‌المسلمین" پیوند زده‌اند در کجا به سر می‌برند؟ من با صراحت گفتم که بخش مهمی از رهبران کانون‌های هدایت کننده گروهای مسلمان افغانی که با ارتش سرخ و دولت کابل می‌جنگند به همراه دیگر انجمن‌هاو جمعیت‌های بنیادگرا در مونیخ، آخن، هامبورک، پاریس، لندن و بسر می‌برند و مهم‌ترین آنها با اسرائیل رابطه پنهانی دارند. «سیا» و سرویس‌های ویژه فرانسه و موساد دارای واحدهائی برای کار با "اخوان المسلمین» هستند.

ساختار سازمانی "اخوان‌المسلمین" بسیار خود ویژه است. در پائین گروه‌های ۵ نفره فعالیت می‌کنند و هرکدام تابع بی‌قید و شرط شیخی هستند که از سوی پیشوای روحانی عالی انجمن برگمار می‌شود و این یک نیز به نوبه خود تابع "رابط" ی است که با رهبران ارتباط دارد. دستورات بالائی‌ها لازم‌الاجراست و سزای نافرمانی نیز مرگ است. فراخوان و گردآوری "اخوان" برای اعلام خطر و یا برای دادن اطلاع مهم و یا رهنمود عمل به آنها از امتیازات و اختیارات "شیخ" است. محل گردهمآئی مسجد و گاه میعادگاه‌های پنهانی‌است، که بدقت از چشم کنجکاوان پوشیده باشد. انضباط اعضای "اخوان المسلمین" شگفت آور است. (آنچه که بعدها اکبر گنجی در ارتباط با قتل‌های زنجیره‌ای و "سونای زعفرانیه" و یا محفل عالیجنابان و یا عالیجنابان خاکستری و سرخ و سیاه نوشت، در واقع اشاره‌ای به همین روابط میان محافل حجتیه و حقانی در ایران بود، که شباهت‌های ناگزیر با شیوه عمل و سازمان یابی بین‌المللی اخوان‌المسلمین جهانی دارد۰ از دل همین محافل بزرگترین جنایات در جمهوری اسلامی سازمان داده شد، ترورها، انفجارها، قتل‌های مخفی، قتل‌های تصادفی، ربودن و کشتن، آدم ربائی، مرگ تدریجی براثر تزریق و۰۰۰ بیرون آمد و همچنان ادامه دارد۰ قتل همزمان احمد شاه

مسعود در افغانستان و یورش به ملی–مذهبی‌ها در ایران نیز، بر همین اساس در رابطه‌ای ارگانیک با هم قرار می‌گیرند۰)

فتوا و فرمان! ما در کویت با "ابراهیم شطی" سرگرم بحث در باره اخوان‌المسلمین، سیستم فرماندهی و رهبری در آن بودیم، همین که ابراهیم شطی دست خود را به علامت پایان بحث بلند کرد، بحث با همه تندی خود بی‌درنگ قطع شد. لبخندها به چهره‌ها بازگشت و معلوم نشد از کجا سروکله توزیع کنندگان چای پیدا شد!

در افغانستان اکثریت مطلق کسانی که با دولت می‌جنگند با "اخوان المسلمین" در ارتباط هستند. (در همین شماره راه‌توده می‌خوانید که طالبان نیز در رابطه‌ای تنگاتنگ با اخوان‌المسلمین جهانی قرار دارد و محفل حقانی در ایران نیز نمی‌تواند خارج از اصول پایه‌ای و سازمانی اخوان‌المسلمین عمل کند۰ فراماسونی جدید ایران نیز در همین ارتباط شکل گرفته است) ریچارد میچل امریکائی، یکی از "انجمن" شناسانی که چند سال پیش درگذشت، زمانی گفته بود "اخوان‌المسلمین" مطمئن‌ترین و آینده‌دارترین تکیه گاه غرب هستند!

من در ارزیابی این خاور شناس امریکائی تعمق کردم؛ او ریشه و اساس را خوب دیده بود.

در سال ۱۹۸۱ در راه بیروت که من در آنجا بعنوان خبرنگار ویژه یک روزنامه ادبی کار می‌کردم، بصورت تصادفی **"جلال‌الدین فارسی"** را دیدم. او در آن زمان در کشور خود مشهور شده بود. در سال ۱۹۸۰ یکی از کاندیداهای ریاست جمهوری بود و شانس زیادی برای رسیدن به این مقام داشت، اما یک کشف غیر منتظره این شانس را از او گرفت. منظورم از این کشف فاش شدن هویت افغانی او بود. پدرش شهروند افغانستان بود و او این مسئله را با دقت زیاد پنهان کرده بود. حالا تصور کنید که این شجره او کشف نمی‌شد، طبیعی است که ممکن بود در راس جمهوری اسلامی یک شهروند افغانی قرار بگیرد.

ما به زبان عربی صحبت می‌کردیم و کاملا هم یکدیگر را درک می‌کردیم. من از او پرسیدم چرا اینقدر از گروههای مسلح افغانی دفاع می‌کنید؟ او پاسخی به من داد که دقیقا همسو بود با نظرات بیان شده توسط محقق امریکائی "میچل" در باره تکیه غرب بر "اخوان‌المسلمین". او گفت: « تبدیل انقلاب اسلامی ایران به انقلاب اسلامی جهانی وظیفه ماست و برای این کار انقلاب اسلامی در افغانستان سنی لازم است. انقلاب ایران شیعه است. شیعیان نیز شاخه‌ای از اسلام و اقلیت جهان مسلمانان هستند. پس از انقلاب اسلامی در افغانستان، انقلاب اسلامی راستین جهانی آغاز خواهد شد. این انقلاب نیرومندتر از انقلاب فرانسه و همه دیگر انقلاب‌های پیشین خواهد بود و ما سپس سومین انقلاب اسلامی را در آسیای میانه شما (اتحاد شوروی سابق) شروع خواهیم کرد.»

من به او گفتم در دوران اضطراب انگیزما، حتی با وجود همه تفاوت‌های موجود بین ما و شما، باید به بقای عموم بشریت اندیشید. بازی با "کارت اسلام" در واشنگتن و لندن طرح ریزی شده‌است و رویای آنهاست. مسلمین به بازیهای ویرانگر نیاز ندارند. در سده هسته‌ای، بجای جنگ نوین و تقسیم جهان به مسلمان و مسیحی و بودائی به تفکر نوین نیاز داریم. جهان به هیچ وجه نیازمند تحقق مطلب منتشره در تایمز لندن و اهداف سازمان‌های مخفی مانند انجمن "اخوان المسلمین" ندارد۰ (امروز، می‌توان و ضرورت دارد که یکبار دیگر به آنچه دراین ارتباط گذشته نظری افکنده شود، نقش شخصیت‌ها در جمهوری اسلامی و اندیشه‌های آنها زیر ذره بین قرار گیرد و موقعیت بسیار خطیری که ایران در آن قرار گرفته بازبینی شود، از اشتباهات فاصله گرفته شود، دست‌ها و اندیشه‌های مخرب و هدایت کننده بسیاری از حوادث خونین و خانمان برانداز ۲۰ سال گذشته از دامان حکومت و مردم ایران کوتاه شود۰ اگر چنین کردیم، از هویت ملی و تمامیت ارضی کشورمان دفاع کرده‌ایم، در غیر اینصورت سرنوشت ایران را به سرنوشت افغانستان تبدیل کرده و به جمع کشورهائی خواهیم پیوست که در لابراتوارهای استراتژی امپریالیسم جهانی برای سرنوشت آنها تصمیم گرفته می‌شود و کارگزارانی در حاکمیت و حاشیه آن نیز همیشه پیدا شده و می‌شود!)

(این مقاله، با استفاده از مقاله تحقیقی منتشره در نشریه "لیتراتورنایاگازتا" چاپ مسکو که چند سال پیش منتشر شده بود تنظیم و تدوین شده‌است)

(بقیه مقاله مقدونیه از ص ۳۴)

من تعجب می‌کنم که حزب سبزها پذیرش مسئولیت را آری گفتن به اعمال خودسرانه ناتو و دولت آلمان می‌داند.

س– انگیزه های عملیات درمقدونیه چیست؟

ج– اوچکا خواستار ماندن ناتو در منطقه است و بهانه هم که طرح می‌کند " خلع سلاح " است. حکومت مقدونیه برعکس (اوچکا) خواهان برگشت هرچه سریعتر نظامیان ناتو از منطقه مقدونیه میباشد، یعنی نمی‌خواهد یک منطقه جدید دیگر تحت الحمایه ناتو بشود۰ اگر خوب دقت کنیم می بینم که اتحادیه نظامی غرب یک هدف مشخص را دنبال میکنند و آن استقرار نیرو در مقدونیه و ماندن در آنجاست. از طرف دیگر، ناتو نقش پلیس بین المللی را بازی میکند و تائید آن عملی غیر مسئولانه است. در اینجا سرنوشت " اسکوپیه" هم مطرح است۰ همگامی ناتو و اوچکا نشان دهنده یک ارتباط درونی بین نیروهای جنگ طلب ناتو مستقر در "کوزوو" و "اوچکا" نیزهست۰

س– آیا برای جلوگیری از در گیری‌ها نباید "اوچکا" را خلع سلاح کرد؟

ج– مسلم است که "اوچکا"باید خلع سلاح شود و این امر از جایی باید شروع شود که "اوچکا"در آنجا نیروی بیشتری دارد و آن نیز "کوزوو" است۰ مضاف براینکه سلاحهایی که درمقدونیه بکار گرفته می شوند از طریق"کوزوو" وارد می شوند.و آنجا پایگاه سیاسی و نظامی"اوچکا"است. در "کوزوو" ناتو طبق قوانین نیروهای بین المللی میتواند "اوچکا"را خلع سلاح کند؛ اما در مقدونیه چنین کاری امکا ن پذیر نیست. یعنی در واقع چنین خلع سلاحی انجام نخواهد گرفت. بنابراین مسئله به معنی واقعی کلمه حل نشده باقی خواهد ماند؟

س– حزب شما از عدم حضور نماینده سازمان ملل در مقدونیه انتقاد کرده ولی طبق ادعای حزب حاکم آلمان "سوسیال دمکرات" سازمان ملل هم با این اقدام موافق است .آیا اصولاً سازمان ملل در موقعیتی قرار دارد که بتواند سلاحها را جمع کند؟

ج– ما میدانیم که از اول سازمان ملل به هیچ وجه با حل نظامی مسئله موافق نبود و این کشورهای عضو ناتو بودند،که در همان آغاز کار مخالف حضور سیاسی سازمان ملل و سپردن مسئولیت به آن در مقدونیه بودند. آنها با برجسته کردن چند جمله از صحبتهای دبیراول سازمان ملل چنین وانمود کردند که سازمان ملل هم با اقدام آنها موافق است. در اصل ناتو خواهان کنارگذاشتن سازمان ملل از روند سیاسی جاری جهان می‌باشد. شاید اگر بتوانیم سازمان ملل را از نظر سیاسی مطرح سازیم آنوقت این سازمان قادر به جمع‌آوری سلاح خواهد بشود.

س– شما نه تنها با حضور سربازان آلمانی در مقدونیه بلکه اصولا با اقدام ناتو مخالفید؟

ج– بله. زیرا فکر می‌کنم که این اقدام ناتو باعث تشتت و بی‌ثباتی بیشتر در مقدونیه می‌شود۰

ارتجاع پروری، جنایت و تمدن‌ستیزی ایدئولوژی حاکم در مدارس حقانی است!

پیوند حقانی‌ها از پیشآور تا قم

پیشآور پـایتخت پشتون‌هاسـت۰ شـهری در خـاک پاکسـتان و همسایه با افغانستان۰ برای پشتون‌های دو کشور مرزی وجود نـدارد۰ آنـها عمیق‌ترین پیوندهای قومی، مذهبی و فامیلی را بـا هـم دارنـد۰ ملاحظـه تمایلات پشتون‌های افغانستان، همیشه بخشی از سیاست در این کشـور را تشکیل می داده است۰ بزرگترین و قوی ترین قوم و خلق افغانستان۰ ایـن ملاحظه و تاثیر پذیری چنان است که وقتی ارتش سرخ اتحاد شـوروی بـه عزم بازگشت از کوه‌های افغانستان پائین آمد، دولت مرکزی پـرچـم دوران آشتی ملی را به دکتر نجیب‌الله سپرد که پشـتو زبـان بـود۰ فـارغ‌التحصیل دانشکده پزشکی دانشگاه کابل۰ زمانی هم طالبان او را از داخل سـاختمان سازمان ملل متحد بیرون کشیده و در یکی از میادین شـهر (آریانـا) بـه دار کشیدند، حتی برای این پل پوت‌های مدرسه حقـانی پیشـآور هـم چـاره‌ای باقی نماند تا پیکر بی‌جان او را تحویل قوم پشتون او بدهند و مراسم ختـم و یاد بود او را در قندهار افغانستان نادیده بگیرند۰

آنجا که قندهـار در افغانسـتان بـه پیشـآور در پاکسـتان وصـل می‌شود، مرزی در کار نیست۰ بیش از ۲٫۵ میلیون ساکن دو سوی مرز بـه آسانی اینسو و آنسو می‌شوند۰ مواد مخدر و کالا در همین مـرز غـیر قـابل کنترل چنان جا بجا می‌شوند که انسان واسلحه!

مدارس مذهبی پیشآور پس از چپ‌روی‌های حفیـظ‌الله امیـن در دولتی که با قیام افسران ارتش دولت داوود، درافغانستان تشکیل شد رونـق گرفتند۰ تحصیل‌کرده‌ای در امریکا که پس از قیام افسـران مـترقی ارتـش داوودخان و سرنگونی وی، بعنوان یک کمونیست خارج از کشور خود را بـه کابل رسانده و در دولت نورمحمدترکی بـه دسـت راسـت او تبدیـل شـد۰ دستی کـه بسـرعت کودتـا علیـه ترکـی را سـازمان داد و درکـاخ ریاسـت جمهوری و در اتاق خواب ترکی، بالشتی را که او سر بـر آن گذاشـته بـود، جلوی دهان ترکی گرفته و آنقدر نگهداشت تا برای همیشه از نفس افتاد!

کابل زیر فشار چپ‌نمائی‌های حفیظ الله امین به شهری نا امـن تبدیل شد۰ نه فقط برای مردم مسلمان، بلکه برای آن دسته از اعضـای دو حزب "خلق" و "پرچم" افغانستان که با قیام افسران ارتش بر سرکار آمـده و حزب "دمکراتیک خلق" را در اتحاد با هـم تشـکیل داده بودنـد۰ در دوران قدرت نمائی حفیظ‌الله امین، دهها عضو ارشد دو حزب یاد شده بدستور این تحصیل کرده امریکا به زندان افتادند و یا تبعید شدند، هرجا رنگ سـبز بـه نشانه اسلام وجود داشت باید به قرمز تبدیل می‌شد، حتی کرکره مغازه‌های بازار سنتی کابل! نماز جمعه در مسجد بزرگ پل‌خشتی کـابل ممنـوع شـد، چپرافغانی را که چیزی شبیه عمامه‌اسـت از سـر مـردان مسـلمان و نیمـه روحانی برداشتند، روحانیون تحت پیگرد حکومتـی قـرار گرفتنـد۰ ایـن همـه بنـام کمونیسم انجام شد! شیوه و روشی کـه هیـچ نـوع همخوانـی بـا مشـی و سیاست همیشگی حزب توده‌ایـران در کشـور همسـایه افغانسـتان "ایـران" نداشت و اعتراض‌های رهبری حزب توده‌ایران نسبت بـه ایـن اعمـال نـیز کاری از پیش نبرد و این درحالی بود که بسـیاری از رهـبران حـزب خلـق افغانستان (عمدتا جناح پرچم) در سال‌های مهاجرت نزدیک‌ترین پیوند را با رهبران حزب توده‌ایران داشتند و اساسا آثار اولیه و پایه‌ای مارکسیسـم را از حزب توده‌ایران به امانت گرفته بودند۰

در همین دوران دهها هـزار مـردم کـابل خـود را بـه کوهـهای اطراف شهر رساندند و فاصله نه چندان دور کابل به پاکستان را پشـت سـر گذاشتند و خود را به پیشآور رساندند۰ همـه ایـن چپ‌نمائی‌هـا، جنایـات و آوارگی در تلویزیون و رادیو دولتی به اصرار "حفیظ‌الله امین" بنام کمونیسـم انجام شد!

مدارس مذهبی پیشآور، مثل قـارچ در کنـار اردوگاه‌هـای وسـیع افغان‌های فراری روئیدند۰ وقتی حفیظ الله امین به کمـک اعضـای شـاخه پرچم حزب دمکراتیک خلق افغانستان سـرنگون شـد و بـبرک کـارمل، از تبعید در کشور چکسلواکی به افغانستان بازگشت تا قـدرت رابدسـت گـیرد دهها گروه و سازمان مذهبی برای مبارزه با کمونیسم در پیشـآور پاکسـتان تشکیل شده بود۰ آنها محصول مستقیم چپ‌نمائی‌هائی بودند که بسـیاری معتقدند سرنخ آن در دست سازمان‌های جاسوسی انگلستان و امریکا بـود و حفیظ الله امین از سوی آنها ماموریت اجرا می‌کرد۰

ورود ارتـش سـرخ بـه افغانسـتان را می‌تـوان پایـان دوران چپ‌نمائی‌های خونین ارزیابی کرد، اما نفس حضور ارتش سرخ در کشـوری که در آن باورهای پرقدرت مذهبی وجود داشـت خـود بـه معضلـی جدیـد تبدیل شد؛ چنان که تمام نرمش‌های دولت کارمل در برابر اسـلام و حتـی حضور او و اعضای دولت جدید در مراسم مذهبی و نمـاز جمعـه شـهر نـیز کاری از پیش نبرد۰

حکمتیـار، احمدشـاه مسـعود، برهـان‌الدین ربـانی، صبغـت‌الله مجـددی، گیلانـی و دهـها و دهـها رهـبر کـوچـک و بـزرگ گروه‌هـا و سازمان‌های مسلح مذهبی در کوه‌های مشرف به کابل جنگی فرسایشـی را با دریافت کمک‌های مالی عربستان سعودی و امریکـا و سـیل مدرن‌تریـن سلاح‌های غربی علیه دولت مرکزی و ارتش سرخ سازمان دادند۰ در متـن همه این عملیات مذهبی–نظامی قاچاق مواد مخدر و کالا قرار داشت، کـه همچنان ادامه دارد۰ گرسنگان و آواره‌هـائی کـه خـود را از افغانسـتان بـه پیشآور می‌رساندند بسرعت به لشکر این جنگ خانگی تبدیل شدند۰

۵۵ کیلومـتر بـه داخـل پیشـآور از جـانب شـرق ایـن شـهر "آخوراختک" قرار دارد۰ شهری کوچک با خیابان‌های کم عرض و مملـو از جمعیت، مغازه‌های کوچک و کوچه‌های پیچ در پیچ۰ اما "آخوراختک" یـک شهر معمولی نیست۰ مجتمعی در این شهر کوچک وجود دارد کـه آن را از تمام‌شهرهای پاکستان متمایز می‌کند۰ در بالای ورودی این مجتمع با خط سیاه نوشته‌شده‌است: به دارالعلوم حقـانی خـوش آمدیـد!» اینجـا مدرسـه حقانی پاکستان است۰ مجتمعی شامل ۶ یا ۷ ساختمان دو یا سـه طبقـه و یک مسجد که مناره‌های آن با کاشـی‌های آبـی رنـگ تزئیـن شده‌اسـت۰ جائی که دهـها سـازمان و حـزب مسـلح اسـلامی در آن شـکل گرفتنـد۰ خشونت، نفرت و دوری از ترحـم ایدئولـوژی ایـن مـدارس اسـت۰ همـان ایدئولوژی که ۲۰ سال است مدرسه حقانی قم و ایدئولـوگ‌هـای آن نظـیر آیت‌الله مصباح یزدی، حسینیان، محسنی اژه‌ای، علی‌رازینـی، احمدخـاتمی (عضو جبهه ارتجاع و سخنران نماز جمعه‌های تهران، که مدتی او را بعنوان رقیب هم نام محمدخاتمی جلو انداخته بودند!)، هاشـمی شـاهرودی و هـم اندیشان مذهبی آنها می‌کوشند در ایران جا انداخته و برتـری آن را بـر آن

اسلامی که آیت‌الله خمینی با وعده آن توانست میلیون‌های مردم ایـران را به خیابان‌ها بکشاند تثبیت کنند!

شیخ "سماء الحق" نماینده پارلمان پاکستان و اداره کننده مرکـز حقانی "آخوراختک" این ایدئولـوژی آلـوده بـه خشـونت و دلارهـای نفتـی عربستان سعودی را در گفتگوئی با روزنامه "فیلادلفیـا اینکوریـر" ۳۰ اوت ۱۹۹۸- اینگونه توجیـه می‌کنـد: « مـن افتخـار می‌کنـم کـه ۸۰ در صـد شاگردان این مدرسه علیه شوروی جنگیدند۰»

ژنرال ضیاءالحق دیکتاتور پاکستان که بیش از همه همسـایگان افغانستان نگران استوار شدن پای یک حکومت دمکراتیـک در همسـایگی خود بود، برای مقابله با بحران اقتصادی که در پاکسـتان رو بـه رشـد بـود یگانه راه‌حل فوری مقابلـه بـا بحـران را تقویـت گرایش‌هـای مذهبـی در پاکستان دید. گروه‌های مذهبی در دوران او بسرعت رشد کردند و همزمان با آن‌ها، دروازه‌های نیمه گشـاده پیشـاور بـه روی گروهـها و تشـکل‌های نظامی مذهبی افغانی تماما گشوده شد. دلارهای نفتی عربستان سـعودی و حمایت‌های نظامی-مالی همه جانبه دولـت امریکـا از ژنـرال پاکسـتانی، پیشاور را به پایتخت سازمان‌های نظامی مخالف دولت مرکـزی افغانسـتان در خاک پاکستان تبدیل کـرد. انگـیزه پرقـدرت دیگـری نـیز عربسـتان را تشویق به ادامه این سیاست می‌کرد و آن انقلاب ایران بود. اسلام آیـت‌الله خمینی، لااقل در سال‌های نخست پیروزی انقلاب ۵۷ در بی پروائی کـامل در برابر اسـلام وهـابی عربسـتان سـعودی قـرار گرفتـه بـود و میلیون‌هـا مسلمان- بویژه شیعیان جهان اسلام- قبله‌نمای خود را از مکـه بـه سـوی تهران برگردانده بودند. موقعیت پیش آمـده در افغانسـتان، چپ‌نمائی‌هـای حفیظ‌الله امین که شایعات بسیاری پیرامون ارتباط‌های او با دربار عربسـتان سعودی وجود داشـت و سـرانجام، ورود ارتـش سـرخ اتحـاد شـوروی بـه افغانستان و ادامه جنگ ایران و عراق همه زمینه‌های مورد نیـاز عربسـتان سعودی و پاکستان را برای تقویت کمونیست ستیزی در حاکمیت جمهوری اسلامی و تقویت ارتجاع مذهبی در حاکمیت آن فراهم سـاخت. دلارهـای نفتی عربستان سعودی بسرعت ایدئولوژی اسلام وهابی و حنفی را در میان مسلمانان آواره افغانستان رسوخ داد و مغزشوئی پناهندگان افغـانی در ایـن اردوگاه‌ها را ممکن ساخت.("اولویه رواً" راه‌توده شماره ۷۷)

در چنین شرایط و با چنیـن انگیزه‌هـای اسـتراتژیکی دلارهـای اهدائی ایـالات متحـده و عربسـتان سـعودی بـه مراکـز آمـوزش مذهبـی پاکستان، از جمله دارالعلوم حقانی سرازیر شد!

در سال ۱۹۷۱ تعداد اینگونه مدارس در پاکسـتان ۹۰۰ مدرسـه بود. در سال ۱۹۸۸ که آخرین سال حکومت ضیاءالحق بـود، ایـن رقـم بـه ۳۳۰۰۰ رسید که ۸۰۰۰ مدرسه رسمی و بقیه غیر رسمی بودند. ایـن رقـم اکنون ۵۰ هزار تخمین زده می‌شود. این رقم شامل مدارس ابتدائـی اسـت که به شیوه اکابر قدیم ایران اداره می‌شوند. در همین سال‌ها سـتاره اقبـال حقانی ظهور کرد و دلارهای نفتی نقش آبی را پیدا کـرد کـه زیـر پوسـت شبکه‌های مافیائی این مدارس دوید. دولت پاکستان تنها ۱۰ تا ۱۵ در صـد این مدارس را با گرایش‌های ارتجاعی و ضد کمونیستی اعلام کـرده، ولـی کارشناسان معتقدند شبکه نیرومندی در اطراف این مدارس حلقه زده‌اسـت. آن قرائت خشونت آمیزی که آیـت‌الله مصبـاح یـزدی در نمـاز جمعـه‌های تهران تبلیغ می‌کند و زمین و زمان را بـه هـم می‌بـافد تـا آن را جانشـین تئوری‌ها و سمت‌گیری‌های سیاسی-اقتصادی سال‌های اول انقلاب ایـران و بویژه سمت‌گیری‌های مذهبـی همیـن سـال‌های آیـت‌الله خمینـی کنـد، سرآغاز رفتن به همان راهی است که مدارس حقانی پیشاور رفتنـد و از دل آن طالبان افغانستان بیرون آمدند. هیچکس بدرستی نمی‌دانـد کـه سـرنخ بین‌المللی شبکه‌های مدارس حقانی در پیشاور و یا در قم در اختیار کیست، امـا شـباهت در عملکردهـای سیاسـی-مذهبـی ایـن مـدارس بـا "اخوان‌المسلمین" و "انجمن حجتیه" نشاندهنده آبشخور مشترک همه آنها با یکدیگر است، گرچـه بـا نام‌هـای مختلـف ظـهور کننـد. بعنـوان نمونـه "فدائیان اسلام" در دهه ۳۰، موتلفه اسلامی در دهه ۴۰، انصار حزب‌الله در دهه ۷۰ و۰۰۰ ریشه‌های مشترکی با مدرسه حقـانی قـم، مـدارس حقـانی پاکستان و اخوان‌المسلمین مصر دارند.

ریشـه‌های مکتـب حقـانی را در "دئوبـاندی" هنـد جسـتجو می‌کنند. در اواسط قرن گذشته جمعی از مسلمانان شبه قاره هند، با انگـیزه مقابله با استعمار هند، خواستار برخـی اصلاحـات در آموزش‌هـای مذهبـی شدند. آنها از دل شاخه حنفی اسلام بیرون آمدند و مبلغ تزکیه نفس شدند. بعد از استقلال پاکستان از هنـد، مولانـا "عبدالحـق" پـدر رئیـس کنونـی حقانی، که خود از نخبگان "دئوباندی" بود مدرسه حقانی را در سـال ۱۹۴۷ تاسیس کرد. تا پیش از به قدرت رسیدن ضیاءالحق تعداد شاگردان مدرسـه حقانی از چند صد نفر تجاوز نمی‌کـرد، از آن تـاریخ اسـت کـه شـبکه‌های حقانی در این کشور رو به رشد گذاشتند. در سال ۱۹۸۳ "سـماءالحق" وارد پارلمان پاکستان شد و در سال ۱۹۹۳ مولانا "فضل‌الرحمان" رهـبر جامعـه علمای اسـلامJUI کـه بـازوی سیاسـی حقـانی اسـت مشـاور مخصـوص بی‌نظیربوتو نخست وزیر وقت پاکستان شد. تنها در یـک مدرسـه حقـانی، یعنی "دارلعلوم حقانی" ۲۸۰۰ شـاگـرد از سـنین ۹ تـا ۳۵ سـال تحصیـل می‌کنند که ۱۵۰۰ نفر آنها در همان مدرسه زندگی می‌کنند. دروس مدرسه به زبان‌های اردو و پشتو تدریس می‌شود و سهمیه دائمی افغان‌ها در همین مدرسه ۵۰۰ دانش آموز است. سهمیه دانش‌آموزان آسیای مرکزی نـیز ۴۰ دانش‌آموز می‌باشد. داوطلبان ورود به این مدرسـه همچنـان رو بـه فزونـی دارند. در سال ۱۹۹۹ برای ۴۰۰ جای خالی در این مدرسه ۱۵ هزار داوطلب ثبت نام کردند. آنها روستائیان بسیار جوان و حتـی نوجوانـانی هسـتند کـه بخت خود را برای نجـات از فقـر حـاکم بـر روسـتاها و حاشـیه شـهرهای پاکستان و یا نجات از زندگی بشدت فلاکت‌بار اردوگاه‌های افغانی‌های آواره در این مدارس جستجو می‌کنند و پس از طی نخستین دوره‌هـای آمـوزش مذهبی، اگر از سوی گروه‌های مسلح جذب و عضـو گـیری شـدند سـلاح بدست می‌گیرند و از مرز پیشاور به طرف کوه‌های افغانستان عبور می‌کنند. آنها مـرگ را روزی چنـد بـار در اردوگاه‌هـای افغـانی و حاشـیه شـهرها و روستاهای فقر زده پاکستان آزموده و به چشم دیده‌انـد، بنـابراین مـرگ در کوه‌ها و در جنگی که خودشان هم نمی‌داننـد بـر سـر چـی و بـا کیسـت، سرنوشتی ناگوارتر از مرگ در اردوگاه‌ها و براثر گرسنگی نیست؟! وقتی آنها از مرزهای باز پیشاور گذشته و به کوه‌های افغانستان می‌روند و یا در ارتش نا منظم پاکستان تفنگ بدست مـی‌گـیرند، قومیـت مشـترک پشـتون‌های پاکستان و افغانستان اجازه نمی‌دهد تا معلوم شود چه تعـداد از ایـن ارتـش پاکستانی و چه تعداد افغانی‌است. این وضع و موقعیت حتی در ارتش نیمـه منظم طالبان افغانستان هـم وجـود دارد. خلبـانی کـه از فـرودگـاه نظـامی "خست" و یا "بگرام" بر می‌خیزد به زبـان "پشـتو" بـا بـرج مراقبتـی کـه ماموران آن هم به زبان پشتو صحبت می‌کنند صحبت می‌کند. کـدام یـک افغان و کدامیک پاکستانی‌اند؟ خلبان و یا ماموران برج مراقبت؟

بخشی از این خیل عظیم داوطلبان متعلق به کشورهای دیگـر اسلامی هستند. وقتی جمهوری اسلامی با صرف دلارهای نفتی سرنوشـت حزب‌الله لبنان را بعنوان لشکر شـیعیان ایـن کشـور در اختیـار مـی‌گـیرد و دلارهای جنبش "امل"، "حزب‌الله"، "حماس" و دیگـر گروه‌هـا را سـهمیه بندی می‌کند، چرا عربستان با همین دلارها در اردوگاه‌های آوارگان افغـانی در پیشاور و در مدارس حقانی پاکستان چنین نکند؟

حقانی و طالبان

رابطه میان حقانی‌ها و طالبان، رابطه‌ای مستحکم و ویژه‌است. در تابستان سال ۱۹۹۷ که نبرد خونین و سختی میان طالبان و مخالفین آن‌ها در مزار شریف درگرفت، ارتش طالبان در آستانه شکستی کمر شکن قرار داشت. مزار شریف تحت کنترل ژنرال ازبک اما افغانی‌تبار "دوستم" قرار داشت و احمد شاه مسعود در جبهه پنجشیر و بامیان حمایتش می‌کرد.

این شکست قطعی بود، مگر قوای پاکستان به یاری فارغ‌التحصیلان قدیمی مدرسه حقانی، که حالا حکومت را در بخش وسیعی از کشور افغانستان دراختیار داشتند می‌شتافت. "ملاعمر" که یک چشم بیشتر ندارد و طرفدارانش او را "امیرالمومنین" صدا می‌کنند در یک تماس تلفنی از استاد و دوست قدیمی‌اش "سماءالحق" در مدرسه "دارالعلوم" طلب یاری کرد. بدنبال این تقاضا ۱۲ مدرسه مذهبی حقانی برای یکماه تعطیل شدند تا ۸ هزار نیروی داوطلب و تازه نفس به کمک طالبان در مزار شریف بشتابند. بسیار باید ساده لوح بود، تا پذیرفت که این نیروی ۸ هزار نفره پیش از آن آموزش نظامی ندیده و یک شبه در جبهه‌های جنگ ظهور یافته‌اند و

ساده‌لوح‌تر باید بود که پذیرفت ارتش پاکستان آنها را به صف نکرده و از پیش برای چنین روزی آموزش نداده بود! هواپیماهای نظامی پاکستان این ۸ هزار داوطلب را همراه با محموله‌های عظیم نظامی به کابل و قندهار منتقل کردند تا از آنجا راهی مزار شریف شوند و علیه کفار بجنگند. به آنها گفته شده بود که در مزار شریف کفار حکومت می‌کنند و باید علیه آنها جهاد کرد! بنابر ادعای "سماءالحق" از میان این نیروی اعزامی که هرگز معلوم نشد پس از سقوط مزار شریف بدست طالبان به پیشاور بازگشتند و یا در همانجا به چپاول و غارت و جنایت و حکومت مشغول شدند ۳۰۰ داوطلب کشته شدند. بعدها، "سماء الحق" در مصاحبه با روزنامه اومانیته فرانسه گفت، که ملاعمر در امور بین‌المللی و شرعی همیشه با او مشورت می‌کند. (اومانیته ۷ آوریل ۲۰۰۱)

ملاغلام‌الدین رئیس پلیس مذهبی و یا "امر به معروف و نهی از منکر" طالبان است. تشکیلاتی که ۳۲ هزار عضو دارد و همه آنها در مدارس مذهبی شمال پاکستان و مدارس حقانی دوره دیده‌اند.

در مدارس حقانی جهان به دو بخش تقسیم می‌شود: دارالسلام (امت سنی مذهب) و دارالحرب (بقیه جهان)، ضدیت با تمام مظاهر تمدن بشری و جهاد با مشرکین و صلیبیون، از نظر آنها بودائی‌ها جزو مشرکین‌اند و به همین دلیل باید بت آنها در کوه‌های بامیان (مجسمه‌های عظیم بودا) به توپ بسته می‌شد و منظور از صلیبیون نیز مسیحیان‌اند

طالبان و فارسی زبان‌ها

نشریه **uz** ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان به نقل از "اومانیته" ارگان حزب کمونیست فرانسه می‌نویسد:

نیروهای طالبان که پشتون هستند، د رکابل و دیگر شهرهای افغانستان با فارس زبانان و فرهنگ آنها برخوردی خصومت آمیز و خشن دارند. برای آنها فارس زبان‌ها "انسان‌های درجه دوم" به حساب می‌آیند و تحت تاثیر فرهنگ ایرانی فاسد شده‌اند و با یستی با آنها مبارزه کرد!

در این مقاله همچنین آمده است که فارس‌زبانان بدستور طالبان اجازه ندارند جشن نوروز بگیرند و در ادارات دولتی نیز با آنها رفتاری خصمانه اعمال می‌شود.

آنچه که اومانیته در باره مخالفت طالبان با جشن‌ها و مراسم نوروزی ایرانی‌ها می‌نویسد، شباهت کاملی دارد با مخالفت ارتجاع مذهبی ایران با همین جشن‌ها و برگزاری سنن باستانی ایرانی‌ها. از جمله مراسم چهارشنبه سوری!

ناتو خواهان کنار گذاشتن سازمان ملل از همه حوادث جهانی است!

مقدونیه نمی‌خواهد تحت‌الحمایه جدید ناتو شود!

گفتگو با "ولفگانگ گیرکه" سخنگوی امور خارجه «حزب سوسیالیسم دمکراتیک آلمان».
به نقل از (نویس دویچلند) چهارشنبه ۲۶ اگوست ۲۰۰۱

کشاکش میان اتحادیه اروپا، اعضای اروپائی ناتو و امریکا بر سر حضور نظامی در مقدونیه پیش از انفجارهای اخیر در نیویورک بالا گرفت. مانند همه موارد مشابه در ۱۰ سال اخیر- از جمله در یوگسلاوی- ابتدا جنگ‌های قومی و محلی در مقدونیه آغاز شد و سپس ناتو بعنوان میانجی نظامی آمادگی خود را برای ورود به صحنه اعلام داشت، اما پیش از آنکه ناتو به توافق و تفاهمی در این زمینه برسد، امریکا خود را به محل رساند و ابتکار عمل را برای استقرار نظامی در مقدونیه و تنگ‌تر کردن حلقه محاصره اروپا و کنترل بالکان بدست گرفت. رویدادهای نیویورک و اخبار مربوط به دخالت جدید نظامی امریکا در افغانستان، تا حدود زیادی اخبار مربوط به مقدونیه را از صفحات شبکه‌های خبری تلویزیونی حذف کرد، اما روند استقرار نظامی در مقدونیه بدون پخش این اخبار نیز ادامه دارد. گفتگوی زیر، پیش از حوادث نیویورک انجام شده و نبرد بر سر استقرار نظامی در مقدونیه را، بعنوان نمونه‌ای از تاکتیک‌های شناخته شده ناتو و ایالات متحده امریکا در استراتژی سلطه جهانی و تضاد منافع امریکا و اروپا را نشان می‌دهد. تضادی که آلمان می‌کوشد از دل آن سهم خود در فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم و تقسیم منافع جهانی را در میان کشورهای اروپائی تثبیت کند و در این عرصه گام به گام به دنباله روی از امریکا ادامه می‌دهد. روندی که به نظر بسیاری از کارشناسان سیاسی آلمان نیز نمی‌تواند به درازا بیانجامد! این مخالفت‌ها اکنون در میان احزاب حاکم و غیر حاکم آلمان و دیدگاه‌هائی که بیان می‌کند خود را نشان می‌دهد. مصاحبه زیر نمونه‌ای از آنست.

س- در باره عملیات نظامی ناتو در مقدونیه، کارشناس نظامی حزب سبزها می گوید نباید از زیر بار مسئولیت شانه خالی کرد. منظور چه مسئولیتی است و آیا واقعا اینطور است؟

ج- از نظر ما پذیرش مسئولیت یعنی مخالفت با عملیات نظامی ناتو . زیرا اقدام ناتو عملی شتابزده و نامتناسب با موقعیت جاری کشور ماست.

(بقیه در ص ۳۱)

ضرورت تکمیل و تکامل سیستماتیک رهبری اقتصادی د رنظام سوسیالیستی

سوسیالیسم سرمایه‌داری را "زین" خواهد کرد!

ک. رحمانی

«کار انفرادی تا زمانی که در سیستم تقسیم اجتماعی کار قرار نداشته باشد، فقط ارزش‌های مصرفی بوجود می‌آورد بنابراین، این گونه فرآورده‌های کار ارزش اجتماعی ندارند و در نتیجه نمی‌توانند عنصری از ثروت اجتماعی باشند.»

این نظر مارکس در بحث پیرامون حقیقت تاریخی مقوله‌های اقتصادی است. او معتقد بود که از طریق کار اجتماعی، ثروت مادی یا ارزش‌های فرهنگی در یک روند واحد تولیدی و بمثابه تولید اجتماعی بوجود می‌آید و شالوده جامعه در شیوه تولید ثروت مادی، در شکل معینی ارتباط تولید کننده با وسائل تولید را شکل می‌دهد. در نظام سرمایه‌داری این دو عامل مهم ثروت از یکدیگر جدا هستند. دلیل آن هم این است که در این نظام ابزار کار در مالکیت سرمایه‌دار است و ارتباط کارگر با ابزار کار در روند کارمزدی، یعنی روند استثمار خود تولید کننده ثروت مادی برقرار می‌شود. این همان تضادی است که آن را تضاد اصلی سرمایه‌داری می‌نامند.

تحلیل کامل و تاریخی این تضاد که توسط مارکس و سپس لنین انجام شد، نشان داد که بعلت نارسائی ساخت اجتماعی جامعه سرمایه‌داری، جامعه مبتنی بر مالکیت خصوصی و هرج و مرج تولید اجتماعی، رفاه معنوی و مادی آفریده نشده، و این تولید مصرف کنندگان خود را پیدا نمی‌کند. در شرایط فرماسیون اجتماعی–اقتصادی سرمایه‌داری این وضع بمثابه بحران تولید اضافه و بمثابه فقدان تقاضای معتبر ارزیابی می‌شود. در این موقعیت رشد کلی آتی جامعه، هم پتانسیل و هم امکانات فیزیکی مبرم آن متوقف می‌شوند. کلاسیک‌های مارکسیسم مسیر پیشرفت بشریت را که افزایش "ضریب کیفیت" ساختمانی اجتماع نامیده می‌شود کشف و آشکار کردند. این ضریب یا عامل در یک سیستم سوسیالیستی بالا می‌رود.

وقتی از سوسیالیسم صحبت می‌شود، در واقع سخن از صرفه جوئی زمان، تولید ارزش‌های مادی و معنوی قابل مصرف و در مراحل بالاتر، سخن از اداره معقولانه، با صرفه و موثر اقتصاد، سازماندهی درست همه عرصه‌های حیات زندگی و تکامل سیستم اداره اقتصاد و جامعه مطرح است. فاکتور آگاهی انسانی، نقش برخورد علمی نسبت به حل تقریبا همه مسائل حیات اجتماعی در راستای تکامل عالی‌تر ساختمان سوسیالیستی، ویژگی مهم این دوران است.

فراگیری یا دستیابی علمی به قوانین عینی اقتصاد، عبارت از تاثیر گذاری آگاهانه در آن پروسه‌های مادی و مناسباتی که در آنها بکار برده می‌شوند است. بکارگیری قوانین اقتصادی تنها تاثیر آگاهانه مناسبات تولیدی را تعریف می‌کنند. این تاثیر در پروسه هدایت طبق برنامه اقتصاد ملی انجام می‌گیرد.

در این بحث، بطور طبیعی این سئوال پیش می‌آید که آیا می‌توان مناسبات اقتصادی را بطور کلی دگرگون ساخت؟

به ما می‌گویند، که مناسبات اقتصادی بطور عینی وجود دارد، یعنی مستقل از اراده و شعور ما؛ و به این جهت نیز خارج از اختیار ما عمل می‌کند و تغییر آن ممکن نیست. ما نمی‌توانیم این مناسبات را تکامل ببخشیم.

طبعا، طرفداران سوسیالیسم علمی نمی‌توانند با این نظر موافق باشند. این درست است که مناسبات تولیدی مستقل از اراده و شعور ما وجود دارد، اما این بدان معنا نیست که انسان نمی‌تواند و نباید بر آن تاثیر بگذارد و روند آنها را تسریع و در بستر معین دیگری قرار دهد.

کسانی که ما را از ورود به بحث پیرامون تغییر مناسبات اقتصادی منع می‌کنند، فراموش می‌کنند که در هستی اجتماعی، به موازات پدیده‌ها و پروسه‌های موجود، –به ظاهر مستقل از انسان‌ها– و آنچه از گذشته به ارث رسیده، بطور عینی شکل‌های معینی از رشد و تاثیر گذاری آگاهانه نسل کنونی انسان‌ها وجود دارد؛ از جمله در اشکال معینی از روابط اقتصادی. بنابراین نمی‌توان و نباید با اندیشه‌های پاسیفیستی در عرصه ضرورت دگرگونی مناسبات اقتصادی موافقت کرد. نمی‌توان تکامل و رشد اقتصادی را به حال خود رها کرد و از هرگونه رهبری متمرکز اقتصاد و نوسازی ساختارهای اقتصاد ملی، تکامل شکل مالکیت و غیره دوری گزید.

بنابراین، مفهوم سیاسی–اقتصادی کاربرد قوانین اقتصادی چنین هستند: تاثیرگذاری آگاهانه در سیستم موجود مناسبات تولیدی سوسیالیستی و د راجزاء این سیستم(مثلا در میزان و اشکال دستمزد، عرصه کار، میزان و اشکال توزیع ذخائر مورد مصرف اجتماعی، مناسبات اقتصادی بین موسسات دولتی و دولت، بین‌تعاونی‌ها و دولت، تعاونی‌ها و افراد و) که منطبق هستند با ضرورت روند تکامل این مناسبات.

مهم‌ترین راه بهره فزائی تولید و بهره گیری کارا از قوانین اقتصادی تکمیل مستمر و سیستماتیک رهبری است. پروسه هدایت و اداره اقتصاد ملی در دوران سوسیالیسم، برخلاف تجربه گذشته نه در پروسه تکنولوژی ناب است و نه در اداره اشیاء و انسان‌ها، بلکه کارا ترین ابزار همان اتحادیه‌های اقتصادی است و این ممکن نمی‌شود مگر با وسعت در به کارگیری قوانین اقتصادی در یک جامعه سوسیالیستی مفروض.

کارگران و تولید کنندگان فکری و یدی جزئی از نسلی هستند که مناسبات نوین اجتماعی را بوجود می‌آورند و این پایه و اساس سوسیالیسم است. نظامی که جز با قیام علیه نظام گذشته و میرا برپا نمی‌شود. بنابراین و برخلاف آنچه که در سال‌های اخیر تبلیغ می‌شود، مبارزه طبقاتی همچنان به قوت خود باقی می‌ماند. به سخنی دیگر، روابط تولیدی که تحت تاثیر شرایط جدا از اراده انسانی تکامل می‌یابند، بوسیله کسانی که خود زاده آن شرایط هستند تغیر می‌کند. تغییر مناسبات اقتصادی، یعنی تغییر مناسبات اجتماعی و این امر نیز ممکن نمی‌شود مگر با اراده و عمل فعال انسان‌ها. وقتی روابط میان انسان‌ها تغییر می‌کند، چگونه این انسان‌ها نباید بتوانند اراده خود برای این تغییر را به میدان

آورند؟ نفی و تائید انقلاب و تغییر انقلابی روابط اجتماعی در همین نکته تعریف می‌شود. البته، اراده انسان‌ها نیز یکسان و در یک جهت و با یک هدف نیست. این رابطه انسان‌ها با تولیداجتماعی است که به این سمت‌گیری هویت می‌بخشد؛ **هویتی طبقاتی!**

انگلس همین امر را با این عبارات توضیح می‌دهد:« انسان‌ها خود تاریخ خود را می‌سازند، اما تاکنون نه با اراده جمعی و برحسب یک برنامه جمعی و یا حتی در یک اجتماع تعریف شده. آرزوهای آنها با یکدیگر تصادم می‌یابد و درست به همین علت برتمامی اینگونه جوامع ضرورت حاکمیت مطرح می‌شود، ضرورتی که مکمل و تظاهر آن تصادم است.»(مارکس وانگلس- برگزیده نامه‌ها. مسکو ۱۹۶۵ ص۴۶۷)

بکارگیری متدها در علم اقتصاد

در متد بکارگیری قوانین اقتصادی، غیر از خصلت، غیر از تغییرات مفهوم سیاست اقتصادی که آگاهانه در سیستم مناسبات تولیدی سوسیالیستی وارد می‌شوند، نظم و مکانیزم پیشبرد و انجام این تغییرات نیز آشکار می‌شود.

انگلس در این زمینه تذکر می‌دهد که قوانین عینی تکامل اجتماعی ماهیت "قوانین اعمال اجتماعی خود" انسان‌ها را دارند و به همین دلیل است که این قوانین در صحنه عمل و از طریق اعمال اجتماعی افراد تظاهر می‌کنند؛ و نه تنها از طریق اقدامات مرکز رهبری کننده ارگان‌های اقتصادی، بلکه از طریق عمل توده‌های زحمتکش. در نتیجه آنها بازتاب خود را در اعمال هر عضو جداگانه جامعه می‌یابند، در آن حد که این اعمال نه تصادفی بلکه برحسب ضرورت مشخص می‌شوند. این است که عمل قوانین اقتصادی سوسیالیسم- هم قانون اصلی اقتصادی و هم قانون رشد مستمر بازدهی‌کار، قانون توزیع کار، قانون انباشت سوسیالیستی و که نیروئی در درون سوسیالیسم هستند- از پائین به بالا حرکت می‌کنند. این قوانین، پیش از هر جا در فعالیت‌های اقتصادی سلول‌های اولیه تولید اقتصاد ملی ظاهر می‌شوند.

رابطه علوم با انسان و روابط اجتماعی

اندیشه تبدیل و دگرگونی علوم به نیروی مولده را بیش از صد سال پیش مارکس تئوریزه کرد. این تئوری و فرمول‌های آن دگم، عامیانه و برخاسته از مهندسی جامعه شناختی نیستند. مارکس با صراحت نوشت که علم یک ایده‌آل و در عین حال غنای پراتیک است، نیروی مولده انسان است که بر جنبه‌های معنوی و مادی خود پای می‌فشارد. مارکس "نیروهای تولیدی خود پروسه کار" و " نیروهای تولیدی اجتماعی" را از هم تمیز داد. در مفهوم نخست عناصر پروسه کار و در ساده‌ترین شکل آن: فعالیت معقول، ابزارآن و موضوع آن و در مفهوم دوم نیروی تولید ارگانیسم رشد یافته اجتماعی را در بررسی علم مطرح کرد.

طبیعی است که در مقیاس تکامل تاریخی جامعه، پروسه کار بیش از پیش غامض و با اشکال نوین سازمان‌های اجتماعی کار غنی می‌شوند: جامعه، کئوپراسیون کار، توام کردن و تقسیم کار، بهبود وسائل آگاهی، ایجاد بازار جهانی و ایجاد تقسیم کار بین‌المللی، رشد نفوس و استفاده از تکنولوژی، دانش، استعدادها و قابلیت‌های انسانی و خلاقیت‌ها

اما همه اینها باز می‌گردد به انسان و رابطه‌ای که این انسان و نقشی که در تولید در جامعه دارد و مناسباتی که براین اساس میان انسان‌ها برقرار است!

به این ترتیب، هم علم و هم تکنیک وسیله و ابزار فعالیت‌های بشری هستند؛ چه فکری و چه بدنی! چرا که هر دو مخلوق دست و مغز انسان هستند و توسط انسان تکامل می‌یابند و این نفی کننده دقیق آن اندیشه‌های مخربی است که می‌خواهد علم و تکنیک را برتر از انسان معرفی کند و مناسبات اجتماعی انسان‌ها به بهانه برتری علم و تکنیک بر انسان، آن را در سایه روابط اجتماعی قرار داده و خلاقیت انسان برای دگرگونی انقلابی این مناسبات و رابط اجتماعی را از وی بگیرد!

دانش‌های علمی اندوخته شده نتایج تکامل تمدن بشری به لحاظ تئوریکی و ایده‌آل‌های بشری در زرادخانه‌های ابزارهای تکنیکی‌اند، که درعمل به ماده تبدیل شده‌اند. علم به این دلیل که بمثابه تکنیک امکانات خلاق انسان را توسعه می‌دهد، عنوان نیروی تولیدی را نیز به خود می‌گیرد.

بر همین پایه بود که مارکس گرایش سرمایه به تولید و بهره‌گیری از علم و حتی بهره کشی از آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. سرمایه نشان داد که علم امکان دارد به ابزاری برای نوسازی مستمر و مدرنیزه کردن تکنیکی پایه‌های تولید واستفاده تکنولوژیکی از طبیعت شناسی و منبع سود تبدیل شود. تنها در جریان انقلاب علمی-تکنیکی برای نخستین بار طی تاریخ تمدن بشری، تکامل معنوی و فکری زحمتکشان به عامل اساسی رشد تولید مادی تبدیل شد. در دهه‌های پیشین اقتدار رشد علوم اهمیت روز افزون یافت و دانش‌های علمی در اداره پروسه‌های اجتماعی و اقتصادی و در سازمان‌های کار و تولید به کار گرفته می‌شدند و علم در همه اجزاء اداری و سازمانی مناسبات - از تدوین استراتژی کلی رهبری و هدایت اقتصادی تا سازماندهی کار در هر محل کارگری- شروع به نفوذ کرد. پرنسیب‌های برنامه‌ریزی ـ تامین اعتبارات اقتصاد ملی- از این طریق تدوین شده و تکامل یافتند. این نگرش در تقابل است با "پوزیویتیسم" که ثمر بخشی حل مسائل ویژه علمی بر پایه ماتریالیسم دیالکتیک و ضرورت درک روابط تنگاتنگ علوم با آن را انکار می‌کند.

سوسیالیسم هم علم و هم سرمایه‌داری را "زین" خواهد کرد!

در ارتباط با تحقق سازمانی و هویت علم، دایره دیسپلین علمی توسعه یافت و به تلاش‌های تولیدی جامعه نیز جلب شد. اکنون این امر نه تنها بخش‌های مکانیک، فیزیک، شیمی و بیولوژی، بلکه یک سلسله علوم اجتماعی نظیر اقتصاد و سازمان‌های تولید، اداره عملی جامعه و پژوهش‌های مشخص اجتماعی، استتیک تکنیکی و روانشناسی اجتماعی را در بر می‌گیرد. در تکامل تولید، همچنین منطق ریاضی، اکولوژی، آینده نگری، تکامل علوم و تکنیک و همچنین بسیاری دیگر رشته‌های پژوهشی تاثیر می‌گذارند. این درک و این گرایش در جامعه سرمایه‌داری با مخالفت، واکنش و مقاومت روبروست، چرا که در تقابل با سرشت جامعه طبقاتی است. توان علم و تولید در این جامعه سمت گیری ویرانگر دارد. بخش مهمی از پتانسیل علمی-تکنیکی برای اهداف نظامیگرایانه بکار برده می‌شود. سرمایه‌داری بهره‌برداری از علوم انسانی را در خدمت تقابل با انسان‌ها و در جهت بهره‌برداری و به سود حداکثر رساندن آنها مورد استفاده قرار می‌دهد. سرمایه‌داری به خود می‌بالد که گویا توانسته انقلاب علمی-تکنیکی را "زین‌کند" اما در عمل بازهم این زحمتکشان هستند که "زین شده" اند! و این در حالی است که آینده از آن سوسیالیسم است و سوسیالیسم هم علم و هم سرمایه‌داری را "زین" خواهد کرد!

مصاحبه با نخست وزیر سابق هندوستان در باره دیدار و گفتگوی شکست خورده اخیر ژنرال مشرف حاکم پاکستان و نخست وزیر هندوستان بر سر کشمیر و نقش پاکستان و طالبان در آشوب‌های قومی- مذهبی در آن (ترجمه و تدوین: م.باران)

کشمیر

نارنجک بی ضامن در دستهای هند و پاکستان

"کشمیر" به نارنجکی می‌ماند که هند و پاکستان ضامن آن را کشیده و آماده پرتاب آن به سوی یکدیگرند. منطقه‌ای مسلمان نشین در خاک هندوستان اما همسایه با پاکستان و چین! تنش‌های قومی-مذهبی به زخمی کهنه در بدن هندوستان می‌ماند که هرچند گاه یکبار سر باز می‌کند و اکنون سال‌هاست که سرباز کردن این زخم مکرر در مکرر شده‌است. رویدادهای اخیر افغانستان و حضور ارتش‌های امریکا وانگلستان در این کشور تا مرز مداخله در کشمیر نیز پیش خواهد رفت و دایره‌ای به وسعت پاکستان، افغانستان وهندوستان را در بر خواهد گرفت؟ بسیاری از گروه‌های مسلح در کشمیر، از دل مدارس دینی پاکستان و اردوگاه‌های جنگی طالبان افغانستان بیرون آمده‌اند و این خود به اندازه کافی زمینه ساز گسترش دایره جنگی در منطقه‌است!

ملاقات چند ماه گذشته رهبران هند و پاکستان، دو کشوری که اختلافات و منازعاتشان را بریتانیای کبیر برایشان به ارث گذاشته و هر دو مسلح به سلاح اتمی‌اند برای جلوگیری از چنین حالتی ترتیب یافت. این ملاقات بدون نتیجه پایان یافت و برای مسئله کشمیر بعنوان معضلی میان دو کشور راه‌حلی یافت نشد! به این ترتیب، کشمیر بعنوان هسته مرکزی یک کشمکش نظامی همچنان در منطقه باقی ماند.

وزیر خارجه هندوستان، در پایان سفر ژنرال مشرف به هندوستان بدون اشاره صریح به شکست مذاکرات، از حرکت کاروان در یک فرصت مناسب سخن گفت، اما نگفت بار این کاروان چیست و در کدام فرصت به حرکت در خواهد آمد! او گفت: «کاروان صلح به پیش خواهد رفت و در یک فرصت مناسب به هدف خواهد رسید!»

وزیر خارجه پاکستان نیز پس از بازگشت به کشورش، درباه دیدار رهبران هند و پاکستان، با اشاره غیر مستقیم به شکست مذاکرات گفت: «در این دیدار زمینه‌های مشترکی بوجود آمد که هر دو کشور می‌توانند در ملاقات‌های بعدی به توافق‌هائی درباره کشمیر دست یابند!»

در جریان همین دیدار، هندوستان وجود یک میانجی خارجی را برای حل مسئله کشمیر رد کرد و گفت «دو نفر کافی است و سومی مزاحمت ایجاد خواهد کرد!» اما تحولات و دگرگونی‌های کنونی در منطقه این میانجی را تحمیل و کشمیر را به سرپل نیروی نظامی امریکا برای تبدیل آن به پایگاه نظامی جدید این کشور در آن منطقه تبدیل نخواهد کرد؟

هر دو کشور هندوستان و پاکستان در ۵۰ سال اخیر سه بار بر سر مسئله کشمیر با یکدیگر وارد جنگ شده‌اند، اما این جنگ‌ها نیز هیچکدام نتوانستند به آن زمینه خصومت‌های نژادی و مذهبی که استعمار کهنه کار انگستان هنگام پذیرش استقلال هندوستان و تقسیم آن از خود بر جای گذاشت خاتمه ببخشد. اکنون با تمایل هندوستان به گسترش مناسبات با چین و روسیه و ایجاد یک بلوک منطقه‌ای در برابر یکه‌تازی امریکا و نزدیک‌ترین متحدش در جهان "انگلستان" بار دیگر مسئله کشمیر و زمینه‌های برخوردهای نظامی بین پاکستان و هندوستان بروز کرده است.

ژنرال پرویزمُشرف پیش از دیدار اخیرش از هندوستان ضمن اشاره به قدرت اتمی هر دو کشور گفت: «سلاح‌های اتمی مسئولیت‌های جدیدی بر عهده ما گذاشته است.»

ایجاد یک پارلمان منطقه‌ای در آسیای جنوبی نیز از جمله مسائل مورد مذاکره رهبران دو کشور بود، اما مشخص نیست که این پارلمان مشترک می‌خواهد بصورت یک بلوک‌بندی نظامی-اقتصادی مانع اتحاد هندوستان، چین و روسیه شود و یا هر کشور عضو این پارلمان برای اتحادیه‌های اقتصادی و نظامی با کشورهای دیگر خارج از منطقه استقلال خواهد داشت. این بلوک‌بندی و ایجاد چنین پارلمانی، با توجه به حضور نظامی امریکا در افغانستان و استفاده از کلیه پایگاه‌های نظامی پاکستان واقعا دارای استقلال خواهد بود؟

از آنجا که مناسبات هندوستان و پاکستان، اتحادهای اقتصادی و یا نظامی در منطقه و در خطرناک‌ترین حالت آن "آغاز جنگ" میان دو کشور با سرنوشت کشور ما نیز ارتباط نزدیک پیدا می‌کند، متن گفتگوی زیر را که شرحی از سابقه مذاکرات و اختلافات پاکستان و هندوستان درباره کشمیر است، از نشریه "نویس دویچلند" به فارسی برگردانده و منتشر می‌کنیم. اکثریت مسلمان کشمیر و سابقه‌ای که از جمهوری اسلامی در زمینه آلوده ساختن کشور ما در منازعات نظامی در اینگونه کشورها و مناطق از خود بجای گذاشته نیز حساسیت مسئله را دو چندان می‌کند.

پایان دیدار بی نتیجه رهبران

دیدار ژنرال پرویز مُشرف، حاکم پاکستان از هندوستان و مذاکرات او با نخست وزیر هندوستان "بهاری واجپائی" برای حل اختلافاتی که بر سر کشمیر وجود دارد، فرصتی را فراهم ساخت تا یکبار دیگر روابط و معضلات موجود بین دو کشور هندوستان و پاکستان از عمق به سطح آمده و مطبوعات درباره آن مطالب و گزارش‌هائی را منتشر کنند. عمقی که ریشه در مستعمره هند شرقی بریتانیای کبیر دارد. این روابط را حضور طالبان در افغانستان و در پناه ارتش پاکستان حساس‌تر ساخته است.

س- ژنرال مُشرف، برای یافتن راه حلی جهت حل مسئله کشمیر به هندوستان رفت و دست خالی بازگشت؟

ج- مسئله کشمیر علت اصلی این دعوت و دیدار نبود. مسئله بیش از هر چیز برمی‌گردد به ضرورت از سرگیری دوباره ارتباط بین پاکستان و هندوستان. ارتباطی که از سال ۱۹۹۶ به ابتکار نخست وزیر سابق پاکستان "نوازشریف" بوجود آمده بود. متاسفانه این ارتباط بعد از جنگ "کارگیل" قطع شد. این دیدار تلاشی بود برای ادامه آن مناسبات.

س- آیا نوار مرزی که به مدت ۵۳ سال کمشیر را تقسیم کرده است، بعنوان مرزهای بین‌المللی پذیرفته می‌شود؟

ج- بعد از دیدار ایندیراگاندی و ذوالفقار علی‌بوتو در سال ۱۹۷۲ و توافقنامه‌هائی که در آن دیدار بدست آمد، دیگر مشخص شده بود که نوارهای مرزی پایه‌ای برای پذیرش مرزهای بین‌المللی خواهد بود. همانطور که می‌دانید آن دیدار در پایان جنگی صورت گرفت که با برتری کامل هندوستان پایان پذیرفته بود. ما در آن جنگ توانستیم ۹۵ هزار اسیر جنگی و مقدار وسیعی خاک بدست آوریم. همین می‌توانست دلیلی برای امضای معاهده‌ای در محل دیدار، یعنی منطقه "سیمال" (منطقه‌ای در هندوستان) باشد. البته در آن دیدار گاندی بیشتر به صلح آینده می‌اندیشید و به همین دلیل هم مایل نبود فضای ناگواری مانند قرارداد "ورسال" بوجود آید که آینده آن ناگوار باشد.

حالا هم اگر قرار باشد هر دو حکومت بطور جدی و بخاطر مصلحت و منافع مردم خود در جستجوی راه حلی باشند، تبدیل نوار مرزی به مرزهای بین‌المللی همانطور که در سیمال به طور تشریفاتی عنوان شد، بهترین پیشنهاد است.

س- ژنرال مُشرف (که با کودتا علیه دولت نوازشریف بر سر کار آمد) دو سال پیش ادامه گفتگوها را عقیم گذاشت. او طراح جنگ "کارچیل" بود. آیا فکر می‌کنید با چنین فردی می‌توان بر سر مسئله کشمیر گفتگو کرد؟

ج- ما همسایه‌ایم و مجبوریم با یکدیگر کنار بیآئیم. هر چه زودتر به این نتیجه برسیم و با صلح و آرامش در کنار هم زندگی کنیم، بهتر و مفیدتر برای هر دو کشور است. تردید و تعلل برای رسیدن به یک لحظه دلخواه هیچوقت در تاریخ جایز نبوده است و ما هم نمی‌خواهیم تا آن لحظه دلخواه که حکومتی ایده‌ال در پاکستان بر سر کار بیآید صبر کنیم. آنچه که در مور دولت کنونی پاکستان مطرح است نیز بنظر ما مردم پاکستان خودشان باید تصمیم بگیرند که چه حکومت و یا حاکمی داشته باشند. سیاست مرکزی هندوستان عدم مداخله در امور داخلی همسایگان و احترام به تمامیت ارضی آنهاست. ما نمی‌توانیم برای رسیدن به صلح منتظر تغییر حکومت در پاکستان بمانیم، این امر به خود مردم پاکستان مربوط است.

س- دعوت از مُشرف را نخست وزیر کنونی هندوستان بعمل آورد. شما هم بعنوان نخست وزیر سابق هندوستان چرا در این دیدار شرکت نکردید؟

ج- سیاستمداران هندوستان ژنرال مُشرف را یک کودتاچی و مقابله‌کننده با دمکراسی در پاکستان ارزیابی می‌کنند. من در این دیدار حضور نداشتم اما نظراتم را پیشتر داده بودم.

س- چرا طرف‌های دیگری در این مذاکرات شرکت نداشتند؟ مثلا جنگجویان کشمیری!

ج- موضوع گفتگو روابط دو جانبه بین هندوستان و پاکستان بود و مردم کشمیر هم جزئی از آن هستند، اما هیچ کشوری به اتباع خود حق مذاکره مستقیم با یک حکومت خارجی را نمی‌دهد.

س- شما می‌دانید که فقط مسئله کشمیر مطرح نیست. در میان جنگجویان کشمیری مزدوران افغانی نیز حضور دارند. در ضمن چین هم درکنار پاکستان بخشی از این مناقشه به حساب می‌آیند. درضمن پاکستان از نظر نظامی متحد چین است و یک قسمت از کشمیر تحت کنترل چین است. آیا هندوستان از سه طرف در تنگنا قرار ندارد؟

ج- نه! هندوستان خود را در چنین وضعیتی نمی‌بیند. روابط ما با چین بهبود یافته و با پاکستان نیز در حال بهبود است. اما طالبان نه تنها خطری برای هندوستان، بلکه خطری برای هر ملت و کشور دیگری است. متاسفانه این تروریسم، بدون مانع در منطقه در حال گسترش است. حتی دایره این تروریسم به الجزایر هم کشیده شده است. کشوری که خود مسلمان است. من بر اساس یک ماموریت، مدتی از طرف سازمان ملل در الجزایر بودم و توانستم مدارکی دال بر فعال بودن افغان‌ها در آنجا پیدا کنم. آنها حتی می‌کوشیدند منطقه عملیات خود را در "ماری‌تیوز" در آسیای میانه و در قسمتی از روسیه گسترش دهند. طالبان نه تنها خطری برای هندوستان، بلکه خطری برای هر جامعه متمدن است و به همین دلیل همه باید علیه آن مشترکا وارد اقدام شوند. جالب است که حتی امریکا و اتحادیه اروپا و سازمان ملل هم از عملیات طالبان می‌نالند، اما اقدامی صورت نمی‌گیرد.

س- اما همه می‌دانند که طالبان دست پرورده رژیمی است که حاکم نظامی آن برای دیدار به هندوستان دعوت شد!

ج- حتی جامعه متمدن پاکستان هم نگران تهدیدهای طالبان است. چندی پیش یک خبرنگار پاکستانی به من می‌گفت: ما نمی‌توانیم به درستی یقین حاصل کنیم که تا چه اندازه طالبان جامعه متمدن پاکستان و شیوه زندگی آن را تهدید می‌کنند و تا به حال چه نتایج منفی برای آن داشته است. اسلحه به طور قاچاق وارد این کشور می‌شود و دایره نفوذ بنیادگرائی آلوده به خشونت بیشتر می‌شود.

ما با ژنرال مشرف بعنوان رئیس حکومت وارد گفتگو شدیم و من از مطالبی که در دستور کار قرار داشت اطلاع دقیق نداشتم، اما مطمئن هستم که یکی از مواردی که نخست وزیر هندوستان با وی در میان گذاشت همین خطر بود.

(بقیه مصاحبه صدر ملی حزب کمونیست فرانسه ... از ص ۳۹)

زیرا که این مسئله فقط مشکلی نیست که در ایتالیا پیش آمد، بلکه ارتباط پیدا می‌کند با دمکراسی وحقوق بشر در سراسر جهان. در همین ارتباط، ما پیشنهاد خودمان را از هم اکنون اعلام می‌کنیم. این پیشنهاد عبارتست از درخواست همکاری با آن سازمان‌ها و گروه‌هائی که با خوشنت طلبی‌های "اتونوم"ها موافق نیستند و نمی‌خواهند با این خشونت طلب‌ها ارتباط داشته باشند. واقعیت هم اینست که این گروه‌های خشونت طلب باعث تشدید هرج و مرج می‌شوند و این در شرایطی است که ماخواهان مبارزه مسالمت آمیز هستیم و از تظاهرات بدون خشونت دفاع می‌کنیم. آنچه را هم که شما در باره پیشنهاد ما به پارلمان مطرح کردید، درحقیقت پیش از حوادث جنوا مطرح شده بود و من هم بدقت آن را مطالعه کرده‌ام. آن پیشنهادها عمدتا در ارتباط است با حفظ امنیت نشست‌های سران کشورهای صنعتی و این درحالی است که بنظر من، همین حوادث نشست جنوا هم نشان داد که مشکلات کنونی جهان را نمی‌توان با توسل به این شیوه‌ها حل کرد. به همین دلیل فراکسیون چپ پارلمان اروپا به پیشنهادی که شما به آن اشاره کردید بسیار با احتیاط می‌نگرد.

مصاحبه صدر ملی حزب کمونیست فرانسه و رئیس فراکسیون چپ پارلمان اروپا

مخالف حکومت ۷ کشور صنعتی برجهان هستیم!

ترجمه کامران شیردل

در پارلمان اروپای واحد، یک فراکسیون "چپ" حضور دارد، که "فرانس ورتس"، دبیر اول حزب کمونیست فرانسه ریاست آن را برعهده دارد. پس از حوادث خونین آخرین محل برگزاری کنفرانس کشورهای بزرگ امپریالیستی جهان در "جنوا"ی ایتالیا، گفتگوئی با وی در همین زمینه انجام شد، که در روزنامه "نویس دویچلند" آلمان منتشر شده است.۰ در این گفتگو مسئله "جهانی شدن" از دیدگاه فراکسیون چپ پارلمان اروپا نیز به بحث گذاشته شده‌است. بخشی از نظرات دبیراول حزب کمونیست فرانسه شبیه نظراتی است که اخیر "گنادی زوگانف"، دبیراول حزب کمونیست فدراسیون روسیه، در ارتباط با جهانی شدن بصورت تئوریک مطرح کرده‌است. (گزیده‌ای از این نظرات وی در شماره ۱۱۰ راه‌توده چاپ شده‌است)

مصاحبه صدر ملی حزب کمونیست فرانسه و رئیس فراکسیون چپ پارلمان اروپا را، که در نشریه "NEUES DEUTSCHLAND" ارگان مرکزی حزب "سوسیالیسم دمکراتیک" آلمان چاپ شده در زیر می‌خوانید.

س- فراکسیون چپ پارلمان اروپا خواهان شرکت فعال‌تر در روند "جهانی‌شدن" شده‌است. دلیل این شتاب چه می‌تواند باشد؟

ج- تصور می‌کنم بحث‌ها و درگیری‌هائی که بر سر "جهانی‌شدن" وجود دارد، بتدریج و در روند تکاملی خود موقعیتی را بوجود آورده‌است که به موجب آن، حتی اتحادیه اروپا هم می‌تواند عامل تغییرات و سامانگیری‌هائی در سطح جهانی شود. باید توجه داشت که این مبارزه تنها در حد نمایندگی‌های دولتی و غیر دولتی خلاصه نمی‌شود، بلکه ریشه‌های اجتماعی نیز دارد و به همین دلیل ما این مبارزه را یک مبارزه سیاسی تلقی کرده و مبارزان این راه را شرکای سیاسی خود محسوب می‌کنیم.

س- پس از نشست سران ۸ کشور بزرگ صنعتی در سوئد و ایتالیا، شما با نمایندگان ATTO و دیگر نمایندگان حاضر در پارلمان اروپا در ارتباط با "جهانی‌شدن" یک سلسله تبادل نظرها را داشته‌اید. چه مسائل عمده‌ای در این گفتگوها مطرح بوده‌است؟

ج- مهم‌ترین محورهای این بحث‌ها عبارتند از

۱- نقش این نشست‌ها، یعنی ۷ یا ۸ کشور بنشینند و برای جهان تصمیم بگیرند، سیاستی را اتخاذ کنند و آن را در جهان به اجرا بگذارند و نوعی حکومت جهانی را برای خود قائل باشند. ما با این امر مخالفیم و معتقدیم نباید اجازه داد این کشورها سازمان ملل متحد و دیگر سازمان‌های قاره‌ای و یا فراقاره‌ای را در سطح جهان نفی و روز به روز کم‌رنگ‌تر کنند و خود به جای آنها تصمیم بگیرند.

۲- در ارتباط با نقش بسیار خشن پلیس در محل نشست اخیر سران کشورهای بزرگ صنعتی در "جنوا"ی ایتالیا هم بحث کردیم. سرکوب خشن نیروهای معترض به "جهانی شدن از نوع ماوراء لیبرالیسم آن" در جنوا، امری نبود که بتوان به آسانی از آن گذشت.

۳- نکته مهم دیگری که مورد تبادل نظر ما قرار گرفت، موضوع تغییر برنامه‌های اجتماعی در کشورهاست که حاصل نشست سران هشت کشور در جنوا ست.

س- شما می‌دانید که "ژوسپن"، نخست وزیر فرانسه و "شرُودر"، صدراعظم آلمان در نشست وزرای بازار مشترک گفته‌اند که هر روز تعداد زیادی از سیاستمداران همگام با مخالفین سیاست "جهانی‌شدن" می‌شوند.

ج- ابتدا این را بگویم که من مخالف استفاده از واژه "مخالفین جهانی شدن" هستم، چرا که اکثر مبارزان این راه مخالف ارتباط جهانی به معنای اصلی خود نمی‌باشند، چرا که بسیاری از مشکلات موجود جهان تنها در چارچوب جهانی آن قابل حل است و نه در شکل دیگری. حتی فراکسیون چپ پارلمان اروپا هم مخالف جهانی شدن از نوع "نئولیبرالی" آن هستند. ما اعتقاد داریم که این پروسه فقط بصورت دمکراتیک و با پشتیبانی همگان سرانجام نهائی خود را پیدا خواهد کرد.

س- نخست وزیر بلژیک و رئیس فعلی بازار مشترک پیشنهاد کرده‌است که بازار مشترک بمنظور دست یافتن به عدالت اجتماعی درجهان از بانک‌ها و محل تبادل ارزهای خارجی مالیات ویژه‌ای با نام "مالیات توبین" گرفته شود.

ج- مسلما مالیات توبین نمی‌تواند حلال مشکلات جهانی شود. ضمنا، شخصا بارها با نخست وزیر بلژیک در این باره صحبت کرده‌ام، او اعتقاد چندانی به اخذ این مالیات ندارد، در حالیکه ما از این ایده پشتیبانی می‌کنیم، زیرا هر مصوبه‌ای که جنبه مثبت و مترقی داشته باشد، حتی گرفتن چنین مالیاتی، یک گام به جلوست و می‌توان از آن بعنوان گامی در جهت پیشرفت برنامه اجتماعی یاد کرد. حتی بحث و تبادل نظر در باره آن در اتحادیه اروپا هم یک گام به پیش است!

س- وزرای داخلی بازار مشترک، پس از رویدادهای »جنوا" هنگام کنفرانس سران کشورهای بزرگ صنعتی، طرح مهار خشونت را عنوان کرده‌اند و در همین رابطه استفاده از قوانین پلیسی کشور بروکسل را پیش کشیده‌اند. نظر فراکسیون چپ پارلمان اروپا دراین باره چیست؟

ج- خشونت خیابانی در جنوا را نباید فقط متوجه عملکرد رادیکال‌های بلوک سیاه وابسته به "اتونوم"ها دانست. خود من شاهد سرکوب پلیسی مردم بودم. مردم عادی ضرب و شتم شدند، حتی افرادی که هنگام بحث‌های خیابانی دستگیر شده بودند، در مقر پلیس مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. محاصره پلیسی شهر جنوا پیش از نشست و یورش بیرحمانه پلیس به تظاهر کنندگان طرح ریزی شده بود، که خود تائید کننده نظر من در باره تدارک از پیش طراحی شده برای یورش به اعتراضات مردم بود. ما این عملیات را محکوم می‌کنیم، (بقیه در ص ۳۸)

اخباری پیرامون جلسه پرتنش شورای عالی امنیت ملی و سخنرانی اخیر "رهبر" پیرامون مسائل امریکا

ماجراجوها و چرب زبان‌هاخود را آماده معامله با امریکا می‌کنند!

در برخی محافل سیاسی تهران، اخباری پیرامون یکی از جلسات پرتنش شورای امنیت ملی که در حضور "رهبر" تشکیل شده بر سر زبان‌هاست. این جلسه در هفته دوم عملیات تروریستی نیویورک و پس از بازگشت وزیر خارجه انگلستان از ایران تشکیل شد. هدف از این جلسه خاتمه بخشیدن به مواضع پراکنده و متضاد مسئولین و مقامات جمهوری اسلامی و چندگانگی برخورد امام‌جمعه‌های تهران و تلویزیون و مطبوعات با حوادث امریکا و عملیات نظامی این کشور در افغانستان بوده‌است.

در جلسه مورد بحث، پس از بررسی اخبار موجود و اطلاعات مربوط به سفر وزیر خارجه انگلستان، شیوه برخورد با خواست امریکا برای استفاده از حریم هوائی ایران برای عملیات نظامی در افغانستان و سیاست کلی جمهوری اسلامی پیرامون تهاجم سیاسی–نظامی امریکا به نظر سنجی نهائی در میان اعضای شورای امنیت ملی گذاشته می‌شود. محمدخاتمی بر ضرورت دوری از هرگونه عمل و یا سخن تحریک آمیز و بهانه ساز و در عین حال داشتن مواضع مستقل ملی و عدم هرگونه حمایتی از دولت طالبان پا فشاری می‌کند. کمال خرازی وزیر خارجه و علی‌شمخانی وزیر دفاع به مواضع خاتمی رای می‌دهند و آن را تائید می‌کنند. سرلشکر رحیم صفوفی فرمانده سپاه پاسداران مسئله اعلام حمایت از طالبان را مطرح می‌کند و اینکه باید امریکا را پیش از آنکه در ایران با آن درگیر شویم، در کشور افغانستان به دام بیاندازیم!

پایان این نظرسنجی اعلام حمایت "رهبر" از مواضع محمدخاتمی در همان جلسه بوده‌است، اما محمدخاتمی جلسه را پایان یافته تلقی نکرده و از "رهبر" می‌خواهد که خود تصمیمات متخذه در آن جلسه را در یک سخنرانی اعلام کند تا ائمه‌جمعه و مقاماتی که با نهادهای رهبری در ارتباطاند و یا در ارگان‌های نظامی سمت فرماندهی دارند و با مطبوعات و تلویزیون مصاحبه می‌کنند و یا در نماز جمعه‌ها سخنرانی می‌کنند مطابق این نظر و تصمیم عمل کنند و به چندگانگی در موضع گیری‌ها خاتمه داده شود. این پیشنهاد خاتمی نیز مورد تائید قرار می‌گیرد. سخنرانی علی‌خامنه‌ای در برابر خانواده شهدای جنگ، که در آن مواضعی در مجموع سنجیده، کم حاشیه و در چارچوب منافع ملی ایران بیان شد، حاصل جمعبندی این جلسه و تعهد وی برای حرکت در همین چارچوب بوده‌است. پس از آن جلسه و اعلام جمعبندی مواضع بیان شده در آن توسط رهبر در دیدار با خانواده‌شهدای جنگ، از سوی دو جریان حاضر در آن جلسه مواضعی حادثه جویانه و سازشکارانه نسبت به امریکا بیان شد. نخست هاشمی رفسنجانی که خود نیز در آن جلسه حضور داشته، در نماز جمعه دانشگاه تهران چنان در باره عملیات تروریستی نیویورک، امریکا و عملیات نظامی آن در منطقه سخن گفت، که در واقع مطرح کردن خویش بعنوان چهره‌ای طرفدار معامله با امریکا بود.

فرمانده سپاه پاسداران "رحیم صفوی" نیز به نوشته روزنامه "حیات‌نو" ۷ مهرماه، در جمع برگزیدگان بسیج خانواده سرداران شهید جامعه مهندسین (تشکل وابسته به جمعیت موتلفه‌اسلامی)، پزشکان، طلاب، دانشجو و ورزشکاران بسجی در سالن سینمای سپاه شهر کُرد گفت، در چارچوب همان مواضعی که در جلسه شورای امنیت ملی اتخاذ کرده بود گفت: «امریکائی که به عنوان ابرقدرت می‌خواست نظیم نوین جهانی را برقرار کند، خودش امروز دچار حادثه‌ای شده که باور نمی‌کرد. حادثه‌ای که در امریکا رخ داد واژه امنیت را یک واژه سیال و ناپایدار ساخت.»

این سخنان را اگر کسی نخواهد ساده‌لوحانه و یا عوامفریبانه – آنهم از سوی کسی که فرمانده سپاه پاسداران است– تلقی کند و سطح بسیار نازل هوش و آگاهی سیاسی چنین مقامی را به نمایش عمومی بگذارد، نوعی ماجراجوئی و سخنان تحریک آمیز است، که در جلسه شورای عالی امنیت ملی نیز با صراحت از سوی وی بیان شده است. صاحبان این اندیشه و نقشه، پیش از آنکه به فکر مبارزه با امریکا و یا دفاع از استقلال ملی کشور باشند، در فکر فرصتی احتمالی برای نظامی کردن فضای کشور به بهانه حمله امریکا به ایران و یا جنگ در افغانستان و درگیر شدن قوای نظامی ایران در آن هستند. دارندگان این نقشه و تفکر، بر این باورند که به محض نظامی شدن فضای عمومی کشور خواهند توانست دفتر اصلاحات را بسته و یورش گام به گام به اصلاحات و دستگیری ملی–مذهبی ها، که خود نقش مستقیم در آن داشته‌اند به هجوم همه جانبه به جنبش، به مجلس، به دولت، به روزنامه‌ها، به شخصیت‌های ملی، به اپوزیسیون داخل کشور و... تبدیل کنند و پس از فارغ شدن از این عملیات، خود بر سر میز معامله و مذاکره مستقیم با امریکا و انگلستان بنشینند! هم آن نرمزبانی هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه تهران و نشان دادن خود به عنوان چهره‌ای مطلوب‌تر از هر کس دیگری برای معامله با امریکا و هم این ماجراجوئی سردار صفوی هر دو به یک نقطه ختم می‌شود و آن آغوش گشائی برای حضور مستقیم امریکا در ایران و ادامه حاکمیت این آقایان است!

Rahe Tudeh No. 111 Oct. 2001
Postfach 31 16 18, 10653 Berlin Germany
شماره حساب بانکی:
Postbank Essen, Konto No. 0517751430
BLZ 360 100 43, Germany
۴ مارک آلمان، ۱۶ فرانک فرانسه، ۴ دلار آمریکا و ۴/۵ دلار کانادا
16 FF, 4 DM, 4 US$ & 4.5 Canada $
تلفن تماس ۰۰۴۹-۳۰۳-۵۱۳۵۸۴۴
آدرس اینترنت: **http://www.rahetude.de**
آدرس ای‌میل: anore@gmx.de

ادامه جنگ در افغانستان، گسترش آن به تاجیکستان، اعلام حکومت شریعت اسلامی در پاکستان و تلاش جنون آسائی که ارتجاعی‌ترین بخش حکومت جمهوری اسلامی برای تسلط کامل بر قدرت و تحمیل عقب مانده‌ترین روایات و احکام اسلامی به مردم ایران، نشان می‌دهد که امپریالیسم روی ارتجاع اسلامی سرمایه‌گذاری‌های دراز مدت کرده‌است.

در گزارشی که می‌خوانید، علاوه بر این امر، نکات بسیار قابل توجهی پیرامون توطئه‌های عربستان، پاکستان و امریکا برای منحرف ساختن انقلاب ایران از مسیر واقعی خود، سوء استفاده وسیع از ورود ارتش اتحاد شوروی به افغانستان جهت به انحراف کشاندن افکار عمومی ایران و منحرف ساختن انقلاب ۵۷ از مسیری که طی می‌کرد وجود دارد. همچنین پیرامون شکل‌گیری ناگهانی "طالبان" افغانستان و انگیزه‌های تشکیل این گروهبندی مذهبی–نظامی نیز اطلاعاتی برای نخستین بار فاش می‌شود.

در کنار این گزارش، مطالعه دوباره موضعگیری حزب توده ایران، پیرامون حضور ارتش اتحاد شوروی در افغانستان را نیز می‌آوریم تا دانسته شود حزب ما به مسائلی که پس از ۱۸ سال حقایق آن کم‌کم نمایان می‌شود چگونه نگریسته است. البته در متن انتشار این نظر رهبری حزب توده‌ایران، این انتقادی جدی هم نهفته است و آن نیست، مگر نادرست دانستن عدم اعلام رسمی و آشکار این مواضع در زمان وقوع حادثه و بصورت آشکار!

"طالبان"
یک محصول مشترک

ورود ارتش سرخ به افغانستان، علاوه بر نتایج مثبتی که برای امریکا دربر داشت، حربه تبلیغاتی شد جهت تغییر جهت گیری ضد امپریالیستی جنبش‌های ملی در کشورهای مسلمان و از جمله در ایران!

نویسنده: اولیویه روا (×)، گرد آوری: "اوزولاکاوتیر: (نقل از نشریه "نوول ابزرواتور،ترجمه: الف، برزگر

۸۰ هزار مسلمانی که امریکا از تمام دنیا جمع کرده و در جاده قاطررو میان پیشاور، که عقب جبهه پاکستان را به دره‌های عصیان زده افغانستان وصل می‌کند، علیه ارتش سرخ به حرکت در آورده بود، اکنون در سراسر جهان پخش شده‌اند. جاده‌ای که به "پنج گردنه" شهرت دارد.

آنها را به بهانه‌یاری رساندن به برادران دینی خود که مورد تهاجم کمونیست‌های بی‌دین قرار گرفته بودند، از کشورهای اسلامی جمع کردند و سرهای آنها را پر از تبلیغات و سینه‌هایشان را مملو از کینه ساخته بودند. وقتی به کوه‌های افغانستان و یا اردوگاه‌های نظامی پاکستان می‌رسیدند، در آرزوی شهادت و قهرمان شدن بودند. آنها را آماده کرده بودند تا برای وحدت "امت اسلامی" که در طول تاریخ دولت‌های حاکم در کشورهای اسلامی آن را بشدت تضعیف کرده بودند برزمند؛ ولی در این عرصه عرب‌ها و فارس‌ها شمارشان بیش از ترک‌هاست.

امروز باید برای این تناقض پاسخی یافت: **«تا زمان جنگ مذهبی علیه ارتش شوروی در افغانستان، همین رزمندگان اگر شوروی را دوست نداشتند، دشمن آن هم نبودند، دشمن شماره یک آنها امریکا و اسرائیل بود. قبله‌شان هم فلسطین»**

انقلاب ایران که پیروز شد، خمینی بر این آتش کینه نسبت به امریکا نفت پاشید. آنها که پس از ورود ارتش سرخ به افغانستان از سراسر جهان اسلام جمع شده و به اردوگاه‌های نظامی پاکستان برای جنگ مقدس با کمونیسم بسیج شدند، تا پیش از این زمان خود را فرزندان جنبش‌های ضد غربی، خلف جنبش‌های استقلال طلبی از انگلستان استعمارگر و آن جنبش‌های ملی می‌دانستند که هنوز در الجزایر، مراکش، مصر، فلسطن به حیات خود ادامه می‌دادند. حتی جریان اخوال‌المسلمین نیز در سال‌های ۷۰–۶۰ به صف مبارزان علیه اشغالگران اسرائیلی و مخالفان امریکا پیوسته بود. انقلاب ایران، این آتش ملایم را بار دیگر شعله‌ور کرد. آیت‌الله ایران (آیت‌الله خمینی) از همان ابتدا اردوگاه خود را انتخاب کرده بود: «دشمن امروز ما در سمت "چپ" ما قرار ندارد. شوروی شیطان کوچکی است که باید منتظر بماند، امروز شیطان بزرگ "امریکا"ست.»

قتل انورالسادات در سال ۱۹۸۱، انفجار مقر تفنگداران دریائی امریکا و قتل چتربازان فرانسوی در لبنان در سال‌های ۱۹۸۳–۱۹۸۴ رادیکالیزم اسلامی را در اشکال انفجاری خود به نمایش گذاشت. علیرغم شدت این حملات پرسرو صدا، شیطان بزرگ بیش از آنچه لازم بود نگران نشد و در انتظار گذشت زمان و فرصت‌های پیش رو باقی ماند. گرچه نگران توسعه نفوذ روز افزون شوروی در کشورهای اسلامی بود.

ورود ارتش سرخ به خاک افغانستان در سال ۱۹۷۹ آن فرصت مناسب را برای به تله انداختن "امپراطوری شر" فراهم ساخت. "ریگان"، مشاوران خویش را فرا خواند تا در این بزنگاه تاریخی هر آنچه را در اندیشه دارند، طرح کنند. در جلسات ستاد بحران که در کنار کاخ سفید تشکیل شده بود، چه طرح‌ها

که مطرح نشد و چه ایده‌های بلند پروازانه‌ای که عنوان نشد، همه آنها بر یک استراتژی تکیه داشتند: **«برگرداند زخم ناسور کمونیستی که بر بدن سرمایه‌داری بود، به سمت اتحاد شوروی»**

از درون ستادها، خشونت اسلامی علیه مسکو هدایت شد و امریکا بدون وارد ساختن یک سرباز از خود به صحنه، ویتنام خونینی را بر شوروی تحمیل کرد، که در آن مجاهدان افغانی از حمایت بریگاد انترناسیونال اسلامی برخوردار بودند. در سال های ۸۰، دیگر فلسطینی‌ها و "چفیه" سفید و سیاهشان علامت و سمبل مبارزه نبودند، بلکه ریش بلند مجاهدین افغانی و "یگول" (کلاه پشمی افغانی) جای آن را گرفت. همچنان که ستیز با شوروی و کمونیسم جانشین ستیز با امریکا و صهیونیسم شد. در این سال‌ها، جنگ افغانستان دارای سه ضلع و سه پشت جبهه بود: **ایالات متحده امریکا، عربستان سعودی و پاکستان.**

اولی و دومی پول و اسلحه می‌رساندند و دومی در عین حال، داوطلبان را از سراسر جهان گرد آورده و راهی پاکستان می‌کرد و سومی کار توزیع سلاح، آموزش و رهبری و هدایت آنها را برعهده داشت. در این میان آنچه به حساب نمی‌آمد مردم و کشور افغانستان بودند. **اگر ایالات متحده توانسته بود اتحاد شوروی را در تله بیاندازد، عربستان سعودی نیز موفق به کشیدن ترمز جنبش‌ضد امریکائی در ایران شده بود.** برای سلسله وهابی حاکم بر عربستان، این یک امر حیاتی بود که داعیه رهبری اسلام را از انحصار ایران و خمینی بیرون بیآورد. همان خمینی که خود را مجری قرآن ، مخالف سلاطین کشورهای مسلمان می‌نامید و شاه فهد را "مسلمان دروغین" خطاب کرده بود.

یگانه سلاحی که عربستان برای مقابله با انقلاب ایران و آیت‌الله خمینی داشت دمیدن در تنور فناتیزم مذهبی (ارتجاع مذهبی) و **جدا ساختن باز هم بیشتر صفوف سنی‌ها با شیعه‌ها** بود. حساب‌های بانکی و دفترچه‌های معتبر بانکی برای این دو هدف هرگز بسته نشدند، چرا که افغانستان به عرصه مناسبی برای رسیدن عربستان به اهداف خود تبدیل شده بود. امریکا نیز از این استراتژی حمایت کامل می‌کرد.

پاکستان با آگاهی از وضع شکننده خود و نگران از هویت بنا شده خویش، که متکی به اسلام و اکثریت مسلمان ساکن آن، در این میدان نقش مهم خویش را بخوبی ایفاء کرد. این مسلمانان از هند جدا شده بودند. دولت‌های این کشور که همیشه نگران تشکیل یک حکومت "لائیک" در افغانستان بودند، نگران از پا گرفتن حکومت‌های چپ و کمونیست در افغانستان، از حضور ارتش سرخ در این کشور بیشترین بهره را بردند. آنها از یک طرف به جنگ اسلام علیه کمونیسم دامن می‌زدند و از طرف دیگر به بهانه حضور این ارتش در افغانستان مانع گسترش حضور سیاسی هندوستان در افغانستان و گسترش روابط دولت‌های افغانستان و هندوستان می‌شدند، جنگ در کوهستان‌های افغانستان چنین بغرنج و پیچیده ادامه یافت.

داوطلبان مسلمان، که از سراسر جهان به افغانستان منتقل شده بودند، از این استراتژی نامشروع هیچ اطلاعی نداشتند، آنها در جنگ افغانستان، نیرومندترین مظهر همبستگی را یافته بودند و بریگادهای بین‌المللی مسلمان به سبک مشخصه های جنگ های پاتیزانی بریگادهای اسپانیا، رومانتیسم‌های قهرمانانه خود را پی می‌گرفتند. تند باد جهان اسلامی، در همه کشورهای مسلمان به حرکت در آمد.

امروز وقتی انسان پای صحبت این داوطلبان عراقی، اردنی، کرد، الجزایری، مصری، ترک، سودانی و حتی فرانسوی می‌نشیند می‌بیند که شوروی با یک اشتباه بزرگ، چگونه توانست مسلمانان پراکنده را علیه خود متحد و بسیج کند۰ گذشت سال‌ها نیاز بود تا این جوانان ببینند و بدانند که چگونه غرق در خرافات شده بودند؛ زمانی که دیگر ارتش سرخ از افغانستان عزیمت کرده و اختلاف میان گروه‌های بزرگ مجاهدین، به جنگ خانگی و برادر کشی تبدیل شده بود. آنها تازه و چه دیر، خود را قربانیان یک استراتژی امریکائی یافته بودند و تازه نه همه! آنها درکنار غرور بازیافته خویش، شاهد تنوع دیرپای اسلام و برداشت‌های گوناگون از آن شدند، که در جنگ جدید میان مجاهدان به نمایش در آمده بود. جنگی که پیش‌بینی آن چندان دشوار نبود.

پس از ورود نیروهای شوروی در سال ۱۹۷۹ به افغانستان، هر یک از رهبران گرایش‌های اسلامی افغانستان به منطقه خود رفته بودند تا جنگ چریکی را سازمان بدهند. **حکمیتار که بطور مشهودی مورد پسند سازمان اطلاعات پاکستان بود** قسمت اعظم سلاح‌های خود و افرادش را از پاکستان بدست آورد. همتای شمالی او **"احمدشاه مسعود" به ته مانده‌های استقلال خویش علاقمند است.** تفاوت نگرش‌های آنها به اسلام، بتدریج جنبه سخت ایدئولوژیک به خود گرفت. **حکمتیار یک سنت گرا و احمد شاه مسعود یک میانه رو اسلامی** تبارز کردند. البته این جدائی ریشه‌های بسیار پر قدرت دیگری نیز داشت: حکمتیار پشتون و احمد شاه مسعود تاجیک است و هر دو آنها در طول جنگ با ارتش سرخ میراث تاریخی اختلافات این دو قوم را در کوله‌بارهای خویش حمل می‌کردند. از میان این دو قوم نیز، همسایه بزرگ، یعنی پاکستان همیشه دومی‌ها را انتخاب کرده‌است، چرا که پشتون‌ها یک اقلیت قوی صاحب نفوذ در ارتش، خدمات عامه و بخصوص سرویس‌های اطلاعاتی پاکستان هستند و با پشتون‌های افغانستان نیز پسرخاله و پسر عمو به حساب می‌آیند.

پس از بازگشت ارتش سرخ، جمعی از آن دانشجویان انقلابی دهه ۶۰ که در سال ۶۸ به قیام و کودتا علیه دولت وقت افغانستان کمک کرده و راه را برای تشکیل یک حکومت چپ و کمونیستی فراهم ساخته بودند، حالا بتدریج جبهه عوض کرده و به نیروی مقابل پیوسته و بریگادهای بین‌المللی را کامل کردند. برخی از آنها که نیمرخ اخوان‌المسلمین جهانی را پذیرفته بودند و پس از کودتای نافرجام علیه دولت (در زمان دکتر نجیب‌الله) به پاکستان گریخته بودند با استقبال ارتش پاکستان و سازمان‌های امنیتی این کشور روبرو شدند. آنها دیگر جوانانی آرمان‌گرا نبودند، بلکه ژنرال‌های تحصیل کرده و صاحب نفوذ در ارتش افغانستان بودند، که حالا پشت به جبهه خود می‌کردند! این نیروی کمکی نیز در حالیکه در ابتدا کمکی بود به بریگادهای بین‌المللی مسلمانان، اما در نوع خود بتدریج تبدیل به یک گره دیگر در میان گره‌های کور دسته بندی‌هائی شد که پس از خروج ارتش شوروی در میان مجاهدان و بریگادهای بین‌المللی شکل گرفت.

با خروج ارتش سرخ از افغانستان در سال ۱۹۸۹، جنگ‌های کوچک بین گروه‌های مجاهدین، به جنگ داخلی تبدیل شد. چهره واقعی این جنگ در شهر کابل، از پشت نقاب تقدس اسلامی بیرون آمد. کابل طعمه‌ای بود که هر کدام تکه‌ای از آن را به دندان گرفته و سهم بیشتری را به سوی خود می‌کشیدند. **داوطلبان راه گم کرده تازه ازخواب تلخ بیدار می‌شدند: پیکاری که پشت سر مانده بود هیچ تقدسی نداشت، مسلمان**

"خوب" در برابر مسلمان"بد" قرار نداشت، بحثی از "امت واحد" در میان نبود، آنچه در برابر بود جنگ بر سر قدرت و سهم بیشتر در غارت و حکومت بود.

اشغال کویت در سال ۱۹۹۱ توسط ارتش عراق، برگ‌های جدیدی را بر سر میز قمار افغانستان قرار داد. حکمتیار که از جانب سازمان‌های اطلاعاتی امریکا و پاکستان حمایت کامل می‌شد، در کنار عراق قرار گرفت و سعودی‌ها، که هزینه سنگین جنگ علیه ارتش سرخ را پرداخته و به توصیه پاکستانی‌ها روی حکمتیار حساب‌های بلند مدت باز کرده بودند، بلافاصله منبع امرار معاش شخصی و نظامی او را قطع کردند و برای همیشه در برابر او یک علامت سئوال گذاشتند. این بی‌مهری، پس از حمله امریکا و متحدانش به عراق و بازگرداندن امیر کویت بر تخت سلطنت، به طرد قطعی حکمتیار شد، در حالیکه برای تسلط پشتون‌ها بر حکومت آینده افغانستان حساب‌های دراز مدت وجود داشت. حکمتیار در برابر کشورهای ثرومند منطقه خلیج و بویژه عربستان سعودی، چاره‌ای جز تسلیم نداشت. بدین ترتیب حکمتیار از صحنه سیاسی–نظامی دور شد و بین زمین و آسمان معلق ماند.

پس از این رویداد، ادامه کشاکش‌ها بین دسته‌بندی‌های جهادی و با توجه به تمایل و استدلال‌های پاکستان برای تشکیل یک حکومت مقتدر سراسری از پشتون‌ها در افغانستان– بویژه بر اثر اصرار نظامی‌ها و سازمان‌های اطلاعاتی پاکستان– شاگردان مدارس مذهبی پاکستان زیر نور افکن‌قرار گرفتند. این چند هزار طلبه پشتون مدارس مذهبی پاکستان، تحت نفوذ روحانیون وابسته به عربستان سعودی قرار داشتند و یکی از انگیزه‌های حمایت همه جانبه و تقویت نظامی–مالی آنها توسط عربستان، بدلیل همین نفوذ و تسلط دیرینه عربستان بر آنها بود. پدیده‌ای بنام "طالبان" بدین ترتیب و پس از رایزنی‌های طولانی پشت پرده، که نمی‌توانست بدون موافقت امریکا و انگلستان انجام گیرد از انزوا بیرون آمد و وارد صحنه سیاسی– نظامی افغانستان شد.

این طلبه‌های حوزه‌های مذهبی، بسرعت کتاب و دفتر را زمین گذاشته و در اردوگاه‌های نظامی پاکستان سلاح بدست گرفتند. اکثر آنها نوجوانان تازه بالغ و یا نزدیک به بلوغ سنی بودند. در کنار تبلیغ و تدریس عقب مانده‌ترین و قرون وسطائی‌ترین اندیشه‌ها و برداشت‌های اسلامی که در اردوگاه‌های نظامی–آموزشی جدید جریان داشت، به این باکره‌ها، وعده مصادره زنان و دختران مطابق احکام اسلام نیز داده می‌شد. وعده‌ای که به زننده‌ترین اشکال و جنایتکارانه‌ترین روش‌ها در جریان تصرف افغانستان توسط طالبان و در بسیاری از شهرهائیکه بدست طالبان سقوط کرد عمل شد و با زنان و دختران بمانند غنائم جنگی رفتار شد. هزیان‌های آلوده به شریعت اسلامی، با حمایت و هدایت امریکا و پاکستان به اندیشه‌های و باورهای طلبه‌های جوان و نوجوان افغانی که اکنون با حمایت ارتش پاکستان ۹۰ درصد خاک این کشور را در تصرف خود دارند تبدیل شد. البته در این مرحله هم، مانند دوران یکه تازی بریگادهای اسلامی در کوهستان‌های افغانستان، زیر بیرق سبز جهاد، اعتقاد به پیروزی نهائی اسلام بر سراسر جهان و شریعتی که این طلبه‌ها مجذوب آن می‌باشند، غیر دینی‌ترین اراده‌ها و انگیزه‌ها پنهان است.

در اینجا به یک واقعیت تاریخی هم باید اشاره کرد، واقعیتی که هم عربستان و هم پاکستان بر آن واقفند و از آن استفاده می‌کنند: **در طول تاریخ اسلام، هر بار قیام پشتون‌ها، بنام اسلام صورت گرفته، خرافاتی‌ترین و عقب‌مانده‌ترین باورهای مذهبی برتری خود را نشان داده است، از جمله و در صدر آن، ستیز جنون آسا با زنان.**

آنچه در افغانستان گذشت، اکنون عوارض خود را در سراسر جهان نشان می‌دهد و آن انگیزه‌ای که امریکا براساس آن، بریگادهای اسلامی را تشکیل داد، امروز در بوزنین، کشمیر، فیلیپین و دیگر کشورهای مسلمان نیز به انواع و اشکال مختلف، با هدف تامین منافع استعماری این کشور پیگیری می‌شود. در واقع، آن بمب اسلامی که امریکا بر موشک جنگ سرد سوار کرده بود، همچنان در حال شلیک به سوی کشورهای اسلامی است، گرچه عوارضی هم در عرصه تروریستی در کشورهای بزرگ اروپائی و از جمله در خود امریکا در پی داشته باشد، که انفجار در ساختمان "مانهاتان" در نیویورک یک نمونه آنست.

× "ولیور روی" گولیتولوگ و متخصص امور افغانستان است. او بین سال‌های ۱۹۸۱–۱۹۸۵ بارها به افغانستان سفرکرد و با کتابی که تحت عنوان "افغانستان اسلام و مدرنیته" در سال ۱۹۸۵ منتشر ساخت به شهرت رسید.

مصاحبه با "ز. برژینسکی"، مشاور امنیتی کاخ سفید در زمان ریاست جمهوری کارتر

(مصاحبه‌ای که در زیر می‌خوانید، روشنگر بسیاری از واقعیات دیروز و امروز جهان و منطقه‌است. همان واقع بینی، که به حزب توده‌ایران اجازه داد بلافاصله پس از اعلام حالت جنگی در کشور، به بهانه پیروزی‌های طالبان در افغانستان، آن را توطئه‌ای برای گسترش جنگ در منطقه، مداخله نظامی در امور داخلی ایران و آغاز جنگ مذهبی بین سنی‌ها و شیعه‌ها و در عرصه داخلی توطئه‌ای از سوی ارتجاع خاک برای تثبیت موقعیت خویش اعلام دارد. (مراجعه کنید به نامه "راه‌توده" به محمدخاتمی در شماره ۷۵ راه‌توده)

همین واقع بینی سیاسی بود که بافاصله پس از ورود ارتش اتحاد شوردی به خاک افغانستان و آغاز گردش به راست در سیاست خارجی جمهوری اسلامی و تقویت موقعیت کمونیست ستیزها و شوروی‌ستیزها و مرتجعین در حاکمیت جمهوری اسلامی، حزب توده‌ایران طی نامه‌ای مشروح و تحلیلی خطاب به آیت‌الله خمینی، از وی خواست تا پیش از دسترسی به تمام اطلاعات مربوط به جوانب مختلف حوادثی که روی داده و در حال تکمیل است، از هر نوع موضعگیری که به سود سیاست‌های تجاوزگرانه امریکا درمنطقه باشد پرهیز کند. رهبری حزب توده‌ایران با همین روشنگری بود که بنا بر اسناد منتشره در کتاب خاطرات نورالدین کیانوری، با سفر فوری دبیر اول حزب توده‌ایران به اتحاد شوروی (از هر راه ممکن و علیرغم مخاطرات پیش رو) جهت اعلام نظرات حزب توده‌ایران پیرامون رویدادهای افغانستان

و مخالفت با حضور نظامی ارتش سرخ در این کشور موافقت کرد. حزب توده‌ایران، بنا بر همین اسناد، از همـــان ابتـدای ورود ارتـش اتحـاد شوروی به افغانستان، علیرغم حمایت علنی که از این امر، در چارچوب مناسبات بین‌المللی خود بعمـل آورد، ایـن رویـداد را مخـالف مصـالح انقلاب ایران، افغانستان و به سود امریکا ارزیابی کرد.)

امریکا پیش از شوروی‌ها وارد افغانستان شده بود!

نول ابزرواتور (چاپ فرانسه)
ترجمه: الف، برزگر

" **روبرت گیتس**"، رئیس اسبق سازمان اطلاعات و امنیت امریکا (سیا) در خاطرات خویش بخشی از اظـهارات بـرژینسـکی در یـک مصاحبـه را می‌آورد. برژینسکی در این مصاحبه اعترافات بسیار مهمی می‌کند. این بخش از کتاب رئیس اسبق سیا در باره مصاحبه برژینسکی که با سئوال خبرنگار شروع شده چنین است:

« – سرویس‌های اطلاعاتی امریکا شش ماه پیش از مداخله نظامی شوروی در افغانستان، کمک رسانی نظامی به مجاهدین این کشور را شروع کـرده بودنـد. در آن زمان شما مشاور امور امنیتی پرزیدنت کارتر بودید، بنابراین نقش کلیدی در این ماجرا ایفاء کردید. این را قبول دارید؟

برژینسکی: براساس روایت رسمی و تاریخی، کمک سیا به مجاهدین افغانستان در سال ۱۹۸۰ شروع شد، یعنی بعد از آنکه ارتش شـــوروی وارد افغانسـتان شد. اما حقیقتی که تاکنون گفته نشده آنست که در تاریخ سوم ژوئیه سال ۱۹۷۹ پرزیدنت کارتر اولین فرمان را در مـورد کمـک پنـهانی بـه مخـالفین رژیـم طرفدار شوروی در کابل صادر کرد و در همین روز من یادداشتی به پرزیدنت نوشتم که در آن به وی توضیح دادم که به نظر من ایـن کمـک بـاعث مداخلـه نظامی شوروی ها در افغانستان خواهد شد.

– علیرغم این ریسک، شما طرفدار این "عملیات پنهان" بودید؟ و یا شما هم منتظر ورود ارتش شوری به افغانستان بودید و با تائید فرمـان پرزیدنـت طـرح تحریک شوروی برای مداخله نظامی در افغانستان را پیش می‌بردید؟

برژینسکی: کمی فرق دارد. ما شوروی را به مداخله تشویق نکردیم، ولی با این عمل خودمان، در صدد تحریک شوروی برای مداخله نظامی در افغانستان را بالا بردیم.

– زمانی که شوروی ها برای توجیه مداخله نظامی خود در افغانستان گفتند که آنها می‌خواهند در برابر مداخله مخفیانه ایـــالات متحـده امریکـا در افغانسـتان بایستند، هیچکس این حرف آنها را باور نکرد، در حالیکه اکنون شما به مدارکی اشاره می‌کنید که آن حرف شـــوروی‌ها را تـائید می‌کنـد. امـروز از آنچـه کـه گذشت متاسف نیستید؟

برژینسکی: از چه باید متاسف بود؟ این عملیات پنهانی، یک ایده عالی بود. نتیجه آن این شد که روس‌ها در دام افغانستان افتادند و حـالا شـما می‌خواهیـد که من از این بابت ابراز تاسف کنم؟ روزی که روس‌ها رسما از مرز افغانستان گذشتند، من به پرزیدنت کارتر نوشتم: «مـا حـالا فرصـت آن را داریـم کـه آن جنگی را به شوروی تحمیل کنیم که در ویتنام به ما تحمیل شد». در حیقت مسکو می‌بایست در طول تقریبا ۱۰ سال جنگ تحمل ناپذیری را بـرای دفـاع از دولت افغانستان پیش ببرد، جنگی که سرانجام ضعف روحیه و در نتیجه فروپاشی امپراطوری شوروی را همراه آورد.

– شما از این متاسف نیستید که باعث رشد بنیادگرائی اسلامی شدید و به تروریست‌های آینده سلاح، تمرین و مشورت دادید؟

برژینسکی: چه چیز از دیدگاه تاریخ جهان با اهمیت تر است؟ طالبان و یا سقوط امپراطوری شوروی؟ وجود چند گروهبنـــدی اسلامیسـت تشـنج زده و یـا آزادی اروپای مرکزی و پایان جنگ سرد؟

– فقط چند گروه اسلامیست تشنج زده؟ پس چرا گفته می‌شود و تکرار می‌شود که بنیاد گرائی اسلامی امروز یک تهدید جهانی است؟

برژینسکی: این حرف‌ها احمقانه‌است! می‌گویند که غرب بایستی یک سیاست همگانی و هماهنگ در برابر اسلامیسم داشته باشد. این احمقانـه‌ترین حـرف است، زیرا اسلامیسم همگانی وجود ندارد که ما سیاست هماهنگ لازم داشته باشیم. اسلام را بطور منطقی و نه با شیوه عوامفریبانه و احساساتی ببینیم. ایـن بزرگترین دین دنیا با یک میلیارد و نیم پیرو است. چه چیز مشترکی بین عربستان سعودی بنیادگرا، مراکش میانه رو، پاکستان نظامی‌گرا، مصر طرفدار غرب و آسیای میانه سکولار وجود دارد؟ بنظر من نه چیزی بیش از آنچه که کشورهای مسیحی مذهب را به هم پیوند می‌دهد.»

اسناد سخن می‌گوید:

حزب توده ایران و اشتباه حضور ارتش سرخ در افغانستان!

نورالدین کیانوری در مصاحبه با کیهان هوائی ۲۰ آبان ۱۳۷۰ و روزنامه جمهوری اسلامی ۱۳۷۰:

«حزب ما با حضور ارتش سرخ در افغانستان موافق نبود و آن را طی نامه‌ای به رفقای شوروی هم اطلاع داده بود. به محض آنکه آندره پوف جانشین برژنف شد من قرار بود از راه مرز به اتحاد شوروی رفته و ضمن مذاکره و تبادل نظر در باره همه مسائل جهانی و منطقه، در این بار هم با او صحبت کنم.
آندره پوف شخصیت برجسته‌ای بود و برجستگی او از این است که در زمانی که برژنف در صدر قدرت در اتحاد شوروی نشسته بود و وی مسئول سازمان امنیت کشوری شوروی بود و آن قدرت را داشت که در مقابل اشتباه احمقانه برژنف، یعنی فرستادن ارتش به افغانستان ایستاده و آن را نادرست بداند، از این مخالفت خود نهراسید و روی این نظر هم ایستاد. او از اینکه مقام و قدرتش را از دست بدهد نهراسید!»

بن لادن، طالبان و امریکا

نوشته خالد داوود، الاهرام هفتگی- ۲۶-۲۰ اگوست ۱۹۹۸

(نوشته زیر ضمن افشای رابطه بن‌لادن و تشکیلات او با ارتجاع عرب و امپریالیسم، از نقش آنها در خدمت به سیاست‌های امپریالیسم امریکا در افغانستان، چچن، تاجیکستان، بوزنین و اکنون در کوزوو پرده بر می‌دارد. برای نشان دادن رابطه بن‌لادن و طالبان یادآوری این نکته نیز لازم است که بن لادن داماد " ملاعمر" رهبر طالبان است و دختر محمد عمر همسر وی می‌باشد. علاقمندان به پیگیری نقش و وابستگی بن لادن به سازمان‌های اطلاعاتی و جاسوسی انگلیس و امریکا می‌توانند در شماره ۷۶ راه توده مقاله ای را که در همین زمینه منتشر شده بخوانند.)

برخلاف بسیاری از اتباع ثروتمند عربستان سعودی که فقط بصورت مالی از جنگ علیه نیروهای شوروی در افغانستان حمایت می‌کردند، "اسامه بن لادن" خود شخصا وارد عمل شد. در نتیجه او به رهبر بلامنازع هزاران جوان و نوجوانی که از سراسر جهان عرب و کشورهای اسلامی برای شرکت در جنگ علیه شوروی به افغانستان انتقال یافته بودند تبدیل شد. آنها کمک های سخاوتمندانه‌ای از ایالات متحده، پاکستان، کشوهای ثروتمند خلیج فارس و انورالسادات دریافت می‌کردند.

بن لادن با استفاده از میلیون‌ها دلاری که در اختیار داشت اقدام به خرید بلدوزر، ساختن تونل‌های عظیم در دل کوه‌ها، بنای بیمارستان‌های چریکی و انبارهای نظامی کرده و به گفته خود، هزاران مصری، الجزایری، فلسطینی، یمنی، اردنی و لبنانی را برای پیوستن به "برادران" مسلمان افغانی‌شان در مبارزه علیه نیروهای شوروی به افغانستان منتقل کرد.

طی دهه ۱۹۸۰ ایالات متحده و بن لادن در کنار هم قرار داشتند. بدستور رونالد ریگان، رئیس جمهور وقت ا مریکا، سازمان "سیا" نه تنها میلیاردها دلار اسلحه در اختیار بن‌لادن گذاشت، بلکه او و افرادش را در استفاده از تکنیک‌های پیشرفته جنگ‌های چریکی و موشک‌های استینگر برای سرنگون کردن هواپیماهای جنگنده شوروی آموزش داد.

ضیاء الحق، رئیس جمهور وقت پاکستان هم میلیون‌ها دلار کمک نقدی به منظور کمک به مخالفین دولت افغانستان از امریکا دریافت کرد و در قبال آن اسلحه و خدمات لجستیک در اختیار مجاهدین افغانی گذاشت. سازمان جاسوسی و اطلاعاتی انگلستان «ام ۱۶» موشک‌های ضد هوائی ساخت آن کشور را به مجاهدین تحویل داد. انورالسادات، رئیس جمهور وقت مصر، گروه‌های بنیادگرای اسلامی را که بخاطر مقابله با نفوذ گسترده اپوزیسیون چپ در مصر تحت حمایت قرار داده بود تشویق کرد که رزمنده به افغانستان بفرستند. اخوان المسلمین که در آن زمان چندین سندیکای حرفه‌ای را دراختیار داشت در این زمینه وارد عمل شد. در جمع جوانان بیکاری که به جبهه‌های افغانستان گسیل شدند، پزشکان (مانند مظاهری رهبر کنونی جهاد اسلامی) مهندسان، حقوقدانان و آموزگاران عضو اخوان‌المسلمین هم حضور داشتند.

افراد این شبکه بین‌المللی تحت حمایت امپریالیسم و ارتجاع عرب، نه تنها علیه شوروی جنگیدند، بلکه از نظر ایدئولوژیک هم آماده شده بودند که برای هر جریان و امری که سرمایه داری جهانی آن را "اسلامی" تبلیغ کند، مبارزه کنند. در نتیجه، پس از پایان جنگ علیه شوروی در افغانستان و زمانی که گروه‌های مسلح افغانی سلاح‌هائی را که در اختیار داشتند به سمت یکدیگر بکار گرفتند بنیادگرایان اسلامی که از جهان عرب به افغانستان رفته بودند، آن کشور را ترک کرده و ابتدا به بوزنین رفتند و در آنجا طی سال‌های ۱۹۹۳-۱۹۹۲ علیه نیروهای صرب جنگیدند. آنها همچنین در چچن و تاجیکستان علیه نیروهای روسی جنگیدند و اکنون هم براساس گزارش‌های موجود در کوزوو در کنار اقلیت مسلمان آلبانی‌الاصل و علیه دولت یوگسلاوی فعالانه در گیر هستند. براساس گزارش‌های رسمی دولت هندوستان، تروریست‌های پاکستانی که در کشمیر به کشتار غیر نظامیان و ارعاب عمومی متوسل می‌شوند نیز فارغ‌التحصیلان اردوگاهای بن‌لادن هستند.

"اسامه بن لادن"

راه‌توده درسال ۱۳۷۷، اطلاعات قابل توجهی را در باره نقش و سابقه "اسامه‌بن‌لادن" و طالبان افغانستان، در شماره‌های ۷۶ و ۷۷ خود منتشر کرد. این اطلاعات در آن زمان آنچنان که امروز می‌تواند مورد توجه قرار گیرد، مورد توجه قرار نگرفت!

مطالبی که اخیرا رادیو فرانسه پیرامون نقش سازمان اطلاعات مرکزی امریکا برای کشاندن ارتش سرخ اتحاد شوروی به افغانستان منتشر کرد و از هر سو مورد توجه قرارگرفت نیز در همان سال ۱۳۷۷ در راه‌توده منتشر شده بود. استقبال اخیر از این مطلب، که آن را یک افشاگری جدید تبلیغ کردند نیز نشان داد که مطلب مورد بحث نیز در آن زمان،(سال ۱۳۷۷ و در شماره ۷۷ راه‌توده) آنگونه که شایسته است مورد توجه قرار نگرفته بود.

با توجه به رویدادهای اخیر در امریکا و شمارش معکوس در واشنگتن برای عکس‌العمل‌های نظامی که در مرحله نخست گویا افغانستان را در تیررس دارد، دوباره خوانی آن دو مقاله از شماره‌های ۷۶ و ۷۷ راه‌توده بسیار بجا و بموقع است؛ بویژه از آن جهت که نشان دهنده بازی‌های تاریخی و پیچیده شخصیت‌هائی نظیر بن‌لادن و یا طالبان افغانستان در جهت اهداف کشورهائی نظیر امریکا وانگلستان است. آنها را برای لحظاتی اینچنین که اکنون در آن قرار داریم هدایت کرده و می‌کنند. این همان درس بزرگی است که در باره نقش افراد در جمهوری اسلامی باید به آن توجه کرد و بدون آنکه انگشت اتهام به سوی شخص و یا اشخاصی بلند کنیم به این سئوال بسیار حساس و مهم پاسخ بدهیم:

کدام اسلام زمینه ساز و فراهم ساز شرایط بسیار دشوار و خطیر کنونی برای تمامیت ارضی و سرنوشت کشور ما و منطقه است؟ اسلام طالبانی و یا اسلامی که امثال آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله منتظری و سید محمدخاتمی از آن سخن می‌گفتند و می‌گویند؟

اهمیت اساسی برای یافتن پاسخ این پرسش در آن نیست که برویم بدنبال اسناد وابستگی‌های احتمالی این و یا آن آیت‌الله که از شلاق زدن جوان‌ها در خیابان‌ها حمایت می‌کند، در نماز جمعه از اسلام طالبانی دفاع می‌کند، ملی-مذهبی‌ها و روزنامه‌نگاران و دانشجویان را به شکنجه‌گاه می‌برد و یا اسید به صورت زنان می‌پاشد؛ اهمیت مسئله در آن است که بدانیم و بپذیرند که حاصل این اعمال و روش‌ها به سود سیاست‌های استراتژیک امریکا و انگلستان تمام شده و می‌شود. حاصل عمل، خود گویای نقش و وابستگی مستقیم و غیر مستقیم و یا آلت دست شدن این و یا آن روحانی و غیر روحانی در جمهوری اسلامی است.! افشای نقش آفرینانی که انقلاب ۵۷ و کشور را به پرتگاه هدایت کردند ضرورت دارد، برای جلوگیری از ادامه فاجعه، دستشان از اهرم‌های قدرت نظامی و سیاسی کوتاه شود! اگر غفلت شود، آنها خود مبتکر بستن بازهم بیشتر فضای سیاسی کشور، محدود کردن وسیع مطبوعات و حتی تشکیل دولت بحران به بهانه خطر نظامی خواهند شد و خود از پشت پرده با همین خطر به زدوبند مشغول خواهند شد!

"اسامه بن لادن"کارگزار سازمان‌های مخفی انگلستان!

"اسامه بن لادن"، نه "گلدفینگر" فیلم جیمز باند است، که قصد تسلط بر جهان را داشته باشد، و نه " دکترنو"، که نابودی عالم را در سر پرورانده باشد. او میلیاردری است سعودی و چرخ کوچکی از ماشین جهنمی انتلیجنتس سرویس.

پس از بمباران پایگاه‌های "بن‌لادن" در افغانستان، رسانه‌های گروهی غرب هیاهوئی به راه انداختند، تا او را در افکار عمومی، به عنوان "کارلوس" جدیدی معرفی کنند که در مرکز تمام عملیات تروریستی بین‌المللی قرار دارد.

اما، واقعیت چیز دیگری‌است. او سوپر میلیاردری نیست که قصد پیشبرد یک نبرد خصوصی علیه این و آن را داشته باشد، بلکه یک عامل دست دوم در شبکه‌ی جهانی انتلیجنس سرویس است. شبکه‌ای که مقاصد مالی، تبلیغاتی و گمراه سازی افکار عمومی را به کمک ایادی محلی خود به اجرا می‌گذارد. بن لادن، گاه‌گاه تلاش می‌کند روابط خود با بریتانیا را کتمان کند، ولی لاپوشانی این واقعیت که محل استقرار پایگاه‌های اصلی او در لندن قراردارد، غیر ممکن است. درآغاز ماه اگوست بن لادن طی تماسی تلفنی با روزنامه لندنی "القدس العربی" دولت بریتانیا را مطمئن ساخت که "هدف، فقط امریکا و اسرائیل است" و نه بریتانیا. در روز ۲۲ اگوست، سخنگوی بن لادن که مقیم لندن است -عمربکری- در مصاحبه‌ای با روزنامه لندنی "الشرق الاوسط" گفت که {ما با بریتانیا توافقنامه‌ی دوستی داریم.}

برای درک شخصیت واقعی و موفقیت "بن‌لادن" می‌بایستی به دور از هیاهوهای گمراه کننده رسانه‌های رسمی به بررسی پرداخت، تا علت و چگونگی برگماری این فرد توسط سرویس‌های مخفی انگلستان را روشن نمود.

از "بن لادن" اولین با در سال ۱۹۸۰ نام برده شد. از این زمان او به عملیات در قلمرو امور تروریستی و جاسوسی قدم گذاشت و توسط حکومت مارگارت تاچر و دولت‌های ریگان و بوش بر امور تامین مالی جنگ مخفی غرب علیه جمهوری دمکراتیک افغانستان گماشته شد. از ۱۹۸۲ او بارها در اردوگاه‌های آموزشی مجاهدین در پیشاور پاکستان با چمدان‌های پر از دلار برای تقسیم میان ۵۷ گروه مختلف مجاهد دیده شد.

این جنگ اعلان نشده در افغانستان را "لردکرانبورن"، از اعقاب خانواده سلطنتی "سسیل" در انگلستان، با همکاری "لردبتهیل" و به عنوان جزئی از سیاست "حلال بحران" طرح‌ریزی نمود، تا به کمک تعصبات مذهبی–اسلامی، اتحاد شوروی را تضعیف کرده، و از سوی دیگر با قدرت گرفتن متعصبین دست امریکا را نیز از منطقه کوتاه کند. این سیاست در آن زمان توسط مارگارت تاچر به ریگان رئیس جمهوری وقت امریکا القاء شد.

بن لادن که خاندانش به واسطه اجرای مناقصه‌های ساختمانی دولتی، به ثروتی افسانه‌ای دست یافته بود، به عنوان یکی از کانال‌های باصطلاح "خصوصی" تامین مالی جنگ در افغانستان انتخاب شد.

پدران و بزرگ خاندان بن‌لادن– شیخ سلیم بن لادن– نیز در خدمت انگلستان بوده‌اند. آنها یکی از چهار قوم برگزیده‌ی عربستان هستند که عضویت افتخاری در "کلوپ ۱۰۰۱" –کلوپ خصوصی پرنس فیلیپ– بدانها اعطا شده‌است.

خانواده‌ی بن لادن ثروتمندترین خاندان غیر سلطنتی در عربستان سعودی است. خود شیخ سلیم حتی با معیارهای سعودی نیز یک انگلوفیل دو آتشه محسوب می‌شود.

شیخ سلیم حامیانی نیز در امریکا یافته‌است. او در سال ۱۹۷۹ از طریق سرمایه گذاری در شرکت‌های نفتی "زاپاتا اویل" و "آبروستولیمیتد" شریک پسر جورج بوش شد. پسر جورج بوش در حال حاضر فرماندار تگزاس است.

ترور سیستماتیک – هنگامی که در سال ۱۹۸۰ شعله‌های جنگ افغانستان زبانه کشید، شیخ سلیم نقش مهمی در بانک انگلیسی " کردیت اندکامرث اینترنشنال" که یکی از مراکز مالی مورد استفاده تاجران مواد مخدر، تروریست‌ها و سازمان‌های جاسوسی و زیرزمینی است، و تاچر و بوش نیز از آن برای تامین مالی جنگ افغانستان و به عنوان پوشش استفاده و بازی می‌کردند.

اسامه در آن زمان ۲۰ سال داشت و یک شریک جوان محسوب می‌شد. تعصب خشک مذهبی او در مورد "قضیه‌افغانستان" و مکنت شخصی او که بالغ بر ۴۰۰ میلیون دلار بود، او را به شخص مورد علاقه‌ی سیاست بازان تبدیل کرد.

هنگامی که در سال ۱۹۸۸ نیروهای ارتش سرخ خاک افغانستان را ترک کردند، بوش و تاچر نام مجاهدین را از لیست "مبارزان راه آزادی" قلم زدند و آنان را به بازار کار سپردند. معذالک نفوذ سرویس‌های مخفی انگلستان در افغانستان باقی ماند و بسیاری از مجاهدین مجرب و کارکشته بلافاصله به افریقای شمالی و خاورمیانه فرستاده شدند تا در گروه‌های تروریستی اسلامی، اهداف ژئوپولتیکی انگلستان را با ضربات تروریستی خود پیش ببرند. در این میان، بن لادن به عنوان مهم‌ترین فرد دست به جیب برای این گروه‌ها باقی ماند و نقشی بیش از این نداشته و ندارد.

در ۲۳ اگوست، روزنامه‌ی ساندی تلگراف به طور غیر منتظره‌ای فاش ساخت که بن لادن از انگلستان به عنوان پایه و اساس فعالیت‌های تامین مالی تروریست‌هایش استفاده می‌کند. بنا به شهادت یکی از کارمندان سابق بن لادن، به نام "زیدی طیب" که هم اکنون در عربستان و در بازداشت بسر می‌برد، بن لادن بارها مبالغ هنگفتی را از پاکستان و افغانستان به بریتانیای کبیر حواله کرده‌است. بنا به گزارش اف.بی.آی. "زیدی طیب" در گذشته مسئول توزیع این پول‌ها بین گروه‌های تروریستی در اروپا، خاورمیانه و افریقای شمالی بوده‌است.

اگر دولت امریکا، قصد مبارزه با تروریسم را داشت، می‌بایستی بجای حملات موشکی به زاغه‌ها و ویرانه‌های افغانستان، امپراطوری مالی بن لادن را هدف قرار می‌داد. بن لادن پول‌های خود را نه در تشک اتاق خوابش، بلکه در بازارهای بورس و سهام لندن، و در شرکت‌های نفتی جرج بوش، در تگزاس سرمایه گذاری کرده‌است.

پسر جورج بوش که در این مقاله از او نام برده‌شده، اکنون رئیس جمهور امریکاست

زندگینامه "بن‌لادن" به نقل از "اومانیته"

محمد اسامه پدر اسامه بن لادن، در یمن متولد گردید. او نیز مانند بسیاری دیگر از هموطنانش با شنیدن بوی نفت راهی عربستان شد و در سال ۱۹۳۲ در عربستان سعودی مستقر گردید. محمد بن لادن تحت حمایت شاه عبدالعزیز بن سعود، آنچه را بنا نهاد، در دهه هفتاد میلادی به یک امپراتوری مالی تبدیل گشت و *گروه سعودی بن لادن* نام گرفت.

اسامه در سال ۱۹۵۷ از یازدهمین زن محمد متولد گردید. وی دارای دیپلم علوم اقتصادی است و در رشته بازاریابی تحصیل کرده است و به زبان انگلیسی تسلط کامل دارد و یک تاجر کارآمد است. در سال ۱۹۸۳ *گروه سعودی بن لادن* پروژه سه میلیارد دلاری بازسازی دو مکان مقدس اسلام یعنی مکه و مدینه را برعهده گرفت. بتدریج گروه بن لادن سرمایه گذاری در ساختمان، مخابرات، بانک، حمل و نقل دریایی و غیره را آغاز کرد. اکنون حجم معاملات گروه سعودی بن لادن از دهها میلیارد دلار فراتر میرود. اسامه بن لادن تا سال ۱۹۹۴ که تابعیت سعودی از وی سلب گردید، جزو هیئت مدیره این گروه خانوادگی بود و سهم خود را از سودی که به چندین میلیارد دلار میرسید دریافت میکرد. بن لادن با امکانات عظیم مالی که داشت به بانکدار مجاهدین افغانی علیه شوروی و چندی به بعد مجموعه جریان اسلامی بین المللی تبدیل گشت. وی با سازمان *سیا* امریکا روابط تنگاتنگی برقرار کرد. در آن زمان رییس جمهور جیمی کارتر و مشاور وی برژینسکی طرح *کمربند سبز* را طراحی می‌کردند. بر اساس این طرح، باید از بنیادگرایان مسلمان برای سرنگون ساختن حکومتهای طرفدار شوروی در سوریه، عراق، یمن جنوبی، لیبی و الجزایر استفاده کرد.

پس از خروج ارتش شوروی از افغانستان، بن لادن در پیشاور باقی ماند و روابط دوستانه خود را با یک مذهبی مشکوک به نام "ملا محمد عمر"، رئیس بعدی طالبان برقرار کرد. در جریان جنگ خلیج علیه عراق بن لادن موضعی مخالف اتخاذ کرد و روانه سودان گردید و از آنجا اداره کارهای مالی خود را آغاز کرد و *بانک اسلامی الشمال* را پایه گذاری نمود که از طریق *بانک اسلامی بحرین* مستقر در امارت بحرین عملیات بانکی قانونی را در سراسر جهان آغاز نمود و توانست طرح پل سودان و ساختن چندین بزرگراه در کشورهای عربی را بدست آورد.

بن لادن از مشاوره کارشناسان خبره بهره میگیرد و شبکه بسیار کارآمدی از شرکتهای نمایشی به راه انداخته است که همگی آنان در بهشت هـای مالیاتی مستقراند. او از لیبرالیزه شدن بازارهای مالی حداکثر استفاده را می‌برد و ثروت خود را افزایش میدهد. اگر دست غیبی این شبکه مالی نبود نمیشد درک کرد که چگونه حزبی نظیر جبهه اسلامی نجات در الجزایر توانست در ظرف مدتی کوتاه از امکانات مالی و اطلاعاتی برخوردار شود که حتی دولت الجزایر نیز از آن برخوردار نبود، یا این واقعیت را تحلیل کرد که چگونه رهبران این حزب در تبعید از بهترین امکانات مالی بهره مند هستند و علیرغم پراکندگی در اروپـا همگی در بهترین شرایط و لوکس‌ترین اپارتمان ها زندگی میکنند. چگونه گروه های مسلح الجزایر ظرف مدت چند ماه از قدرت آتشی برخـوردار شـدند کـه نزدیک بود بزرگترین ارتش مغرب را به زانو دراورد و غیره.

در درون شبکه بانکی اسلامی حدود ۱۶۰ نهاد مالی مختلف بعنوان قرض الحسنه فعالیت میکنند که از جمله میتوان به *بـانک شـهر نیویـورک* یـا بسیاری دیگر که در انگلستان فعال هستند اشاره کرد. تعداد بسیاری سازمانهای به اصطلاح بشر دوستانه نیز در این عرصه فعـال هسـتند کـه ضمنـا هدایـای ثروتمندان و بازاریان سعودی و کشورهای خلیج را به سود نهادهای مذهبی مستقر در عربستان سعودی جمع آوری میکنند.

همه این مبالغ هنگفت به *بانک دارالمال اسلامی* که در سال ۱۹۸۱ تاسیس شده است و مقر آن در ژنو میباشد سرازیر میشود که منبع تامین مـالی گروه های اسلامی راستگرا را تشکیل میدهد. از جمله شخص بن لادن در تامین مالی این گروه ها متخصص است.

گروه های اسلامی در جهان دارای سه منبع درآمد بانکهای اسلامی و لندنی، شرکتهای نفتی و شرکتهائی که فقط روی کاغذ هسـتند، موسسـات خیریه‌اند. این مجموعه سالانه دهها میلیارد دلار درآمد دارد. به این درآمد باید قاچاق مواد مخدر را نیز افزود که البته قطره ای از دریا به حساب می‌آید.

نقش انگلستان – در سپتامبر ۱۹۹۶ گروه های اسلامی در انگلستان کنفرانسی را تشکیل دادند که هدف از آن برقراری دولـت واحـد اسـلامی در سراسـر جهان بود. یکی از برگزارکنندگان این کنفرانس عمر البخری، اهل سوریه و رئیس *حزب المهاجرون* بود. اسامه بن لادن نیز به این کنفرانس دعوت شده بـود، ولی مقامات بریتانیایی پس از تردیدهای بسیار و بنا به درخواست کشورهای مصر، الجزایر، مراکش و تونس از ورود بن لادن به لنـدن جلـوگـیری کردنـد. در واقع این زمانی بود که بن لادن مسئولیت انفجار ظهران در عربستان را به عهده گرفته بود و در صـورت ورود وی بـه انگلسـتان احتمـال بازداشـت او وجـود داشت. با عدم اجازه ورود وی به انگلستان امکان بازداشت او نیز منتفی گردید.

انگلستان از دیرباز به محل برگزاری اینگونه کنفرانس‌ها تبدیل شده است. در ۸ اوت ۱۹۹۴ هشت هزار اسلامگرای دسـت راسـتی بنـا بـه دعـوت *حزب آزادی اسلامی* در ویمبلی گرد آمدند. در ۲۸ همان ماه در شهر شیفیلد به دعوت *نمایندگی اسلامی بریتانیای واحد*، دو هزار نفر با فراخوان جهاد، محاکمه فرانسه را که به حمایت از حکومت الجزایر متهم بود ترتیب دادند.

لندن اکنون به پناهگاه اسلامگرایان تمام جهان تبدیل شده است و فعالین اسلامی از همه کشورها در آنجا مستقرند. آنان دارای دفاتر کار هسـتند، بولتن منتشر می‌کنند، و از طریق فعالیتهای اقتصادی به شبکه اسلامیون راستگرا کمک میرسانند.

از جمله کسانی که در انگلستان زندگی می‌کند، میتوان به کمرالدین خربان و بونوا بوجمنا اشاره کرد. نفر اخیر عضو رهبری *جبهه اسـلامی نجـات* الجزایر است که قبلا در پیشاور مسئول هدایت "داوطلبین" الجزایری برای مبارزه علیه شوروی را عهده دار بوده است. از سوی دیگر *گروه اسلامی مسـلح* تـا سال ۱۹۹۶ در لندن بولتن خود *"الانصار"* را منتشر میک٠رد که از سوی مصطفی کامیل معروف به ابوحمزه نظریه پرداز اسلامیسم رادیکـال منتشـر میشـود و رسما مسئولیت کشتار غیر نظامیان را بر عهده میگیرد. ابوحمزه این جنگجوی سابق افغانستان که بینایی خود را نیز در آن از دست داده اسـت حزبـی را بنیـاد گذاشته است به نام *طرفداران شریعت* و حتی در حومه لندن دارای اردوگاه های (آموزش مجاهدین) است که در آن افسران سابق بریتانیایی به کـار مشـغول هستند. از دیگر این افراد میتوان به عمر بخاری اشاره کرد که رهبر جنبش *المهاجرون* است و از سال ۱۹۸۵ در لندن مسـتقر گردیـده اسـت. همچنیـن یاسـر السیری اهل مصر نیز در لندن اقامت دارد٠ وی همان کسی است که در پی انفجار لوکسور در نوامبر ۱۹۹۷ که ۵۸ توریست در آن کشته شدند مصر تقاضای استرداد وی را نمود که با مخالفت لندن مواجه گردید.

از جمله میتوان همچنین به راشد الغنوشی اهل تونس اشاره کرد که پایه گذار حزب *انهدا* است و در سال ۱۹۹۵ اعلام کرده بود که اسـلامگرایان بزودی در الجزایر به قدرت خواهند رسید. در این کهکشان اسلامی، محمد المصاری اهل سعودی که گفته میشود به بن لادن نزدیک است و برخی دیگر کـه از کشمیر پاکستان و هند می‌آیند را نیز باید اضافه کرد.

فعالان اسلامی در انگلستان دهها "نهاد" پول و امکانات را در اختیار دارند و از لندن به عنوان پایگاه خود استفاده میکنند. مهمترین این جنبـش هـا *حزب آزادی اسلامی* است که میخواهد خلیفه یا حکومت اسلامی را از اقیانوس اتلانتیک تا پاسیفیک با عبور از قفقاز برقرار نمـاید. ایـن سـازمانها غالبـا زیـر پوشش سازمانهای خیریه نظیر *خانه رفاه مسلمانان* عمل مینمایند.

یک گفتگو – اومانیته، سپس بخشی از گفتگو با "فلوران بلان" پژوهشگر زندگی بن‌لادن را می‌آورد، که آشکارا از روابط سازمان مرکزی جاسوسی امریکا بـا بن‌لادن خبر می‌دهد٠ او می‌گوید

ف. بلان: بن لادن در جریان جنگ افغانستان از طرف سیا حمایت می‌شد.

آنچه عجیب است آن که ۴۸ ساعت پس از ماجرای نیویورک از صندوق عقب یک ماشین عکسی از بن لادن بدست آمد که در یک دست قرآن و در دست دیگر کتاب آموزش خلبانی به زبان عربی را در اختیار دارد. اگر من یک تروریست بودم هیچگاه چنین سندی را برجای نمیگذاشتم٠ عجیب‌تـر آنکـه بلافاصله پس از انفجارها فورا بن لادن به عنوان مسئول آن معرفی شد و پس از چند روز مظنونین دستگیر شدند. از نظر من یا سازمان سیا خیلی سریع کـار کرده است یا اینکه قبلا در جریان بوده است و در آنصورت باید فکرد کرد چرا مانع آن نشده است؟

آنچه میگذرد بسیار وخیم است٠ ما اکنون سخن از **"جنگ جهانی سوم"** یا **"جنگ تمدن‌ها"** میشنویم.

منبع هفته نامه : اومانیته هبدو ، ۲۲ سپتامبر ۲۰۰۱